

مسیحیت در آینه حقایق

[بررسی جامعی پیرامون علل و اسباب انحراف مسیحیت و نقد و نقض
عقاید و نظریات اساسی آن]

نگارش:

استاد معتصم بالله

تقریظ:

دكتور محمد اسماعيل ليبي بلخي

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۱
تقریظ	۷
پیشگفتار	۹
بخش اول: عیسی مسیح <small>علیه السلام</small> در پرتو قرآن	۱۲
عیسی <small>علیه السلام</small> در پرتو قرآن	۱۳
عیسی مسیح پسر مریم <small>علیها السلام</small>	۱۳
ولادت عیسی <small>علیه السلام</small>	۱۴
بعثت عیسی <small>علیه السلام</small> و معجزه‌های او	۱۵
عقیده عیسی <small>علیه السلام</small>	۱۷
دعوت عیسی <small>علیه السلام</small>	۱۹
خلاصه مطالب قرآن در باره مسیح <small>علیه السلام</small>	۲۰
۱- عیسی پیامبر بود	۲۱
۲- او تنها پیامبر بنی اسرائیل بود	۲۲
۳- عیسی <small>علیه السلام</small> پیرو شریعت موسی <small>علیه السلام</small> بود	۲۲
پایان کار عیسی <small>علیه السلام</small> در دنیا	۲۴
بخش دوم: عوامل انحراف مسیحیت	۲۶
مسیح <small>علیه السلام</small> از دیدگاه مسیحیان	۲۷

عوامل انحراف مسیحیت.....	۲۸
۱- ایذاء و تعذیب مسیحیان.....	۲۸
۲- نابود شدن انجیل حقیقی.....	۳۰
۳- بولس (شاؤول یهودی).....	۳۱
ابتکار بولس در نشر تعالیم و اکاذیب خود.....	۳۳
تحریفات بولس در دین مسیح.....	۳۵
۴- اثرپذیری مسیحیت از فلسفه‌های وثنی.....	۳۶
فلسفه‌ای افلوپینی و اثر آن بر مسیحیت.....	۳۷
گوستالبون (۱۸۴۱-۱۹۳۱) می‌گوید.....	۳۸
۵- مداخله امپراطور قسطنطین.....	۴۰
بخش سوم: مصادر تشریح در مسیحیت و نقد اناجیل.....	۴۲
مصادر تشریح در مسیحیت.....	۴۳
انجیل از دیدگاه مسلمانان.....	۴۴
اناجیل چهار گانه در دادگاه تاریخ.....	۴۵
نقد اناجیل.....	۴۸
انجیل متی.....	۴۸
تاریخ تألیف این انجیل.....	۴۸
لغت تألیف این انجیل.....	۴۹
نسبت این انجیل به متی حواری نادرست است.....	۴۹
انجیل مرقس.....	۵۰
آیا مرقس واقعا مؤلف این انجیل است؟.....	۵۱

انجیل لوقا.....	۵۲
زبان و زمان تألیف این انجیل.....	۵۲
انجیل یوحنا.....	۵۳
زمان و مکان تألیف این انجیل.....	۵۴
نسبت این انجیل به یوحنا صحت ندارد.....	۵۴
انجیل یوحنا روی چه هدفی تألیف شد؟.....	۵۵
گوشه ای از تضادها و تناقض های اناجیل.....	۵۷
دروغ های اناجیل.....	۵۹
در این قصه تناقض های عجیبی وجود دارد.....	۶۰
انجیل برنابا.....	۶۲
برنابا که بود؟.....	۶۲
قدیمی ترین نسخه این انجیل.....	۶۳
انجیل برنابا در رویارویی با اناجیل چهارگانه.....	۶۵
اول: انکار از الوهیت مسیح <small>صلی الله علیه و آله</small>	۶۵
دوم: تصریح بر ذبیح بودن اسماعیل.....	۶۶
سوم: بشارت صریح به نبوت محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>	۶۶
چهارم: انکار از صلیب عیسی <small>صلی الله علیه و آله</small>	۶۷
پیشگویی تورات و نبوت محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>.....	۶۸
انجیل ها و نبوت محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>.....	۷۱
برمی گردیم به اصل مطلب که «فارقلیط» چه معنایی دارد؟.....	۷۳
مجامع کلیسایی.....	۷۶
مجمع نیقیه - ۳۲۵ میلادی.....	۷۶

- ۷۸..... مجمع قسطنطنیه
- ۷۸..... مجمع افسس (۴۳۱م)
- ۷۸..... مجمع خلقیدونیه ۴۵۱م
- ۷۹..... مجمع هشتم ۸۶۹م
- ۷۹..... مجمع دوازدهم ۱۲۱۵م
- ۷۹..... مجمع روما ۱۷۶۹م
- ۸۱..... **بخش چهارم: مسائل بنیادین در عقیده نصرانیت**
- ۸۲..... فشرده مسیحیت
- ۸۲..... تثلیث یعنی چه؟
- ۸۴..... مسیحیت در سراب ثالوث
- ۸۵..... استدلال مسیحیان بر تثلیث و رد آن
- ۸۸..... **ابطال اقانیم سه گانه**
- ۸۸..... اول: اقنوم «اب»
- ۸۸..... نقد این شبهه
- ۹۰..... دوم: اقنوم پسر
- ۹۱..... نقد این شبهه
- ۹۳..... ایراد بر الوهیت مسیح
- ۹۵..... سوم: اقنوم روح القدس
- ۹۶..... رد شبهه‌های نصاری در این مورد
- ۹۷..... روح القدس یعنی چه؟
- ۹۹..... **تثلیث بزرگترین انحراف نصرانیت**
- ۱۰۵..... **اتحاد و تجسد**

۱۰۵.....	ادله مسیحیان
۱۰۶.....	نقد و ابطال این ادله
۱۰۶.....	نقد تحلیلی نظریه ای باطل اتحاد و تجسد
۱۱۰.....	به دار آویخته شدن عیسی
۱۱۱.....	ادله مسیحیان
۱۱۲.....	نقد نظریه صلیب
۱۱۳.....	ابطال نظریه صلب عیسی <small>ﷺ</small>
۱۱۵.....	نقد نظریه فداء
۱۱۶.....	پرسشهای که به پاسخ نیاز دارد
۱۱۹.....	محاسبه مردم
۱۲۰.....	نقد نظریه محاسبه
۱۲۲.....	بخش پنجم: مقارنه میان مسیحیت و برخی از ادیان وثنی
۱۲۳.....	مقارنه بین دیانت میترا و مسیحیت
۱۲۳.....	دین میترا چه بود؟
۱۲۴.....	مقارنه میان دین میترا و مسیحیت
۱۲۵.....	مقارنه میان بودائیت و مسیحیت
۱۲۹.....	مقارنه میان برهمنیت و مسیحیت
۱۳۲.....	مقارنه میان محاکمه مسیح و «بعل» معبود بابلیان
۱۳۵.....	خاتمه
۱۴۷.....	تنصیر پروژه‌های شوم نصرانی ساختن مسلمانان یا پیش خیمه‌ای استعمار
۱۴۷.....	معرفی واژه‌ای «تنصیر»
۱۴۸.....	تعریف تنصیر

۱۴۸.....	تاریخ تنصیر
۱۴۹.....	سرآغاز تحول در حرکت تنصیر
۱۵۰.....	وسایل تنصیر
۱۵۰.....	دعوت علنی
۱۵۰.....	دعوت غیر مستقیم
۱۵۱.....	وسیله اول: تنصیر از طریق علاج
۱۵۲.....	وسیله دوم: تنصیر از طریق تعلیم
۱۵۳.....	وسیله سوم: براه انداختن اختلافات و جنگها
۱۵۳.....	وسیله چهارم: استخدام وسائل فرهنگی
۱۵۴.....	در میدان فکر و اندیشه
۱۵۵.....	رادیو و تلویزیون
۱۵۶.....	انگیزه های حرکت تنصیر
۱۵۷.....	اهداف تنصیر
۱۵۷.....	۱- استعمار فکری
۱۵۸.....	۲- جلوگیری از اتحاد و همبستگی مسلمانان
۱۶۱.....	۳- نابود ساختن قرآن از میان مسلمانان
۱۶۲.....	۴- ایجاد شکوک در اذهان مسلمانان
۱۶۲.....	۵- فاسد ساختن زنان و نشر فساد جنسی در میان آنان
۱۶۶.....	فهرست مراجع

تقریظ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله سيد المرسلين وعلى آله وصحبه
ومن دعا بدعوته إلى يوم الدين

نوشتن پیرامون مسیحیت و تنصیر، از مسائل مهم و ضروری عصر بوده و از واجبات نویسندگان و مؤلفان بشمار میرود؛ ولی باتأسف باید عرض کرد که این موضوع در مجامع افغانی و بین نویسندگانی که به زبانهای فارسی و پشتو تألیفات دارند به باد فراموشی سپرده شده و منجر به آن گشته که کم کسانی راجع به این مسائل و برنامه‌های تنصیری معلومات درست در دست داشته باشند. شناخت آیین مسیحیت در قالب موجوده اش نه تنها از باب علم و حصول معلومات در مورد یکی از ادیان نسخ شده ضروری می‌باشد، بلکه شناخت و مطالعه آن ازین رهگذر که جمعیت های تنصیری امروز بحیث قوی ترین دعوت، بههدف نصرانی ساختن مسلمانان در گوشه گوشه دنیا دست به کار اند، لذا بر همه مسلمانان لازم است تا برای مبارزه با دعوتگران این دین نخست خود را با سلاح علم مجهز سازند، به حقیقت دین خود پی ببرند و سپس راجع به مسیحیت و سائر ادیان دیگر معرفت و آگاهی حاصل کنند تا مبدا فریب آنها را که در جهت انحراف او و بیراهه ساختن او می‌کشوند، نخورد، و از برنامه‌ها و پلانهای که برای نصرانی ساختن امت اسلامی بکار انداخته می‌شود خود را آگاه و باخبر سازد.

رساله «مسیحیت در آئینه حقیقت» در شرائطی که تلاش ها و فعالیت‌های تنصیری در جامعه ما به شدت ادامه دارد، خوب بجا و بموقعش نگاشته شده است، این رساله را که برادر ما [معتصم بالله] به رشته تحریر درآورده و تألیف نموده است، به دقت مطالعه نمودم. رساله مذکور که در پنج بخش اساسی تقسیم و طبقه‌بندی شده و خلاصه گردیده است، چهره واقعی مسیحیت انحرافی را با تناقضات و تضادها و انحرافات که دین توحیدی عیسی علیه السلام را به آیین مشرکانه مرموز و بی مفهوم تبدیل کرده است، واضح ساخته عوامل انحراف

مسیحیت را برشمرده و نقش [بولس] (شاؤل یهودی) را با تحریفاتی که وی در مسیحیت آورده بیان و اثر پذیری این دین را از فلسفه وثنی و افلاطونی توضیح داده است، از مصادر تشریح در مسیحیت بحث نموده و اناجیل چهار گانه را عالمانه نقد، و گوشه های از تضادها و تناقضات آن را نقل کرده و به اکاذیب و دروغهای که در اناجیل وجود دارد اشاره نموده است، اساسات عقیده نصارا را ذکر نموده و با دلایل عقلی و نقلی بر رد و ابطال آن پرداخته است.

این کتاب با کوچکی حجمش معلومات کاملی از مسیحیت و اناجیل و از مؤلفین این اناجیل که اشخاص مجهول الهویه بوده و سند ثابت و متصل با مسیح ندارند به خوانندگان عزیز تقدیم می‌دارد، مطالعه این رساله در شرائط کنونی به همگان و بویژه برای آنانیکه نا آگاهانه شکار تنصیر شده‌اند و یا در صدد قرار گرفتن اند، نهایت ضروری می‌باشد، و بدینسان خواندن آن برای دعوتگران که می‌خواهند مردم را از حقائق مسیحیت و از خطرات تنصیر آگاه سازند مفید می‌باشد.

من در حالیکه کاوشهای گرانقدر برادر معتصم بالله را که در جمع آوری این رساله به خرچ داده اند می‌ستایم، و این عمل شان را در شرائط کنونی یک خدمت دینی و یک گام قوی دعوتی می‌دانم، از الله جل جلاله برایش توفیق مزید و اخلاص بیشتر تمنا دارم تا این سلسله را تعقیب نموده و معلومات بیشتری در رساله‌های بعدی شان در جوانب دیگر این موضوع به خوانندگان محترم تقدیم دارند.

وصلی الله علی خیر خلقه محمد وعلی آله و صحبه أجمعین.

دکتر محمد اسماعیل لیبب بلخی.

پیشگفتار

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه ومن والاه.

و بعد:

نوشتن و دانستن پیرامون ادیان پیشین بویژه یهودیت و نصرانیت نه تنها نیازمندی و ضرورت تاریخی است بلکه در عین حال یک ضرورت دینی و دعوتی نیز هست، زیرا ما اگر نظری به قرآن بیفکنیم می بینیم که در سوره‌های متعددی قرآن، از بیراهگی و انحراف پیروان این دو دین تذکر رفته است، و این امر از عوامل عمده‌ای بود که رغبت مرا بر انگیخت تا معلومات بیشتری راجع به این دو دین به ویژه مسیحیت داشته باشم، و بهمین اساس پس از تکمیل مرحله دانشگاهی، در یکی از پوهنتون‌های مهاجرین در پهلوی تدریس مواد دیگر به تدریس ماده ادیان پرداختم، و این امر سبب شد تا در زمینه تحقیق و پژوهش بیشتر نموده و بر معلومات بیشتری دسترسی یابم.

اما آنچه مرا به تألیف این رساله که در حقیقت نقد تحلیلی از افکار و عقائد اساسی و بنیادین آئین مسیحیت است، بر انگیخت، سلسله فعالیت های مشکوک و نادرست یک عده «انجوها» (NGOS) و مؤسسات به ظاهر کمک‌رسانی بود که از ضرورت و نیازمندیهای مردم سوء استفاده نموده در عقب پرده به نشر و تبلیغ مسیحیت می‌پرداختند، و در پهلوی کمک‌هایشان نسخه‌های از انجیل و غیره نشرات مسیحی را که به زبان فارسی ترجمه شده است، توزیع می‌نمودند.

لذا بر خود لازم دیدم که به تألیف این رساله همت گمارم، تا کوششی باشد در جهت معرفی نمودن چهره اصیل و واقعی مسیحیت محرف؛ که پس از شناخت آن کسی شکار دام و کمین افراد و جهات مغرض نشود، و گوهر نایابی (اسلام) را که باخود دارد به گفته حافظ: «با خر مهره» نفروشد.

مباحث این رساله در پنج بخش تنظیم گردیده است: در بخش اول از مسیح واقعی و راستین سخن رفته است، در بخش دوم: راجع به مسیح از دیدگاه مسیحیان و عوامل انحراف

مسیحیت بحث شده است، و در بخش سوم از مصادر تشریح در مسیحیت بحث مفصلی نموده و کوشش نموده‌ام که معلومات کاملی در مورد اناجیل در اختیار خواننده عزیز قرار دهم، و در بخش چهارم: مسائل بنیادی تفکر مسیحی به نقد و تحلیل گرفته شده است، و در بخش پنجم: از اثر پذیری مسیحیت از ادیان وثنی دیگر سخن رفته است، و در خاتمه: گوشه‌ای از برتری‌ها، ویژگی‌ها و خوبی‌های اسلام برشمرده شده است. و در آخر هم راجع به فعالیت‌های تنصیری و اهداف و برنامه‌های شوم استعماری آنان به صورت فشرده معلومات ارائه نموده‌ام. و کوشش نمودم که در هر بخش نخست عقیده مسیحیان را راجع به آن توضیح دهم، و سپس به نقد و ابطال آن پردازم؛ مسائلی را که در این رساله به بحث گرفته‌ام عمدتاً مسائلی اند که حیثیت ستون و پایه را در آیین مسیحیت دارند، که با نقد و ابطال آن همه مسائلی که متفرع از آن است از هم می‌پاشد، و از خود باطل می‌گردد.

در نقل معلومات دقت کافی بخرچ داده شده است، و عباراتی را که از اناجیل نقل نموده‌ام مستقیماً از نسخه انجیل که به زبان فارسی ترجمه شده است گرفته‌ام، لذا همه معلوماتی را که در این رساله ارائه نموده‌ام کاملاً موثق و مستند اند؛ با آنهم انسان از خطا و لغزش خالی نیست اگر چنین چیزی در این رساله از من سر زده باشد از خواننده عزیز خواهشمند گذشت و چشم پوشی ام.

در نهایت می‌خواهم از دوستانیکه در تهیه و ترتیب این رساله با بنده عاجز همکاری و مساعدت نموده‌اند اظهار سپاس و قدردانی کنم. از جمله خدمات محترم دکتر محمد اسماعیل لیب که پیش نویس این رساله را با دقت تام مطالعه کرده و پیشنهادات مفیدی ارائه داشتند، قابل تقدیر است؛ همچنان دوست عزیز ما آقای فضل الرحمن فاضل که با وجود مصروفیت‌های فراوان شان گوشه‌ای از وقت گرانبهای شان تخصیص مراجعه و اصلاح این رساله دادند، از ایشان خیلی متشکرم، و از هردو برادرانم: محترم مستعین بالله و محترم متوکل علی الله که با پیش نهادات مفید و سودمند شان در ترتیب و نگارش این رساله مرا مستفید نمودند متشکر و سپاسگذارم، همچنان از همه برادران و دوستانی که در طبع و نشر این رساله

با من همکار نموده‌اند قدردانی نموده و امیدوارم که خداوند این خدمت شان را در میزان
حسنات شان بیفزاید.

۱۲ ربیع الاول: ۱۴۲۵هـ ق

معتصم بالله «اکرامی»

بخش اول:

عیسی مسیح علیه السلام در پرتو قرآن

مطالب این بخش

- عیسی مسیح پسر مریم علیها السلام
- ولادت عیسی مسیح علیه السلام
- بعثت عیسی و معجزه های او
- عقیده عیسی علیه السلام
- دعوت عیسی علیه السلام
- خلاصه مطالب قرآن در باره عیسی علیه السلام
- و تأیید آن به نصوص اناجیل
- پایان کار عیسی علیه السلام در دنیا

عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در پرتو قرآن

قبل از آنکه به بحث در مورد مسیحیت پردازیم لازم است مسیح واقعی را بشناسیم. مسیح را طوری که قرآن معرفی می‌کند نه قسمیکه مسیحیان در باره او عقیده دارند، چون شناخت چهره واقعی مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ برای درک مسیحیت تحریف شده، ضروری می‌باشد.

عیسی مسیح پسر مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ

مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ زن پاکدامن و با عفتی بود که تربیه جسمی اش زیر نگرانی پدر بزرگوارش عمران و تربیه معنوی اش توسط زکریای پیامبر انجام پذیرفت. خداوند مریم را در قرآن چنین ستوده است:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأِكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰنِكَ وَطَهَّرَكِ وَاَصْطَفٰنِكَ عَلٰى نِسَاۗءِ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۴۲﴾ (آل عمران: ۴۲).

ترجمه: «هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را پذیرفته و پاکیزه داشته، و بر همه زنان جهان برتری داده است. ای مریم! پروردگارت را اطاعت کن و با نمازگزاران به سجده و رکوع پرداز.»

این بود مریم زن عقیف که خداوند توانا، معجزه وار عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بدون پدر، از وی آفرید و سپس او را به پیامبری برگزید تا بنی اسرائیل را که غرق گرداب مادیت بودند نجات دهد، و آنها را از اسارت نفسهای اماره شان وارهاند.

ولادت عیسی علیه السلام

خداوند داستان حیرت انگیز مریم را به هنگام ظاهر شدن فرشته در صورت بشر، سپس ولادت عیسی علیه السلام، و اظهار ناراحتی وی در برابر طوفان تهمت‌ها که چگونه بدون شوهر از او فرزند پیدا شد، چنین بیان می‌دارد:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾﴾ قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾﴾ (آل عمران: ۴۵-۴۷).

ترجمه: «و آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه خود که نامش مسیح عیسی پسر مریم است و در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است، مژده می‌دهد. و در گهواره و در بزرگسالی با مردم سخن می‌گوید، و از شایسته‌گان است. (مریم) گفت: پروردگارا! چگونه مرا فرزندی خواهد بود، درحالی که انسانی با من نزدیکی نکرده است؛ فرمود: اینگونه هر چه را بخواهد می‌آفریند، و هنگامی که اراده او به کاری تعلق گیرد، فقط بدان می‌گوید: پدید آی، پس (بی درنگ) پدید می‌آید.»

بعد ازین واقعه مریم علیها السلام به خواست خداوند حامله می‌شود و مدت حمل که (نه ماه و چند روز است) سپری می‌شود و هنگام ولادت فرا می‌رسد:

﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْسِيًّا ﴿٢٣﴾ فَنَادَتْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٤﴾ وَهَزِيءَ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ﴿٢٥﴾ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَعَيْنَا عَلَيْنَا ﴿٢٦﴾ فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقَوْلِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿٢٧﴾﴾ (مریم: ۲۳-۲۶).

ترجمه: «درد زایمان او را به پناه تنه درخت خرما کشاند، گفت: کاش پیش از این مرده و کاملاً فراموش شده بودم. (جبریل) از پائین او را صدا زد (که) غمگین مباش، پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه ای پدید آورده است. تنه خرما را به سوی خود تکان بده، تا خرمای نارس بر تو فرو بارد. پس بخور و بیاشام، و چشم را روشن دار. و اگر از آدمیان کسی را بینی، بگو: به راستی که من برای [خداوند] رحمان روزه نذر کرده‌ام. و بنا بر این، امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت»

هنگامی که عیسی علیه السلام تولد شد، مریم علیها السلام او را با خود برداشت و روانه خانه خود گردید. چون او وارد قریه شد، مورد پرسش های گوناگون قرار گرفت، اما او ثابت قدم، بدون هراس و بدون اینکه حرفی بزند بسوی طفل اشاره نمود، قوم او گفتند که: ما با یک طفل نوزاد چگونه سخن بزنیم، آنگاه عیسی علیه السلام که طفل نوزاد بود به سخن آغاز نمود:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۖ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۖ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۖ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ (مریم: ۳۰-۳۳).

ترجمه: «گفت: من بنده خدایم، برای من کتاب داده است و مرا پیامبر گردانیده است. و مرا - در هر کجا که باشم - شخص پر برکت و سود مندی نموده است، و مرا به نماز خواندن و زکات دادن - تا وقتی که زنده باشم - دستور داده است. و مرا به مادرم نیک رفتار گردانیده، و زورگو و بد رفتار نساخته است. و سلام (خدا) بر من است آن روز که متولد شده‌ام، و آن روز که میمیرم، و آن روز که زنده برانگیخته می‌شوم».

بعثت عیسی علیه السلام و معجزه‌های او

اینکه عیسی علیه السلام در چند سالگی به پیامبری مبعوث شد، تذکری از آن در قرآن و در احادیث صورت پذیرفته است. اما در بعضی آثار ذکر گردیده که ایشان در سی سالگی به

پیامبری مبعوث شدند. انجیل‌ها در مورد تعیین سن بعثت عیسی علیه السلام نیز همین مطلب را وارد نموده‌اند. هنگامی که عیسی علیه السلام به پیامبری مبعوث شد، برای ادای مسئولیت خود بپا خاست و مردم را به یکتا پرستی و ترک شهوات و ایثار و خود گذری دعوت نمود. الله تعالی به خاطر تقویت حجت به اوشان معجزه‌های ارزانی فرمود که از آن در قرآن چنین تذکر رفته است:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَاٰلِٓٔهٖٓ وَسَلَّمَ وَآلِدَتِكَ إِذْ اٰتٰتُكَ رُوحَ الْقُدُسِ تَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا ۗ وَاِذْ عَلَّمْتٰكَ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰتَہٗ وَاِلٰنَجِیْلٍ ۗ وَاِذْ خَلَقْنَا مِنَ الطِّیْنِ كَهَيْئَةِ الطَّیْرِ بِاِذْنِی فَتَنفُخُ فِیْهَا فَتَكُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِی ۗ وَتُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَاَلْاَبْرَصَ بِاِذْنِی ۗ وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتِی بِاِذْنِی﴾ (المائدة: ۱۱۰).

ترجمه: «و چون خداوند گفت: ای عیسی پسر مریم! به یاد آور نعمت مرا که بر تو و مادرت ارزانی داشتم، بدانگاه که توسط جبرئیل تو را یاری دادم که در گهواره و در میانه سالی با مردم سخن می‌گفتی، و یاد کن آنگاه را که نوشتن و دانش سودمند و تورات و انجیل را به تو آموختم. و چیزی از گِل به شکل پرنده میساختی و بدان می‌دمیدی و به فرمان من پرنده ای (زنده) میشد، و کور مادر زاد و مبتلای به بیماری پسی را به فرمان و قدرت من شفا می‌دادی، و آنگاه را که مردگان را به فرمان من (زنده از گور) بیرون می‌آوردی...».

پنج معجزه‌ء که به عیسی علیه السلام داده شده بود، از سه معجزه آن در این آیات یاد شده است که قرار ذیل است:

۱- از گِل به صورت پرنده می‌ساخت و سپس در آن می‌دمید، و در آن گل به امر خداوند جان می‌دمید.

۲- مردگان را به فرمان خداوند زنده می‌ساخت، که این دلیل و نشانه دیگر به صدق نبوتش بود.

۳- مرض پیس که یک بیماری لاعلاج بود، مبتلایان به این بیماری را به فرمان خداوند شفاء می داد.

۴- فرود آمدن دسترخوان پر از طعام از آسمان برای شاگردان شان. و این معجزه نیز در همین سوره ذکر شده است، و نامگذاری این سوره به «مائده» به همین سبب است.

۵- مردم را در مورد اشیای که نه خود دیده بودند و نه کسی به ایشان اطلاع داده بود خبر می دادند، چنانچه در سوره آل عمران ذکر شده:

﴿وَأَنْبِئِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ (آل عمران: ۴۹)

ترجمه: «و از آنچه می خورید و از آنچه در خانه های خود ذخیره می کنید به شما خبر می دهم...».

عقیده عیسی علیه السلام

آنچه را قرآن کریم از عیسی علیه السلام حکایت می کند، بیانگر عقیده پاک و والای او می باشد. قرآن عیسی علیه السلام را بسان دیگر انبیاء یک شخصیت پاک و بی آرایش و مبرا از هر گونه معصیت، موحد کامل و حنیف معرفی نموده است که ایمان به همه انواع توحید تمامی قلب و قالب او را فرا گرفته است. او را قائل به توحید الوهیت می یابیم که بر اساس آن جز الله کسی دیگری نباید پرستش شود، و قلب او را مطمئن به توحید ربوبیت می یابیم که آفریننده آسمانها و زمین و هر چه را که در جهان وجود دارد تنها خدای واحد را معرفی می کند، او همواره مردم را بسوی این ندای جاویدانی فرا می خواند:

﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (آل عمران: ۵۱).

ترجمه: «همانا الله پروردگار من و پروردگار شما است، او را پرستش کنید که همین راه راست است».

او به توحید الله در ذات و صفاتش ایمان کامل داشت. او خداوند را مرکب از پدر و پسر و مادر و یا روح القدس نمی‌دانست، او کاملاً خلاف آنچه بود که مسیحیان دیروز و امروز به آن عقیده دارند، و روز قیامت از آن‌های که در دنیا از راه و رسم او منحرف شده‌اند اعلان برائت می‌کند.

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ ۚ إِن كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ ۚ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۗ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾﴾ (مائده: ۱۱۶-۱۱۷).

ترجمه: «و (خاطر نشان ساز) آنگاه را که خداوند می‌گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته ای که بجز الله، من و مادرم را هم دو خدای دیگر بدانید؟. عیسی گفت: تو را منزه از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی، مرا نسزد که چیزی را بگویم که حق نیست، اگر آن را گفته باشم بیگمان تو از آن آگاهی، تو از راز درون من هم باخبری، ولی من از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم، زیرا تو داننده رازها و نهانی‌هایی. من به آنان چیزی نگفته‌ام مگر آنچه را که مرا به گفتن آن فرمان داده ای (و آن) اینکه جز خدا را نپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است، من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع ایشان اطلاع داشتم، و هنگامی مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده ای و تو بر هر چیزی مطلع هستی.»

در این آیات عیسی علیه السلام به صفت یک بنده مطیع خداوند از صفت خدائی که مسیحیان به او داده‌اند اظهار لاعلمی نموده متأسف می‌شود، و با عجز و انکساری به درگاه الهی معذرت می‌خواهد که این همه خرافات در لاعلمی و بی‌خبری او صورت گرفته است، او جز به

توحید خالص به چیز دیگری دعوت نداده و مأموریت تبلیغ رسالتش را بخوبی انجام داده است.

دعوت عیسی علیه السلام

یهود قومی بود که ریشه های ماده پرستی در نهاد شان مستحکم گردیده و ارزشهای انسانی بساط خود را از میان این قوم برچیده بود. خود خواهی و کبر و غرور سراپای وجود این ملت را احاطه نموده بود، بناءً عیسی علیه السلام بسوی این قوم به صفت یک طیب روحی فرستاده شد. دعوت عیسی علیه السلام بر مبنای نفی واسطه میان خالق و مخلوق، عابد و معبود بود، و اینکه انسان در بندگی نیاز به وساطت کاهن و کشیش ندارد. ایشان بخاطر تجدید و احیای ارزشهای اخلاقی و انسانی، مردم را به زهد، و تسامح، ایثار و خودگذری، و فرو بردن خشم و غضب، دعوت می داد، و بسوی ایمان به روز آخرت ترغیب مینمود. هدف زندگی انسان را در دنیا حصول زندگی آخرت می دانست، زیرا ایشان به صفت یک پیامبر این حقیقت را می خواستند برای مردم معرفی کنند که دنیا راهی است که غایت آن آخرت است، و بدایتی است که نهایت آن همانا زندگی جاویدانه است^(۱).

اما این دعوت پاک و بی آلایش به زودترین فرصت بعد از بلند شدن عیسی علیه السلام به آسمان، از سوی دشمنان دستخوش تحریف و تبدیل شد. و کتاب آسمانی که با خود آورده بود، نابود گردید و دیانت بیضاء عیسوی به یک دین خرافی و پوسیده و زنگ زده ای مبدل شد که در آن، سیاهی جایگاه سفیدی را، و باطل جایگاه حق را گرفت. حق در اذهان مسیحیان وارونه و باطل جلوه نمود و باطل را حق پنداشته راهی را که به سراب منتهی می گردید در پیش گرفتند.

خلاصه مطالب قرآن در باره مسیح علیه السلام

- با توجه به مجموعه آیاتی که گذشت ما مسیح علیه السلام را در قرآن چنین می یابیم:
- ۱- او پسر مریم علیها السلام بود، ابن الله یا ثالث ثلاثه نیست، مادر او مریم به امر خداوند، بدون شوهر، به عیسی علیه السلام حامله شد.
 - ۲- عیسی علیه السلام خدا نیست بلکه فرستاده خدا است، زیرا همه معجزه های را که عیسی علیه السلام ذکر نموده است، نسبت هیچ یک آنرا به سوی خود ننموده است، بلکه مکررا بر این امر تأکید نموده است که این همه معجزات را که عبارت از زنده کردن مردگان، از گل پرنده آفریدن، بهبود بخشیدن مرض پیس و.. را به امر خداوند انجام می دهد.
 - ۳- عیسی علیه السلام به غرض تکمیل شریعت موسی علیه السلام فرستاده شده بود.
 - ۴- او همواره مردم را به عبادت الله دعوت می داد.
 - ۵- او هیچگاه خود را إله نخوانده، بلکه همیشه می گفت:
 - ۶- ﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (آل عمران: ۵۱).
ترجمه: «همانا خداوند پروردگار من و پروردگار شما است پس تنها او را پرستید».
 - ۷- دعوت عیسی علیه السلام فقط منحصر به بنی اسرائیل بود. خداوند می فرماید:
 - ۸- ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (آل عمران: ۴۹).
ترجمه: «و فرستاد او را بصفت پیامبر بسوی بنی اسرائیل».
 - ۹- عیسی علیه السلام نه به قتل رسید و نه بدار آویخته شد، بلکه خداوند او را بسوی خود با جسدش بلند نمود. الله تعالی می فرماید:
- ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُمْ بِهِ

مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَعَ الظَّنَّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾ (نساء: ۱۵۷-۱۵۸).

ترجمه: «و به خاطر این گفته‌شان که مسیح، عیسی بن مریم، رسول خدا را ما کشتیم و او را نکشته‌اند و او را بر دار [نیز] نکرده‌اند بلکه [حقیقت امر] برای آنان مشتبه شد و آنان که در [باره] او اختلاف کردند، قطعاً از [حال] او در شگند. و به [حال] او یقین ندارند بلکه از [حدس و] گمان پیروی می‌کنند و به یقین او را نکشته‌اند. بلکه خداوند او را به سوی خویش فرا برد و خداوند پیروزمند فرزانه است.» انجیل با آنکه دستخوش تغییرات و تحریفات زیادی شده است، ولی هنوز هم بخشهای در این کتاب موجود است که مبانی عقیده مسیحیت جدید را از هم می‌پاشد، برخی مسائلی را که اسلام بران تأکید می‌ورزد تأیید می‌کند که تفصیل آن قرار ذیل است:

۱ - عیسی پیامبر بود

در مواضع زیادی از اناجیل یاد آوری از آن شده است که عیسی علیه السلام فرستاده و پیامبر خدا بود، چنانچه در انجیل متی از عیسی علیه السلام چنین نقل شده است: «هر که شما را بپذیرد مرا پذیرفته، و هر که مرا بپذیرد کسی را که مرا فرستاده پذیرفته است.» (متی، فصل ۱۰، فقره ۴۰).

و هنگامی که میخواست شاگردان خود را برای دعوت قریه های بنی اسرائیل بفرستد تا به عیسی علیه السلام ایمان بیاورند، به ایشان چنین گفت: «هر که به شما گوش دهد به من گوش داده است، و هر که شما را رد کند مرا رد کرده است، و هر که مرا رد کند فرستنده مرا رد کرده است» (لوقا، فصل ۱۰، فقره ۱۶).

در انجیل یوحنا از عیسی علیه السلام چنین نقل شده است: «این است زندگی ابدی که آنها تو را خدای یگانه حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده تو است بشناسند.» (یوحنا، فصل ۱۷، فقره ۳).

۲- او تنها پیامبر بنی اسرائیل بود

در مواضع زیادی در انجیل از عیسی علیه السلام اقوالی نقل شده است که دلالت قطعی دارد به این که رسالت عیسی علیه السلام مخصوص بنی اسرائیل بوده است، مثلاً: انجیل متی نقل می‌کند که عیسی علیه السلام در جواب زنی که در پی طلب شفاء برای دخترش بود، چنین گفت: «من فقط برای گوسفندان گمشدهٔ خاندان اسرائیل فرستاده شده‌ام». (متی، فصل ۱۵، فقره ۲۴).
و در همین انجیل توصیه عیسی علیه السلام به شاگردانش چنین نقل شده است: «از سرزمین‌های غیر یهود عبور نکنید، و به هیچ یک از شهرهای سامریان داخل نشوید، بلکه نزد گوسفندان گمشدهٔ خاندان اسرائیل بروید» (متی، فصل ۱۰، فقره ۵).
این دو عبارت به صراحت بیان دارند این مطلب اند که رسالت عیسی علیه السلام ویژهٔ بنی اسرائیل بوده است و بس. و چنانچه قرآن کریم نیز برین مطلب مهر تثبیت نهاده فرموده است: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (آل عمران: ۴۹). یعنی: «ما مسیح را به صفت پیامبر تنها بسوی بنی اسرائیل فرستادیم».

۳- عیسی علیه السلام پیرو شریعت موسی علیه السلام بود

در نقطهٔ سوم بیان داشتیم که از نصوص قرآن دانسته می‌شود که عیسی علیه السلام پیرو شریعت موسی علیه السلام و مکمل آن بود.
در این مورد در انجیل‌ها از عیسی علیه السلام چنین نقل شده است:
«فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را منسوخ و باطل نمایم، نیامده‌ام تا منسوخ کنم بلکه تا به کمال برسانم». (متی، فصل ۵، فقره ۱۷).
۱- یکی از مسئولیت‌های بزرگ عیسی علیه السلام دعوت بسوی توحید و یکتا پرستی بود و عیسی علیه السلام در خلال چند سال رسالت خود، این مسئله مهم را همواره بیان می‌داشت تا توحید در اذهان مردم جای نشین گردد و شرک و تعدد آلهه زدوده شود. ما در این مورد در قرآن نصوص زیاد داریم که دعوت عیسی علیه السلام بسوی توحید را بیان داشته است. و هم چنین در

انجیل‌ها عباراتی از عیسی علیه السلام نقل شده است که بیانگر مبادی و اصول توحیدی می‌باشد که همواره مردم را بسوی آن فرا می‌خواند. بطور مثال در انجیل «متی» قصه تلاش شیطان برای اغوای مسیح علیه السلام و جواب او به شیطان چنین نقل شده است: «عیسی به او فرمود: دور شو ای شیطان، کتاب مقدس می‌فرماید: باید خداوند، خدای خود را پرستی و فقط او را خدمت نمائی». (متی، فصل ۴، فقره ۱۰).

مطلبش اینست که تنها خدا را باید پرستی و بس. و در جای دیگری از عیسی پرسیده شد: «مهم‌ترین حکم شریعت کدام است؟ عیسی علیه السلام جواب داد: اول اینست ای اسرائیل بشنو، خداوند، خدای ما، خداوند یکتا است، و خداوند، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام ذهن و تمام قدرت خود دوست بدار». (مرقس، فصل ۱۲، فقره ۲۹).

در انجیل لوقا از ایشان چنین نقل شده است: «عیسی علیه السلام جواب داد: تو باید خداوند، خدای خود را سجده کنی، و فقط او را خدمت نمائی». (لوقا، فصل ۴، فقره ۸).
و همچنین در انجیل یوحنا از عیسی علیه السلام نقل شده است که او گفت: «این است حیات جاویدان که آنها ترا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده تو است بشناسند». (یوحنا، فصل ۱۷، فقره ۳).

در این عبارات بر دو چیز مهم و اساسی تأکید شده است:

اول: توحید. به این معنا که الله تعالی یکتا است، هم در ذات و هم در اسماء و هم در صفات، او مرکب نیست. و اثبات توحید به همین مطلب فوق، اساس دعوت مسیح علیه السلام را تشکیل می‌دهد.

دوم: رسالت مسیح علیه السلام. به این معنا که مسیح علیه السلام جز رسالت و وظیفه دیگری نداشت، او فرزند خدا نبود، بلکه بشری بود و برای هدایت بنی اسرائیل و وارسانی ایشان از گمراهی و ضلالت مبعوث گردیده بود.

و اثبات این دو امر درهم شکننده دو مسئله اساسی و بنیادین در مسیحیت تحریف شده می‌باشد: یکی مسئله تثلیث و ابطال آن، و دوم: الوهیت مسیح علیه السلام.

پایان کار عیسی علیه السلام در دنیا

هنگامیکه عیسی علیه السلام به دعوت آغاز کرد و خواست تا یهود را از عبادت نفس بسوی عبادت الله رهنمون شود، یهودیان به دشمنی او بپاخواستند، خصوصا هنگامی که دیدند مردم آهسته آهسته پیرامون او در حال گرد آمدن هستند، و این حلقه همواره در گسترش است، آنگاه دست به تنیدن مکر و حيله زدند و حکام محلی را علیه او برانگیختند، و بالاخره موفق گردیدند تا از حاکم رومانی امر دست گیری و اعدام وی را اخذ کنند. ولی پیش از آنکه مکر ایشان پیاده شود، خداوند عیسی علیه السلام را بسوی خود بلند کرد، قرآن کریم در این مورد می فرماید:

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ (سوره نساء: ۱۵۷).

ترجمه: «وگفتار شان که ما مسیح عیسی پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم در حالیکه نه او را کشتند و نه بدار آویختند، لکن امر بر آنها مشتبه شد، و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند از آن در شک هستند، و علم به آن ندارند، و تنها از گمان پیروی می کنند، و قطعا او را نکشتند».

سپس الله تعالی می فرماید:

﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (سوره نساء: ۱۵۸).

ترجمه: «بلکه خدا او را به سوی خود برد و خداوند توانا و حکیم است».

این تنها قرآن نیست که قتل عیسی علیه السلام را نفی می کند بلکه برنابا حواری و شاگرد خاص عیسی علیه السلام در انجیل خود داستان قتل عیسی را انکار نموده می نویسد: «هنگامیکه عساکر حاکم رومانی به رهبری یهودا به اقامتگاه عیسی علیه السلام نزدیک شدند، عیسی علیه السلام آگاه شد، و

وارد خانه ای شد که آنجا یازده تن از شاگردان او خواب بودند، چون خداوند بنده خود را در خطر دید، به فرشتگان دستور داد تا او را به عالم بالا انتقال دهند، فرشتگان، عیسی علیه السلام را به آسمان سوم منتقل نمودند، و او در صحبت فرشتگانی می‌باشد که همیشه به ذکر خدا مشغول اند، و بعد از رفع عیسی علیه السلام، یهودا با توسل به زور وارد اتاق عیسی علیه السلام شد، یاران عیسی علیه السلام همه در خواب بودند، خداوند شباهت عیسی را بر یهودا انداخت که تماماً با عیسی مشابه گردید، و ما شاگردان عیسی در مورد یهودا گمان کردیم که او عیسی است»^(۱).
بعد از این واقعه یهودا اسخریوطی در عوض مسیح دستگیر شده و چنان در وحشت و اضطراب فرو رفت که حتی نتوانست از خود دفاع کند، و سخنی بگوید، و به دار آویخته شد.

اناجیل می‌گویند که: یهودا بعد از این واقعه دیگر دیده نشده است، و طبق گفته های اناجیل، او انتحار کرده است. ولی از نظر محققین قصه انتحار او قابل تأیید نیست و هیچ گونه دلیلی بر صحت آن وجود ندارد.

این چنین ما به این نتیجه منتهی شدیم که عیسی علیه السلام بشر بود و بسان دیگران می‌خورد و می‌خوابید، و به قضای حاجت می‌رفت، و از رنج و تکلیف دنیا متأثر می‌شد، او از مادر خود مریم علیها السلام زاده شد، و مدتی در زمین باقی ماند که مسئولیت رسالت را انجام می‌داد، و پس از آن خداوند او را بسوی خود بلند نمود. و در جریان رسالتش هیچ گاه ادعای پسر خدا بودن و یا خدا بودن را نکرده است، بلکه این همه خرافات بعداً به او تهمت زده شد، و در روز آخرت از همه اعمالی که مسیحیان به او به دروغ نسبت داده اند اظهار برائت می‌کند.

۱ - به نقل از «محاضرات فی النصرانیة» ص: ۲۳.

بخش دوم: عوامل انحراف مسیحیت

مطالب این بخش:

- ۱- ایذاء و تعذیب مسیحیان
- ۲- ضیاع انجیل حقیقی..
- ۳- بولس (شاؤول یهودی)
- ۴- اثر پذیری مسیحیت از فلسفه های وثنی
- ۵- مداخله امپراطور قسطنطین

مسیح علیه السلام از دیدگاه مسیحیان

اگر ما مسیح علیه السلام را از دیدگاه مسیحیان بررسی کنیم ایشان را کاملاً غیر آنچه می‌یابیم که قرآن معرفی کرده است..

«چون مسیح از دیدگاه مسیحیان به صفت یک انسان مورد بحث قرار گرفته نمی‌تواند، که بسان دیگر انسانها از مادری تولد شده باشد، بلکه مسیح علیه السلام از نظر آنها دارای تکوین دیگری است و بحیث پسر خدا قبول می‌گردد، و مسیح بسان پدر ازلی، از حیث زمان بین او و خدا هیچ گونه فرقی دیده نمی‌شود».

مسیحیان به این عقیده اند که عیسی خدا و پسر خدا بود، و او فرستاده شده تا خود را قربانی گناهان بشریت، که آنرا از پدر به میراث برده اند، گرداند.

اگر میان مسیحی که اسلام از آن صحبت می‌کند و مسیحی که مسیحیان به آن عقیده دارند، مقایسه شود، دیده می‌شود که مسیحیان برای مسیح علیه السلام یک چهره افسانوی و دراماتیکی داده اند که شخصیت پس پرده و افسانه نگار آن بولس [شاؤول یهودی] می‌باشد، نه عیسی واقعی که فرزند مریم بود و پیامبر و بشر.

«ویلز» یکی از دانشمندان غربی می‌نویسد: «همانطوریکه چهره اصلی بود بعد از مرور سالها، شخصیت افسانوی امروز را به خود می‌گیرد، انسان از مطالعه احوال و زندگی عیسی به این نتیجه میرسد که شخصیت عیسی علیه السلام نیز در تاریکی اوهام و روحیه تقلیدی از دیگران شکل می‌گیرد».

همین عوامل سبب می‌شود که برخی از مفکران غربی حتی از وجود عیسی علیه السلام منکر شوند، و مسحیت را چیزی مرکب از عادات و تقالید و عقائد دیگران بدانند.

اما این سوال به ذهن انسان خطور می‌کند که چطور مسحیت بعد از آنکه یک دین توحیدی بود، به یک دین افسانوی مبدل گردید، پاسخ این پرسش بدین قرار است:

عوامل انحراف مسیحیت

مسیحیت در اصل، دین توحید و آسمانی بود که برای نجات و هدایت بنی اسرائیل نازل گردیده بود، اما پس از بلند شدن عیسی علیه السلام به آسمان، در اثر یکعده عوامل، چهره اصلی اش را از دست داد. آن که دین حق و یکتا پرستی و همگام با عقل سلیم بود در اثر حوادث گوناگون بازیچه دست حکام و پاپ شکم پرست، و توطئه یکعده مغرضان قرار گرفت و در نتیجه به مجموعه از خرافات و توهمات افسانوی درآمد که از وثنیت بودیزم و هندوایزم مایه گرفت و با افسانه های بت پرستانه یونان باستان عجین شد. و هر که با این افکار افسانوی مخالفت میورزید علمای سوء آنوقت فوراً مهر تکفیر را بر پیشانی او کوبیده او را نه تنها از جامعه بلکه از دنیا نابودش می کردند. و در طوفان مهیب از تکفیر و تهدید و در حصار چنین تنگ و ضیق فریادهای حق خواهان آهسته خاموش شد و این خورشید درخشان هدایت به غروب نشست.

ما در اینجا به بررسی عواملی می پردازیم که در به انحراف کشانیدن مسیحیت نقش اساسی داشته اند:

۱- ایذاء و تعذیب مسیحیان

از نخستین روزهای که مسیحیت عرض اندام نمود، حاملان این فکر و اندیشه مورد بازرسی و تعقیب و تعذیب حکام وقت قرار گرفتند. این امر سبب شد تا مسیحیان از ابراز آراء و نظریات خود علناً جلوگیری کنند، و عده ای هم مجبور به ترک دیار خود شدند، و عده ای دیگری محکوم به حبس و در تاریکی های زندان جان خود را از دست دادند. اولین شخصیتی که مورد تعقیب و بازجوئی قرار گرفت، خود عیسی علیه السلام بود. و در نتیجه همین فضای تعذیب و تهدید و کشتار حاملان این دین، و پس از آن که جان عیسی علیه السلام به خطر مواجه گردید خداوند ایشان را به آسمان بلند کرد.

و پس از «طیاروس» که معاصر عیسی علیه السلام بود در عهد دو قیصر دیگر، افراد بی شماری از مسیحیان نه تنها از جانب این دو قیصر بلکه از سوی یهودیان نیز بقتل رسیدند. همین امر سبب شد تا حاملین اصیل دین مسیحیت که تعالیم این دین را مستقیماً از عیسی علیه السلام گرفته بودند، نابود شوند.

در عهد «نیرون» سنه ۶۴ م و «تراجان» سنه ۱۰۶ م، و «دیون» سنه ۲۴۹ م، و «دقیانوس» سنه ۲۸۰ م مسیحیان مورد شدیدترین تاخت و تاز حکام وقت قرار گرفتند، و در نابودی ایشان روشهای گوناگون بکار برده شد.

اناجیل بصورت عموم همه در ایامی که بدبختی و شکنجه ها گریبانگیر مسیحیان بود، گرد آوری و تألیف شده‌اند.

در کتاب تاریخ تمدن ذکر شده است که «بلین» نماینده امپراطور تراجان در آسیا، ضمن نامه ای به امپراطور چنین نگاشته است:

«آنهائی که متهم به مسیحیت هستند، از ایشان پرسش بعمل می‌آرم، اگر آنان به مسیحیت اقرار نمودند، از ایشان مکرراً تا سه بار پرسش به عمل می‌آید، در صورت اصرار شان بر دین مسیحیت، جزای مرگ را بر آنها به اجراء می‌گذارم، زیرا آنان جنایت شدید و نا بخشودنی را مرتکب شده‌اند...».

اذیت و آزار مسیحیان توسط دستگاه امپراطور رومانی در گوشه و کنار امپراطوری روم ادامه داشت، چنانچه طبق آمارگیری که از جانب مسیحیان شده است تعداد کشته شدگانی به این جرم در عصر دقیانوس بر (۱۴۰۰۰۰) نفر بالغ می‌گردد، و طبق آمارگیری دیگری این عدد (۳۰۰,۰۰۰) تخمین زده شده است.

بدین ترتیب، مسیحیان تا زمان به قدرت رسیدن قسطنطین مورد خشم دستگاه حکومتی بودند. قسطنطین که از مسیحیت شائول یهودی متأثر به نظر می‌رسید، هنگامیکه به قدرت رسید، مسیحیان را ازین بدبختی نجات داد، ولی صفحه خطرناکتری را در تاریخ مسیحیت رقم زد که بسی خطرناکتر از مرحله نخست بود. زیرا پایه های فکر تثلیثی و ابن الله بودن

عیسی الصلی علیہ و آله و سلم به حمایت او به تصویب رسید و بر مردم تحمیل گردید، و هر که با این فکر مخالفت نشان داد ملعون و مطرود شد، و سرنوشتش یا زندان بود، و یا قتل و نابودی. و در نابودی مسیحیان راستین و خدا پرست در عصر وی تلاش زیاد صورت گرفت^(۱).
بدیهی است هر عقیده ای که با چنین مشکلات جدی مواجه شود و کتاب محفوظی از جانب خدا با خود نداشته باشد، کارش آخرالامر به گمراهی می انجامد.

۲- نابود شدن انجیل حقیقی

اوضاع ناهنجاری که مسیحیت با آن روبرو شد، سبب گردید تا مسیحیان، مقدس ترین کتاب خود یعنی انجیلی را که عیسی الصلی علیہ و آله و سلم با خود آورده بود از دست دهند. و انجیل چهارگانه که بعداً تدوین شدند به صحت آنان نیز نمیتوان اعتماد نمود، زیرا مؤلفان آن انجیل افراد مجهول الهویت و کسانی هستند که عیسی الصلی علیہ و آله و سلم را نه دیده اند، و حتی مدرکی وجود ندارد که بر اساس آن نسبت این انجیل‌ها را بسوی اشخاص مذکور پذیرفت.
انقطاع سند انجیل موضوعی است که خود مسیحیان نیز به آن اعتراف دارند. چنانچه شیخ رحمت الله هندی می گوید: «ما بارها از علمای بزرگ مسیحی سند متصل انجیل‌ها را طلب نمودیم، اما آنان نتوانستند برای آن سندی ارائه دهند. و بعضی از ایشان در مجلس مناظره‌ای که میان من و او بود چنین اعتذار نمود:
«علت فقدان اسناد - انجیل - آزارها و شکنجه‌های است که مسیحیان در جریان سه صد و سیزده سال هدف آن قرار گرفتند».

شیخ رحمت الله می‌افزاید: ما از اسناد انجیل‌ها بحث و جستجو نمودیم جز تخمین و گمان چیزی دیگری نیافتیم، در حالیکه نمی‌توان توسط گمان چیزی را ثابت نمود^(۲).

۱ - مراجعه شود به کتاب: «محاضرات فی النصرانیة» ص: ۲۹، ۳۱.

۲ - اظهار الحق: ۱۱۱/۱.

۳- بولس (شاؤول یهودی)

بولس که بنام «شاؤول» هم یاد می‌شود یکی از اسباب بزرگ انحراف در مسیحیت می‌باشد.

تولد و تربیت او در شهر طرسوس - یکی از مراکز فلسفه وثنی - شده بود. در آغاز امر یک یهودی متعصب و از دشمنان سرسخت مسیحیت بود. بولس از شهر خود طرسوس به هدف فراگیری تعالیم شریعت یهودی به بیت المقدس سفر نمود، و در مدت اقامتش در بیت المقدس موضعگیری شدیدی را در برابر مسیحیان اتخاذ نمود، او سرگذشت خود را در نامه‌ای به اهل غلاطیه چنین شرح می‌دهد:

«سرگذشت و اعمال سابق مرا در دین یهود شنیده اید که چگونه با بی رحمی به کلیسای خدا آزار می‌رسانیدم و در نابود ساختن آن چگونه می‌کوشیدم»^(۱).

در «سفر اعمال رسولان» از شاؤول چنین یاد آوری شده است: «شاؤول کوشش می‌کرد که بنیاد کلیسا را براندازد، او خانه به خانه میگشت و زنان و مردان را بیرون می‌کشید و به زندان می‌انداخت».

اما همین شاؤول یهودی را می‌بینیم که ناگهان و بدون مقدمه و بدون دعوت کسی نه تنها گرویده دین مسیحیت بلکه یکی از دعوتگران سرسخت آن می‌شود. چنین امر شاید قابل شگفتی نباشد، چون وقتی که ما در تاریخ مطالعه کنیم بسا افرادی را می‌یابیم که در آغاز از دشمنان سرسخت انبیاء بوده‌اند، اما هنگامی که آن دین را پذیرفتند به سرسخت ترین مدافعان آن دین تبدیل شده‌اند. و از کسانی بوده‌اند که در عمل به تعلیمات و اوامر آن دین پیشا پیش بوده‌اند.

ولی اگر در تاریخ زندگی این مرد - شاؤول - مطالعه کنیم به حیرت می‌افتیم. زیرا او در عین حالیکه ادعای ایمان به دین مسیحیت را دارد، نه تنها از تعلیمات اساسی آن دین پیروی

نمی‌کند بلکه از خود، اصول و تعلیماتی را وضع می‌کند که با شریعت عیسوی تماما مغایرت دارد.

و اینکه شاؤول مسیحیت را چگونه پذیرفت؟ پرسشی که پاسخ آن بر اساس منابع مسیحی قرار ذیل است:

«شاؤول از تهدید و کشتن پیروان خدا به هیچ نحوی دست نمی‌کشید، او پیش سید کلان رفت و تقاضای معرفی نامه‌های برای کنیسه‌های دمشق کرد، تا چنانچه مردی یا زنی را از اهل طریقت پیدا کند، آنها را دستگیر کرده به اورشلیم آورد، شاؤول هنوز به دمشق نرسیده بود که ناگهان نزدیک شهر، نوری از آسمان در اطراف او درخشید، او به زمین افتاد، و صدائی شنید که می‌گفت: ای شاؤول! ای شاؤول! چرا بر من جفا می‌کنی؟ شاؤول پرسید: خداوندا! تو کیستی؟ جواب آمد: من عیسی هستم همان کسی که تو بر وی جفا میکنی، ولی برخیز و به شهر برو، و در آنجا به تو گفته خواهد شد که چه باید بکنی، در این هنگام همسفران شاؤول خاموش ماندند، زیرا اگر چه صدا را می‌شنیدند ولی کسی را نمی‌دیدند!.. شاؤول مدتی در دمشق با ایمانداران بسر برد، و طولی نکشید که در کنیسه‌های دمشق به طور آشکار اعلام می‌کرد که عیسی پسر خدا است»^(۱).

این چنین شاؤول دخول خود را در مسیحیت اعلان می‌دارد، اما با فلسفه‌ای جدید، و نظریات جدید که سر آغاز انحراف در مسیحیت اصیل می‌باشد.

و مقوله عربی است که «الحق أبلج والباطل لجلج» یعنی حق روشن و واضح و باطل همواره در تردد است. می‌بینیم که تناقض میان روایات در چگونگی دخول شاؤول در مسیحیت آشکار و هویدا می‌گردد. زیرا باطل هر چند قوی و استوار باشد، اما بسان شجره خبیثه است که اندکترین بادی او را زمین بوس می‌سازد. زیرا داستان دخول شاؤول در مسیحیت و شرح این قصه را در همین کتاب در جای دیگری چنین می‌یابیم:

۱ - سفر اعمال رسولان، فصل ۹، فقره ۱-۳۰.

«... وقتی که پرسیدم: ای خداوند تو کیستی؟ جواب داد: من عیسی ناصری هستم که از تو جفا می بینم. همراهان من نور را دیدند، اما صدای کسی را که با من صحبت می کرد نمی شنیدند»^(۱).

و با یک مقایسه سریع تناقض میان دو قصه صاف و ظاهر می گردد، چون در روایت نخست، همراهان او صدا را می شنیدند ولی کسی را نمی دیدند.

و بر اساس روایت فصل بیست دوم، همراهان او نور را دیدند، ولی صدای کسی را که با شاؤول سخن می گفت نشنیدند.

شاؤول با ساختن و بافتن این داستان دروغین، بحیث گرگ لباس میش به تن کرد و دخول خود را در مسیحیت اعلان نمود.

و پس از اندک زمانی بولس که اصلاً مسیح العیسی را ندیده بود، ادعای ارتباط بالفعل با مسیح العیسی را کرد، و جسورانه می گفت: هر چیزی که مخالف گفته ها و تعالیم وی است، سخن باطل و بیهوده است. او شاگردان اصیل مسیح را به دروغ متهم می کرد و ادعای می نمود: «که این دروغگویان (شاگردان مسیح) میخواهند مردم را از ایمان منحرف سازند، لذا واجب است تا از آنها روگردانید و اعراض نمود».

ابتکار بولس در نشر تعالیم و اکاذیب خود

بولس بخاطر جذب بیشتر افراد به دور خود، بهتر می بیند تا با استفاده از تعالیم یهودیت، فلسفه ای یونانیها، مجوسیت و مذاهب و ادیان دیگر، مسیحیت خود را ملمع کاری کند، و بالآخره پیروان او ادعا کنند که بولس توانست نه تنها پیروان خود را نجات دهد، بلکه نژاد بشری را از عذاب خداوند برهاند.

بولس ضمن نامه اش به اهل «قرنته» شیوه خود را در دعوتش چنین شرح می دهد:

۱ - سفر اعمال رسولان، فصل ۲۲، فقره ۶-۸.

«... زیرا اگرچه کاملاً آزادم و برده ای کسی نیستم، خود را غلام همه ساخته ام، تا بوسیله من عده ای زیادی به مسیح ایمان آورند، ازین سبب وقتی با یهودیان هستم مانند یک یهودی زندگی می‌کنم، و وقتی بین کسانی هستم که تابع شریعت موسی هستند مانند آنها رفتار می‌کنم، اگرچه من تابع شریعت (موسی) نیستم... همچنین در میان افراد ضعیف مانند آنها ضعیف شدم تا بوسیله من آنها به مسیح ایمان آورند، در واقع با همه هم‌رنگ شدم، تا بهر نحوی وسیله نجات آنها بشوم، همه ای کارها را بخاطر انجیل انجام می‌دهم تا در برکات آن شریک شوم»^(۱).

آری، بولس بخاطر گسترش نظریات خود با اهل هر مذهب و کیش مطابق دساتیر آن کیش رفتار مینمود، و به همین علت بسیاری از آراء و نظریات و ثنی ادیان دیگر با مسیحیت بولس آمیزش یافت، و با این شیوه‌ای نادرست بولس، دین اصیل مسیح ﷺ آهسته آهسته به فراموشی گرائید، و دین بولس، در لباس دین مسیح در میان یونانی ها و بت پرستان نفوذ کرد، اما در شرق که مرکز شاگردان مسیح، و مسیحیان حقیقی بود، دین بولس نه تنها رشد بسیار بطنی داشت، بلکه از سوی حواریون عیسی ﷺ هدف تنقید شدید قرار گرفت. و این امر سبب شد تا بولس در برابر شاگردان اصیل مسیح ﷺ از در بی ادبی پیش آید و آنان را به فریب و دروغگوئی متهم کند، و ایشان را عاشقان دنیا بخواند.

او در نامه اش به «تیموتاوس» چنین می‌نگارد:

«کوشش کن که هر چه زودتر پیش من بیائی، زیرا دیماس بخاطر عشقی که به این دنیا دارد مرا ترک کرده... و اسکندر مگر ضرر بزرگی بمن رسانده، خداوند مطابق اعمالش به او سزا خواهد داد، تو نیز ازو احتیاط کن، زیرا شدیداً با پیام ما مخالف بود»^(۲).

پیامی که او اینجا اشاره می‌کند عبارت است از ادعای بولس مبنی براین که عیسی پسر خدا است. و حواریون عیسی ﷺ از ابتدا با این مسئله مخالفت نموده بودند.

۱ - قرنتیان، فصل ۹، فقره ۱۹-۲۳.

۲ - تیموتاوس دوم، فصل ۴، فقره ۹، ۱۵.

«برنابا» کسی بود که در آغاز از بولس حمایت نمود و واسطه شد تا دیگر حواریون، بولس را بپذیرند، اما وقتی که «برنابا» از نظریات خطیر و فاسد بولس آگاه شد، او از بولس فاصله گرفت، و با بولس مخالفت کرد. بولس در مورد کناره گیری «برنابا» از وی چنین می گوید: «اما وقتی پطرس به انطاکیه آمد روبرو با او مخالفت کردم، زیرا کاملاً گنهگار بود... و دیگر مسیحیان یهودی نژاد از ریاکاری او پیروی کردند، بطوریکه حتی برنابا نیز تحت تأثیر دو روئی آنها قرار گرفت»^(۱).

پطرس شخصی بود که عیسی علیه السلام او را بحیث رئیس حواریون مقرر نموده بود. و مسئله ای که بولس به آن اشاره نمود که دیگران بسبب آن، وی را ترک گفته به مخالفت وی پرداختند همانا مسئله ابن الله قرار دادن عیسی علیه السلام و یکعده مسائل دیگری بود که بولس آنرا اختراع نموده بود.

تحریفات بولس در دین مسیح

قبلا اشاره نمودیم که مسیحیت در ابتدا دین یکتا پرستی بود، مسئله تثلیث، یا ابن الله بودن عیسی علیه السلام و غیره را کسی نمی شناخت. اما بولس یهودی بعد از پوشیدن نقاب مسیحیت توانست مجرای دین توحیدی مسیح علیه السلام را تغییر بدهد، و یک سلسله تغییرات و تحریفات را وارد این دین بسازد.

اموری که در مسیحیت توسط بولس افزوده شده است قرار ذیل است:

- ۱- بولس اعلان نمود که عیسی علیه السلام پسر خدا است.
- ۲- قبلا تذکره به عمل آمد که رسالت عیسی علیه السلام جهانی نبود، بلکه تنها بسوی بنی اسرائیل فرستاده شده بود. اما بولس ادعا نمود که مسیحیت تنها برای هدایت یهودیان نبوده، بلکه دین جهانی می باشد.

۱ - غلاطیان، فصل ۲، فقره ۱۲-۱۳.

- ۳- بولس اعلان داشت که مسیح یگانه فرزند خداست که فرستاده شده است تا خود را قربانی گناهی سازد که پدر نخستین ما (آدم عَلَيْهِ السَّلَام) مرتکب آن شده بود، و آن گناه را نسلهایش یکی بعد دیگر به میراث بردند.
- ۴- عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به زعم او بعد از کشته شدن دو باره زنده شد، و به آسمان بالا شد، تا در طرف دست راست پدر خود بنشیند، و فرمانروایی جهان را بدست گیرد.
- ۵- تثلیث نه تنها از اختراعات بولس پنداشته می‌شود، بلکه عقیده به الوهیت مسیح و الوهیت روح القدس را اساس گذاشته است.
- ۶- نسخ ختنه کردن، در حالیکه ختنه در شریعت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام مشروع بود.
- ۷- حلال قرار دادن گوشت خوگ، در حالیکه گوشت خوگ در شریعت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام حرام است.
- آری، این بولس بود که مسیحیت را به بیراهه کشاند، چنانکه برادر کوچک وی عبدالله بن سبا، با پیروی از روش بولس، خواست تا اسلام را به سرنوشت مسیحیت گرفتار کند، لذا نخست او ادعای اسلام کرد، سپس ادعاه نمود که علی عَلَيْهِ السَّلَام «خداست»! ولی از برتری های اسلام - برعکس مسیحیت - این بود که در اسلام مرجع و میزان برای تشخیص افکار نظریات وجود دارد که عبارت از قرآن و حدیث است، لذا وی در سازش شوم خویش ناموفق ماند. اما بولس در کار خویش موفق بود.

۴- اثرپذیری مسیحیت از فلسفه‌های وثنی

قبلا بیان نمودیم که رسالت مسیح مخصوص بنی اسرائیل بود، و اولین کسی که به مسیحیت رنگ جهانی بودن را داد، بولس یهودی بود که بخاطر پیش برد و نشر و اهداف خود، باهر قوم و کیش رنگ و بوی آنرا اختیار می‌کرد. و همین علت بود که دعوت بولس در میان اقوام و قبایل بت پرست به سرعت مورد پذیرش قرار گرفت، بویژه در قرن دوم و سوم میلادی جهان شاهد گرایش شمار زیادی از رومانی‌ها و مصری‌ها بسوی مسیحیت بود،

چون میان دینی که بولس عرضه می‌کرد و میان عقاید و نظریات بت پرستانه آن اقوام تفاوت ناچیزی وجود داشت، بلکه در بسیاری موارد، مسیحیت بولس افکار بنیادی اش را از دیگران اخذ نموده بود.

فلسفه‌ای افلوپینی و اثر آن بر مسیحیت

«لیون گوتیه» مستشرق معروف می‌نویسد: «اینکه مبدأ هر شیئی چیست؟ نخستین مسئله‌ای دشواری بود که فلسفه اغریق با آن مواجه گردیده بود، سپس در تلاش پاسخ به این پرسش، فکر توحیدی سقراط و افلاطون و ارسطو ظهور نمود. و آن بدین قرار که: صدور عالم از ذات إله لم یتغیر صورت گرفته است. اما این صدور چگونه صورت گرفت، هنوز مسئله غامض و پیچیده بود، تا اینکه افلوپین با طرح نظریه تثلیث یا وجود سه اقنوم این مشکل را حل نمود، و آن بدین ترتیب که: الله تعالی نخست عقل را آفرید، و بعد از آن روح القدس را، و از روح القدس جهان سرچشمه گرفت.»

او می‌افزاید:

«آمیزش میان عقیده یهودی و فلسفه اغریقی نه تنها یک فلسفه‌ای جدیدی را به بار آورد، بلکه با خود دین جدیدی را به وجود آورد که آن عبارت از مسیحیت است که بیشتر آراء و افکار فلسفی اش را از یونانی‌ها به خود جذب نموده است، و لاهوت مسیحی از همان منبعی سرچشمه گرفته است که مأخذ اصلی فلسفه افلوپینی جدید^(۱) می‌باشد. اگرچه در بعضی

۱ - مؤسس فلسفه افلوپینی جدید، شخصی است بنام افلوپین متوفی (۲۷۰ میلادی) او آموزش ابتدائی خود را در نزد «امینیوس» استاد فلسفه اسکندریه به پایان رسانید، سپس به بلاد فارس و سرزمین هند سفر کرد، و از منابع اصیل تصوف هندی خود را سیراب نمود، و در جریان اقامتش در هند بر تعالیم بودا و برهمن‌های هندی مطلع شد، و عقائد بودائی‌ها را در مورد بودا، و برهمن‌ها را در مورد «کرشنا» از نزدیک مورد مطالعه قرار داد، بعد از آن به اسکندریه مراجعت نمود، و مجلس درسی را افتتاح کرد و در همانجا نظریه خود را در باره مسائل میتافزیک (ماوراء الطبیعه) و آفریدگار جهان ارائه داد. البته نظریات او در این مورد شرح و بسط نظریه افلاطون شاگرد سقراط بود، و آن عبارت است از:

جزئیات اختلاف اندکی وجود دارد، اما اساس هر دو، عقیدهٔ تثلیث و اتحاد اقانیم ثلاثه در هر دو می‌باشد».

اقنوم اول که مصدر و منبع همهٔ کمالات است مسیحیان آن را «اب» می‌نامند، و اقنوم دوم را «ابن» یا کلمه (و در فلسفهٔ افلاطونی جدید عقل نامی ده می‌شود) و اقنوم سوم را روح القدس.

با در نظر داشت اینکه اقانیم در فلسفهٔ افلاطونی جدید همه یک برابر نیستند، ولی از نظر مسیحیان همه باهم برابر اند.

در عقیده مسیحیان «ابن» از «اب» سرچشمه گرفته است، ولی از حیث مرتبت از «اب» پایینتر نیست، و همچنین روح القدس در رتبه و مقام مساوی با «ابن» و «اب» است^(۱).

گوستالبون (۱۸۴۱-۱۹۳۱) می‌گوید

مسیحیت در پنج قرن اول حیات خود با جذب افکار فلسفی و مذهبی و یونانی و رومی و شرقی، به تطور خود ادامه داد و معجونی از تمام معتقدات شرقی گردید، آئین مصری و ایرانی در میان اروپائیان پیروان زیادی داشت، اغلب عقائد، مراسم، آداب، و اعمال مسیحی و نزاع خیر و شر همه از عقائد دیگران سرچشمه می‌گیرد...

او می‌افزاید:

مردم افکار سابق خود را که عقائد مربوط به پرستش ارباب النوع در آن، مقام اول را می‌گرفت، نگهداشتند. در واقع نام آلههٔ قدیم در مسیحیت تغییر کرده است، مردم تثلیث جدید مسیحی (پدر، پسر و روح القدس) را بجای تثلیث پیشین (ژوپ، ژونون، می نرو)

۱- جهان از آفریدگار ازلی سرچشمه گرفته است.

۲- اولین چیزی که ازین آفریدگار صادر شده است عقل است.

۳- و از عقل، روح صادر شد. و بقیه مخلوقات ازین سه چیز سرچشمه گرفت. (محاضرات فی النصرانیة ص: ۳۴)

۱ - به نقل از: محاضرات فی النصرانیة ص: ۳۶

گذاشتند!!! و به پرستش خدای سه گانه ادامه دادند!! اولیاء و مقدسین مسیحی جای آلهه قدیمی را گرفت^(۱).

شخص دیگری به نام «ولسن شاله» قسمتی از سرچشمه نخستین عقائد و افکار یا شکل ابتدائی حیات مذهبی مسیحی را که از چه مأخذی گرفته شده است، در تحقیقات وسیع خود نشان می دهد. او در کتابش به نام:

(Petite History des Grande's Religions) مینویسد:

اغلب سرگذشتها و حوادثی که به حضرت عیسی نسبت داده می شود، در احوال بزرگان آئین های قدیم: مصریان، بابلیان، یا یهودیان می توان آنرا ملاحظه کرد. این بخوبی میرساند که پیروان مسیح پس از پراگنده شدن در آسیای صغری و کشورهای همسایه، و تحت تأثیر عقائد آن محیطها واقع شدند، به تدوین و ترتیب این قبیل قصص و عقائد و تعالیم پرداخته اند.^(۲)

در اینجا بهتر است که کلام «ویلز» را که از محققان جهان غرب به شمار میرود نقل کنم، او در کتابش (معالم تاریخ انسانیت، جلد سوم، ص: ۵۴۸) می نویسد: «...اکنون از حقائق مسلمه و بدیهیات است که مجموعه اخبار لاهوتی اناجیل که پایه مناسک و مراسم دین مسیحیت را به وجود می آورند از طرف دانشمندان تأیید و تثبیت نمی شود، و مشکل است حتی یک کلمه از کلمات عیسی در آنها وجود داشته باشد!، که بتوان موضوع کفاره و فدا را تفسیر آن قرار داد، یا در آن کلمات، حضرت عیسی پیروان خود را به تقدیم قربانی ها و یا «عشای ربانی» مأمور کرده باشد. و هیچ گونه دلیل و سندی نمی توان پیدا نمود که ثابت سازد موضوع تثلیث که بعد از مسیح موجب آن همه اختلاف و تفرق، در عالم مسیحیت شده مورد قبول و اعتقاد حواریین مسیح باشد»^(۳).

۱ - به نقل از کتاب محاضرات فی النصرانیة ص: ۳۶

۲ - به نقل از کتاب: اسلام و عقائد بشری تألیف یحیی نوری ص: ۴۵۰.

۳ - به نقل از کتاب: اسلام و عقائد بشری ص: ۴۵۵.

با مقارنه میان نصرانیت و دیگر ادیان وثنی بخوبی ظاهر می‌شود که نصرانیت نه تنها متأثر از نظریه افلاطونی بود، بلکه مزيجی از افکار آشوری‌ها، فینقی‌ها، فارسی‌ها، و هندی‌ها می‌باشد، چنانکه ما در باب عقائد نصاری مقارنه ای را میان مسیحیت و بعضی ادیان وثنی دیگر انجام خواهیم داد که از خلال آن اثرپذیری این دین از ادیان دیگر بخوبی روشن خواهد گردید.

۵- مداخله امپراتور قسطنطین

قسطنطین پسر گوستس یکی از شاهان امپراطوری روم بود. گوستس در زمان سلطنت خود با زنی از منطقه «رها» بنام «هیلا نه» ازدواج کرد که آن زن قبلاً بدین مسیحی پیوسته بود، و ازین زن پسری بنام قسطنطین (گوستوتین) به دنیا آمد. هنگامیکه گوستس وفات کرد، پسرش قسطنطین جانشین پدر گردید، او که قبلاً توسط مادر خود از مسیحیت متأثر شده بود بعد از پیروزی اش بر قیصر که رقیب او بود، گرایش خود را به دین مسیحیت اعلان کرد و دستور داد که همه مسیحیان اسیر، رها شوند.

قسطنطین چون در یک مجتمع وثنی تربیت و پرورش یافته بود، به این اساس او از افکار بت پرستانه نیاکان خود متأثر بود، و در عین حال در باره مسیحیت حقیقی معلومات کافی نداشت، و هنگامیکه زمام حکم را بدست گرفت، اختلاف مسیحیان در باره الوهیت عیسی علیه السلام و مسئله تثلیث به اوج خود رسیده بود، آریوس و طرفداران او مسیح علیه السلام را نه خدا می‌دانستند و نه فرزند خدا بلکه او را تنها مخلوق و بشر می‌دانستند.

لذا قسطنطین که تا هنوز از ته دل به مسیحیت نه پیوسته بود بلکه به آن تظاهر می‌کرد، از آن هراسید که مبدا گسترش اختلاف موجب اختلاف دامنه‌دار و باعث ورشکستگی امپراطوری وی گردد، دستور داد تا همه کشیش‌های مسیحی جمع شوند که در نتیجه ۲۰۴۸ کشیش از گوشه و کنار سلطنتش گرد هم آمدند، و ازین میان تنها ۳۱۸ کشیش براین نظریه ابراز اتفاق کردند که مسیح بشر و مخلوق نیست، بلکه خدا و پسر خدا است، قسطنطین

طرفداری خود را ازین نظریه اعلام داشت، و کسانی که با این نظریه مخالف بودند از جمله طرفداران آریوس محکوم به کفر شده و از سوی حکومت تحت پیگرد و تعذیب قرار گرفتند.

از جمله مسائلی که توسط امپراطور قسطنطین و به اشاره کشیش‌های درباری، رسمی اعلام گردید، مسئله رسمی شدن یک‌عده اناجیل، الوهیت عیسی، ابن الله بودن او و غیره نظریاتی بود که قبلاً توسط بولس یهودی مطرح شده بود^(۱).

۱- در باره چگونگی گرایش قسطنطین به مسیحیت، و تفصیلات مجمع نیقیه، و موضوعات دیگری که در میان نصاری محل خلاف است به کتاب: الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح: ۳/ ۱۷ و صفحات بعدی اش مراجعه شود.

بخش سوم:

مصادر تشریح در مسیحیت و نقد اناجیل

مطالب این بخش:

- ◀ انجیل از دیدگاه مسلمانان
- ◀ تاریخ اناجیل چهار گانه
- ◀ نقد اناجیل
- ◀ انجیل متی
- ◀ انجیل مرقس
- ◀ انجیل لوقا
- ◀ انجیل یوحنا
- ◀ گوشه از تضادها و تناقض های اناجیل
- ◀ دروغ های درج شده در اناجیل
- ◀ انجیل «برنابا» در رویا روی با اناجیل چهار گانه
- ◀ مجامع کلیسایی

مصادر تشریح در مسیحیت

مسیحیان، مسائل مربوط به عقیده و مسائل تشریحی شان را از دو منبع آخذ می نمایند:

۱- کتاب مقدس.

۲- مجامع کلیسائی.

کتاب مقدس به دو دسته تقسیم می شود:

۱- عهد قدیم: که عبارت از تورات و کتابهای ملحق به آن می باشد.

۲- عهد جدید که عبارت از اناجیل چهارگانه (متی، مرقس، لوقا، و یوحنا) می باشد، به

ضمیمه یکعده رسائل دیگری که به زعم مسیحیان، رسائل قدسین نامی ده میشوند و آنها قرار

ذیل اند:

۱- سفر اعمال رسولان

۲- مجموعه رسائل چهارده گانه بولس

۳- رساله یعقوب

۴- دو رساله از پطرس

۵- سه رساله از یوحنا

۶- رساله یهودا

۷- رساله یوحنا یلاهوتی

هر دو عهد جدید و قدیم پر از خرافات و تحریفات، و قلب حقایق هستند، البته ما در این

بخش تنها به نقد انجیل های چهارگانه می پردازیم، چون اساس و بنیاد مسیحیت را همین

اناجیل تشکیل می دهد، و هنگامی که بنیاد منهدم گردد حاجت به منهدم ساختن بناء نمی

ماند، زیرا او خود فرو میریزد.

انجیل از دیدگاه مسلمانان

انجیل کلمه یونانی است که بمعنای خبر خوب و بشارت است. ما مسلمانان همگی به این عقیده ایم که انجیل عبارت از کتاب آسمانی است که خداوند متعال آنرا بر بنده خود عیسی علیه السلام پسر مریم علیها السلام نازل فرمود، تا بدان بنی اسرائیل را بسوی نور و هدایت سوق دهد. الله تعالی می فرماید:

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ ۗ وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (المائدة: ۴۶).

ترجمه: «و به دنبال آنها (یعنی پیامبران پیشین) عیسی پسر مریم را فرستادیم، که به آنچه پیش از او فرستاده شده بود از تورات تصدیق داشت، و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود و (کتاب آسمانی او نیز) تورات را که قبل از او بود تصدیق می کرد و هدایت و موعظه برای پرهیز گاران بود.»

عیسی علیه السلام در مدت کوتاهی که در میان بنی اسرائیل بود، آنان را بر اساس همین انجیل آسمانی دعوت می داد، اما بعد از بلند شدن عیسی علیه السلام به آسمان، انجیل مذکور نابود شد، و علت اساس در نابودی آن، دشمنی شدید یهودیان در برابر این کتاب آسمانی جدید از یکسو، و اختلافات درونی مسیحیان از سوی دیگر بود. هر گاه اگر انجیل واقعی نابود نمی شد این انباری از خرافات که وارد مسیحیت شده است صورت نمی گرفت. به هر حال نابودی انجیل حقیقی مشکل بزرگی را بر مسیحیان بار آورد. اناجیل موجوده هیچ نسبتی به انجیل آسمانی ندارند، بلکه به عقیده مسیحیان، اناجیل موجوده شرح حال و زندگی عیسی علیه السلام می باشد که با الهام خداوندی توسط چند تن از شاگردان عیسی علیه السلام به رشته تحریر درآمده است.

اناجیل چهار گانه در دادگاه تاریخ

اناجیل موجوده چنانچه از نام شان پیدا است، نه انجیلی هستند که بر عیسی علیه السلام نازل شده بود، و نه مضامین آنرا عیسی علیه السلام بر آن اشخاص املاء نموده است، بلکه این انجیل ها توسط افراد مجهول الهویه گرد آوری و تألیف شده اند. و در باره تاریخ تألیف این اناجیل میان مسیحیان اختلاف زیادی وجود دارد.

«گرچه اکثر مسیحیان معتقد اند که انجیل ها را کسانی نوشته اند که شاهد بلاواسطه زندگی عیسی علیه السلام بوده اند، و ازین جهت انجیل ها شروح زنده و بی چون و چرای وقایعی است که در آن زندگی و مواظب عیسی علیه السلام وجود داشته است»^(۱).

اما حقیقت عکس آنچیز است که مسیحیان عقیده دارند، چون این انجیل ها تقریباً یک قرن بعد از بالا رفتن عیسی علیه السلام نوشته شده اند، و بر این ادعای ما آنچه که در ترجمه های جهانی کتاب مقدس که توسط (۱۰۰) تن از دانشمندان مسیحی پروتستانت تهیه شده است، گواه می باشد، آنان درین باره چنین می نگارند:

«پیش از سال ۱۴۰ میلادی هیچ شهادتی که بر طبق آن شناخت مجموعه ای از نوشته های انجیل محتمل باشد وجود ندارد».

گرچه یک عده مسیحیان (از جمله کاتولیک ها) بر این عقیده اند که این انجیل ها در حدود سالهای ۷۰ میلادی نوشته شده اند اما این مطلب پذیرفتنی نیست، آری، البته احتمالاً در باره مرقس^(۲).

و حتی در باره مطالبی که محتوای این اناجیل را تشکیل می دهد، در میان مسیحیان اختلاف نظرهای وجود دارد. مثلاً مجمع واتیکان (مرجع مسیحیان کاتولیکی) در این باره چنین قرار صادر نمود:

۱ - مراجعه شود به کتاب: مقایسه ای میان تورات، انجیل و قرآن...ص: ۸۳.

۲ - مراجعه شود به کتاب سابق الذکر: ص ۸۳.

«... آنچه را که حواریون به فرمان مسیح وعظ کرده اند بعداً خود و اطرافیان ایشان تحت الهام الهی به نوشته هائی منتقل کرده اند که پایه دین می‌باشد، و عبارت اند از انجیل چهار وجهی: متی، مرقس، لوقا، و یوحنا..»

مصنفان مقدس طوری چهار انجیل را ترکیب کرده اند که همواره چیزهای واقعی و راستین در باره عیسی -الصلی علیہ و آله و سلم- به ما عرض کنند^(۱).

اینکه گفته های واتیکان تا چه حد قرین واقعیت اند، مسئله ای است که بعداً روشن خواهد شد، اما آنچه که مفسران ترجمه جهانی کتاب مقدس می‌نگارند، نه تنها نقیض گفته های واتیکان می‌باشد، بلکه این نظریه آنها را که انجیل تحت الهام الهی به رشته تحریر درآمده است، نیز رد می‌کند، چون مفسران ترجمه جهانی کتاب مقدس، انجیل را سلسه ای از حکایات قرار می‌دهند... بدین ترتیب انجیل، آنچه از روایات شفاهی دریافت کرده اند، طبق منظور خاص خود جمع آوری و به صورت نوشته درآورده اند، این چنین یک موضعگیری از جانب بیش از صد مفسر کاتولیک و پروتستان عهد جدید اتخاذ گردیده است^(۲).

موریس بوکای دانشمند فرانسوی بعد از نقل اختلافات واتیکان و مفسران ترجمه جهانی کتاب مقدس در مورد انجیل، چنین می‌گوید: «روشن است که مابین اظهاریه مجمع روحانی واتیکان و موضعگیری های مؤخر تر، خود را در برابر تأییدات متناقض می‌یابیم، نمیتوان اظهاریه واتیکان را که (طبق آن انجیل میبایستی ناقل صادق افعال و اقوال عیسی الصلی علیہ و آله و سلم باشند) با تضادها، دوری از حقیقتها، غیرممکن ها، و تصدیق های مخالف با واقعیت در متون، آشتی داد^(۳)».

۱ - به کتاب سابق مراجعه شود: ص ۸۴

۲ - به کتاب سابق الذکر: ص ۸۵

۳ - به کتاب سابق الذکر: ص ۸۵

همین تضادها، دوری از حقیقتها میان نسخه‌های اناجیل، یک‌کده علماء را بر این واداشته است تا در برابر اناجیل موضعگیری شدیدی از خود نشان دهند. چنانچه ابن حزم دانشمند اسلامی بعد از آنکه تضادها و تناقض‌های اناجیل را نقل می‌کند، چنین می‌گوید: «وجود این همه تناقض‌ها دلیل واضح اند بر اینکه اناجیل کتابهای هستند که توسط مردمان بی دین و دروغگو برشته تحریر درآمده اند»^(۱). ابن حزم بر این عقیده است که حواریون اصیل یا کشته شده بودند، و یا در حالت اختفاء بسر می‌بردند، و نسبت هیچ یکی از اناجیل بسوی آنان درست نیست. البته این تنها دانشمندان اسلامی نیستند که انجیل‌ها را بباد انتقاد گرفته اند، بلکه قبل از ایشان و حتی قبل از ظهور اسلام افرادی وجود داشت که انجیل‌ها را هدف تنقید قرار داده‌اند.

مثلاً سلسوس در قرن دوم میلادی در مورد اناجیل چنین می‌گوید: «مسیحیان اناجیل را سه بار و یا چهار بار و یا بیشتر از آن چنان تغییر دادند که مضامین آن نیز تغییر نمود»^(۲).

و «فاستس» یکی از علمای فرقه مانی در قرن چهارم میلادی چنین می‌گوید: «این یک امر محقق است که عهد جدید (یعنی اناجیل) را نه مسیح تصنیف نموده و نه حواریون، بلکه آنرا شخص مجهولی تصنیف نموده، و از هراس اینکه مبدا مورد اعتبار مردم قرار نگیرد نسبتش را بسوی حواریون نمود. و آن شخص با تألیف کتابیکه مملو از اغلاط و تناقض هست به حواریون عیسی علیه السلام اذیت رسانید»^(۳).

و دلیل دیگر براینکه اناجیل از تألیف شاگردان عیسی علیه السلام نیست، اینست که در نوشته های متقدمین مسیحی از وجود اناجیل هیچ یاد آوری نشده است. رسائل «بولس» که اولین

۱ - الفصل فی الملل والأهواء والنحل: ۱۲۲/۲.

۲ - مراجعه شود به کتاب: اظهار الحق: ۷۰/۱.

۳ - به کتاب فوق مراجعه شود ۷۱/۱.

مجموعه نوشته های مسیحی است، در آن حتی یکبار هم از اناجیل نام برده نشده است. و حتی این اناجیل تا قرن سوم دارای هیچ حیثیت قانونی نبوده اند پس چگونه واتیکان جاهلانه اصرار می ورزد که اناجیل از نوشته های شاگردان عیسی و تحت الهام الهی نوشته شده است.

﴿وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ (الزمر: ۳۶).

«و هر کس را که خداوند بیراه بگذارد، او هدایتگری ندارد».

نقد اناجیل

انجیل متی

مسیحیان بر این عقیده اند که این انجیل را «متی» حواری یک تن از شاگردان دوازده گانه عیسی عليه السلام نوشته است. او قبلاً مأمور گمرک و مستخدم اداره مالیات نمک بود، به دعوت عیسی عليه السلام لبیک گفت، و بعد از آن مشغول انجام امور دعوت گردید تا آنکه در سال ۷۰ میلادی در اثر لت و کوب یکی از درباریان پادشاه حبشه در گذشت.

تاریخ تألیف این انجیل

شارحان ترجمه جهانی کتاب مقدس تاریخ تألیف این انجیل را در میان سالهای ۸۰-۹۰ میلادی قلمداد نموده اند و افزوده اند که: «نمیتوان در این خصوص به یقین کامل دست یافت» و آنها نیز بیان داشته اند که از طرز گفتار مؤلف انجیل متی ظاهر می شود که میان متی حواری، کارمند دفتر «کفر ناحوم» که مرقس و لوقا او را «لوی» می نامند و یکی از دوازده تن حواری است، و مؤلف انجیل متی خیلی فاصله وجود دارد^(۱).

از توضیحات شارحان ترجمه جهانی کتاب مقدس- که خود مسیحی اند- دو امر بخوبی

ظاهر می شود:

۱ - مراجعه شود به کتاب: مقایسه ای میان تورات و انجیل و قرآن.....ص ۸۸

- ۱- تردد ایشان درباره اینکه مؤلف آیا همان متی حواری است و یا شخص دیگر که هم نام او بوده است.
- ۲- تردد ایشان درباره زمان تألیف این کتاب (انجیل متی).

لغت تألیف این انجیل

مسیحیان همگی بر این اتفاق دارند که متی انجیل خود را به زبان عبرانی و یا سریانی نگاشته است، چون او میخواست که یهودیان عبرانی زبان را به مسیحیت دعوت بدهد، اما نسخه ای را که متی بزبان عبرانی و یا سریانی تألیف نموده بود اثری از آن موجود نیست، و قدیمی ترین نسخه ای این انجیل به زبان یونانی دیده شده است، و در مورد اینکه چه کسی آنرا از عبرانی به یونانی ترجمه نموده است اختلاف زیاد وجود دارد.

بعضی ها گفته اند که: انجیل متی را یوحنا حواری بزبان یونانی ترجمه نموده است، البته اینها هیچ نوع دلیلی در دست ندارند. و بعضی ها براین نظر اند که «متی» خود انجیلش را به یونانی ترجمه کرده است^(۱).

نسبت این انجیل به متی حواری نادرست است

آنچه که مسیحیان در رابطه با منسوب نمودن این انجیل بسوی «متی» حواری پیش میکنند جز گمان و تخمین چیزی دیگری نیست، مسیحیان می گویند که: یوسایوس تاریخ نگار مسیحی از «بابیاس» که در سال (۱۳۰) میلادی اسقف کلیسای «هیرابولس» بوده، نقل نموده است که او گفته: «متی اقوال را به زبان عبرانی نوشت» اما با چنین نقل نمیتوان چیزی را ثابت نمود:

اول: اینکه «بابیاس» خود شاهد صحنه نبود، بلکه او از دیگران شنیده و حکایت نموده است، و چنین حکایت که سندش مشخص نباشد هیچ نوع ارزش تاریخی ندارد.

۱- مراجعه شود به کتاب: محاضرات في النصرانية...ص: ۴۰.

دوم: «بایاس» را که ناقل این قول است، «یوسایوس» مورد طعن قرار داده و او را متهم به جعل اقوال و سوء فهم نامه های رسولان نموده است. در اثبات این چنین یک مسئله مهم استناد به قول یک شخص متهم جز بی هودگی و بوجی چیز دیگری نیست.

امر قابل ملاحظه دیگر در مورد انجیل مذکور اینست که مؤلف این انجیل در نقل معلوماتش بیشتر به انجیل مرقس اعتماد دارد که مرقس شاگرد پطرس بود، به این معنا که مرقس از جمله حواریون نبود، و محال است که یک حواری بزرگ که خود شاهد صحنه های زندگی عیسی علیه السلام باشد، اما معلوماتش را در باره مسیح از شخصی اخذ کند که او خود مسیح را ندیده است.^(۱)

مسیحیان در اثبات این انجیل با مشکلات جدی روبرو هستند و گذشت زمان غموض و پیچیدگی این مشکلات را اضافه می کند، و آن مشکلات قرار ذیل است:

۱- در دست نداشتن اسنادی که به مؤلف منتهی گردد.

۲- مجهول بودن زمان تألیف این انجیل.

۳- مجهول بودن شخصیت مؤلف.

۴- فقدان نسخه اصلی این انجیل.

۵- مجهول الهویه بودن مترجم این انجیل.

اینها همه مواردی هستند که تنها یکی آن کافی است تا صحت این کتاب را زیر سوال برد چه جائیکه همه ای این علل در یک وقت در این انجیل موجود اند.

انجیل مرقس

انجیل مرقس از حیث ترتیب دومین انجیل می باشد، و زمان تدوین این انجیل را در میان سالهای ۶۵ تا ۷۰ میلادی ذکر نموده اند.

۱ - مراجعه شود به کتاب: محاضرات في النصرانية: ص ۴۰.

مؤرخین نام مؤلف این انجیل را «یوحنا» و لقبش را «مرقس» ذکر نموده‌اند، و او از جمله حواریون نیست.

مسیحیان بر این عقیده اند که «مرقس» در وقت ظهور مسیح ﷺ در بیت المقدس بوده و از سابقه دارترین کسانی است که دعوت مسیح ﷺ را پذیرفت.

معلومات در باره این شخص خیلی ناچیز است. آنچه که در مورد او ذکر شده است فقط همین است که او خواهر زاده «برنابا» بوده و در سفری که «بولس» بخاطر تبشیر برآمده بود او را همراهی می کرد. او بعد از مدتی دو باره به بیت المقدس مراجعت کرده و پس از آن در شمال افریقا مشغول دعوت بسوی مسیحیت گردید، و در همانجا بقتل رسید. و نیز ذکر شده است که او منکر الوهیت مسیح ﷺ بود.

انجیل منسوب به سوی «مرقس» به زبان یونانی نوشته شده است و شرح بعضی کلمات لاتینی در آن نیز موجود است^(۱).

آیا مرقس واقعا مؤلف این انجیل است؟

این سؤالی است که تا هنوز جواب قناعت بخشی نداشته است. چون برخی از مسیحیان بر این نظر اند که مؤلف اصلی این انجیل «پطرس» حواری می باشد، اما بخاطر منفعت دعوت بسوی مسیحیت، او انجیل خود را به «مرقس» منسوب کرد.

«دینس نینهام» یکی از دانشمندان مسیحی می گوید: «در میان اشخاصی که با مسیح رابطه داشتند، چنین شخصی که بنام مرقس باشد، و رابطه نزدیک با او داشته باشد، و یا در کلیسای اولی شهرت داشته باشد، تا هنوز شناخته نشده است. نمی توان ثابت ساخت که «مرقس» نویسنده انجیل، همان یوحنا (مرقس) مذکور در اعمال رسولان (فصل ۱۲، فقره ۲۵، ۱۲) و یا همان «مرقس» مذکور در رساله اول پطرس و یا رسائل دیگر بولس باشد».

او می‌افزاید: «هنگامی که می‌بینیم «مرقس» از شایع‌ترین نامها در کشور روم بوده آنگاه شک ما در باره شخصیت مؤلف این انجیل قوی‌تر می‌گردد»^(۱). دانشمند دیگر مسیحی بنام «کولمان» نیز مرقس را شاگرد عیسی علیه السلام نمی‌داند. او می‌گوید: «گرچه در «عهد جدید» اشارات زیاد به یک «یوحنا» ملقب به «مرقس» وجود دارد، اما این عبارات ذکری از یک مصنف انجیل نمی‌کند و متن خود مرقس نیز ذکر از مصنف ندارد».

نویسنده دیگری به نام «آر. پ. رگه» می‌گوید: «مرقس نویسنده کم ارزش و بیمقدارترین همه ای انجیل نویسان است»^(۲). چنین است حال کتابی که مسیحیان عقیده دارند که تحت الهام الهی نوشته شده است.

انجیل لوقا

انجیل لوقا از لحاظ ترتیب سومین انجیل است. مؤلف این انجیل همانند دو مؤلف دیگر از جمله شاگردان عیسی علیه السلام نیست، بلکه او از شاگردان «بولس» و از نزدیک‌ترین یاران او بود.

و گفته شده که او در انطاکیه چشم بجهان گشود، و بعضی‌ها گفته‌اند: که او رومی الأصل بوده در ایتالیا پرورش یافته است. و در باره ای حرفه اش گفته شده: که او طبیب بود. بعضی‌ها گفته‌اند: که او یک نقاش بود^(۳).

زبان و زمان تألیف این انجیل

لوقا کتاب خود را به زبان یونانی نگاشته است، و خواسته است تا از وقایع انجام شده بر طبق روایت شاهدان عینی، حکایتی بنگارد، چنانکه او خود تصریح نموده است. اما زمان تألیف

۱ - به نقل از کتاب: مناظره بین الإسلام والنصرانیة: ص ۳۸.

۲ - نقل از کتاب: مقایسه ای میان تورات، انجیل و قرآن ص: ۹۲، ۹۳.

۳ - الأدیان والفرق والمذاهب المعاصر: ص ۴۵

این انجیل را عدهٔ میان سالهای ۵۸ تا ۶۰ میلادی گفته اند، و برخی بر این عقیده اند که لوقا انجیل خود را در میان سالهای ۸۰ تا ۹۰ میلادی نوشته است، انجیل لوقا در نقل معلومات، بیشتر بر انجیل متی و انجیل یوحنا اعتماد می کند گرچه در مواضعی زیادی میان لوقا و متی تناقض های وجود دارد.

موریس بوکای می گوید: «متی و لوقا نسبنامه های متفاوتی از عیسی ﷺ ارائه می دهند، و تناقض آنقدر شدید و دوری از حقیقت از نظر علمی، چندان زیاد است که فصل ویژه به این امر اختصاص داده می شود»^(۱).

اشکالاتی که متوجه این انجیل است قرار ذیل است:

- ۱- لوقا شاهد عینی وقایع عیسی ﷺ نبوده است.
- ۲- مجهول بودن شخصیت وی.
- ۳- اختلاف در زمان تألیف این انجیل.
- ۴- تناقض های این انجیل با انجیل متی.

انجیل یوحنا

این انجیل از لحاظ ترتیب آخرین اناجیل چهارگانه می باشد، و بحثها و نظرها در بارهٔ مؤلف این انجیل خیلی متفاوت است، چون برخی از مسیحیان بر این عقیده اند که یکی از شاگردان عیسی ﷺ می باشد، و نامش «یوحنا پسر زید صیادی» می باشد. و بعضی ها او را از شاگردان مدرسهٔ فلسفه در اسکندریه قلمداد کرده اند^(۲).

۱ - مراجعه شود به: مقایسه ای میان تورات، انجیل و قرآن.. ص ۹۷، و محاضرات فی النصرانیة ص ۴۵

۲ - نگاه: مناظرة بن الإسلام والمسیحیة ص ۴۴

زمان و مکان تألیف این انجیل

مسیحیان در باره محل تألیف این انجیل احتمالات زیادی را ذکر نموده‌اند، مثلاً «فردریک گرانت» می‌گوید: احتمال دارد که او کتاب خود را در انطاکیه و یا در افسس و یا در اسکندریه و یا هم در روما تألیف نموده باشد^(۱).

اما تعیین زمان تألیف این انجیل امری خیلی مشکل است، یکتن از دانشمندان مسیحی بنام «داکتر پوست» می‌گوید: این کتاب احتمالاً میان سالهای ۹۵، یا ۹۶، یا ۹۸ میلادی تألیف شده باشد.

و «هورن» عالم دیگر مسیحی در مورد تألیف انجیل یوحنا می‌نگارد: «یوحنا انجیل خود را در سال ۶۸، یا ۶۹، یا ۷۰، یا ۸۹ و یا ۹۸ میلادی تألیف کرده است»^(۲).

نسبت این انجیل به یوحنا صحت ندارد

استاد رحمت الله کیرانوی (مؤلف بزرگترین کتاب در نقد مسیحیت) می‌فرماید: هیچ سندی وجود ندارد که نسبت این کتاب را به یوحنا حواری ثابت سازد.

او می‌افزاید: ما شواهد قاطعی در دست داریم که خلاف آنرا ثابت می‌سازد.

نخست: در قرن دوم، هنگامی که نسبت این انجیل بسوی یوحنا حواری مورد انکار قرار گرفت، در این مورد از «آرینیوس» شاگرد «بولیکارب» که او شاگرد یوحنا حواری بود، پرسش بعمل آمد، آرینیوس در جواب گفت: من راجع به اینکه این انجیل از تصنیف یوحنا حواری باشد از استاد خود چیزی نشنیده‌ام.

دوم: «استادلن» در کتاب خود نگاشته است که نویسنده انجیل یوحنا بدون شک یکی از شاگردان مدرسه اسکندریه می‌باشد.

۱ - نگاه: مناظره بین الإسلام والنصرانیة: ص ۴۴.

۲ - نگاه: محاضرات فی النصرانیة ص: ۴۹.

سوم: دانشمند دیگر مسیحی بنام «برتشنیدر» می‌گوید: این انجیل و هیچ یکی از رسائل منسوب به یوحنا از تألیف وی نیست، بلکه آنها از تألیف شخصی در اوایل قرن دوم می‌باشد. چهارم: فرقه «الوجین» یکی از فرقه‌های نصرانی در قرن دوم میلادی، صحت این انجیل و صحت همه‌ای تصانیف یوحنا را انکار می‌کردند.^(۱)

به همین اساس هنگامی که تزویر این انجیل به استناد دلائل روشنی که ارائه گردید، بر مسیحیان برملا شد، نویسندگان دائرة المعارف بریتانیا که جمعا ۵۰۰ تن از علمای مسیحی بودند، در مورد این انجیل چنین داوری کردند:

انجیل یوحنا بدون شک یک کتاب قلبی و ساختگی است که هدف مؤلف اش نشان دادن اختلاف میان دو حواری یعنی «متی» و «یوحنا» است. این نویسنده جعل کار، در متن کتاب، ادعاء نموده است که «او همان حواری می‌باشد که مسیح او را دوست داشت» و کلیسا این جمله را همانطوریکه هست، بدون چون و چرا پذیرفته براین جزم نمود که نویسنده این انجیل همان یوحنا حواری است؛ ما بر حال آنها ترحم می‌کنیم که به خاطر ربط دادن آن مرد فلسفی که این کتاب را در قرن دوم تألیف نموده است، با یوحنا حواری بزرگوار، همه تلاش خود را بخرچ می‌دهند، البته همه تلاش آنان بخاطر کورمالی‌هایشان بی‌هوده است.^(۲)

انجیل یوحنا روی چه هدفی تألیف شد؟

یکی از اسباب تألیف این انجیل چنین بیان شده است که عقیده منتشر در میان اکثریت مسیحیان آن زمان این بود که مسیح «خدا» نیست بلکه او بشر و پیامبر خداست. و کسانی که قائل به الوهیت مسیح بودند دلیلی از اناجیل در دست نداشتند، لذا مؤلف این انجیل که خود از حاملین عقیده الوهیت مسیح بود، با تألیف کتابش از یکسو خواسته است که عقیده مذکور

۱ - نگاه: اظهار الحق: ۱/ ۱۵۴-۱۵۶.

۲ - دائرة المعارف برتانوی به نقل از: الأديان والفرق والمذاهب المعاصرة ص ۴۶.

در میان مردم رشد و نمو کند، و از سوی دیگر دلیلی باشد در دست آنانیکه به الوهیت مسیح قائل اند.

محمد ابو زهره دانشمند بزرگ مصری می گوید:

اکثریت علمای مسیحی اجماع دارند که انجیل یوحنا به خاطر اثبات الوهیت مسیح نوشته شده است که یک مسئله مورد نزاع بوده است. چون در باره الوهیت مسیح در انجیل های سه گانه - متی، لوقا، و مرقس - نص صریحی بر الوهیت مسیح وجود ندارد. او می افزاید:

از این واقعه دو امر دانسته می شود:

اول: با وجود گذشت یک قرن، نصی بر الوهیت مسیح، در اناجیل سه گانه وجود نداشته است.

دوم: از تألیف انجیل یوحنا دانسته می شود که انتشار نظریه الوهیت مسیح، بر تألیف این انجیل سبقت داشته و این انجیل به هدف تأیید آن مسئله نگاشته شده است^(۱).

این بود حال کتابهای که به عقیده مسیحیان تحت الهام الهی!! به رشته تحریر درآمده اند. اگر ما این اناجیل را با ضعیفترین کتابی که توسط مسلمانان تألیف شده است مقایسه کنیم، فرق خیلی واضح می بینیم. به همین اساس یکتن از علمای اسلامی می گوید:

«وقایع تاریخی که طبری در تاریخ خود نقل نموده است، با همه ای ضعفش قویتر از کتاب مقدس نصاری است». و یقیناً که قضیه همین طور است، چون وقایعی که طبری نقل می کند ناقلین آن معلوم هستند، قطع نظر از آنکه ثقه باشند یا ضعیف، اما کتاب مقدس نصاری و حتی مؤلفان آن مجهول الحال هستند، چه رسد به وقایعی که درج این کتاب (اناجیل و رسائل ملحق به آن) است. بویژه اینکه نصاری ادعای ملهم بودن این کتابها را دارند. و خداوند درباره ای ایشان می فرماید:

۱ - نگاه: محاضرات فی النصرانیة ص ۴۹-۵۰.

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤَا
بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا ۗ فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾

(سوره بقره: ۷۹).

ترجمه: «پس وای بر کسانی که می‌نویسند کتاب را به دست‌های خود، باز می‌گویند: این از نزد الله است، تا بستانند (بدست آرند) به آن بهای اندک را، پس وای بر آنها به سبب آنچه که نوشته است دست‌هایشان، و وای بر ایشان به سبب آنچه که کسب (پیشه) میکنند».

گوشه ای از تضادها و تناقض‌های اناجیل

در این بخش ما تنها گوشه ای از تضادها و تناقض‌های لاینحل اناجیل را بطور مثال یا مشت نمونه خروار، ذکر میکنیم، تا خواننده گرامی بداند که تنها اسلام یگانه دین مبرا و پاک از هر نوع شوائب، تضادها، و تناقض‌ها می‌باشد.

نخستین تناقضی که در میان اناجیل مشاهده می‌شود، اختلاف در نسب مسیح علیه السلام است. و کتابی که تحت الهام خداوندی نوشته شده باشد، باید از چنین خطاها پاک و محفوظ بوده باشد. و تفصیل این تناقض قرار ذیل است:

۱- در انجیل متی فاصله میان مسیح و داود علیه السلام ۲۷ نفر است، در حالیکه در انجیل لوقا فاصله میان مسیح و داود ۲۴ نفر ذکر شده است.

۲- متی، پدر مسیح علیه السلام را یوسف بن یعقوب قلمداد نموده است، در حالیکه لوقا، پدر مسیح علیه السلام را یوسف بن هالی ذکر نموده است^(۱).

خواننده عزیز تو خود قضاوت کن که در این نسب علاوه بر خطای که در آن است، چه تهمتی عظیمی بر مریم علیها السلام نسبت شده است. زیرا همگان می‌دانند که مریم علیها السلام ازدواج نکرده بود، پس عیسی علیه السلام پسر یوسف النجار چگونه شده می‌تواند. اگر عیسی علیه السلام پسر

۱- مراجعه شود به: انجیل متی، فصل اول، فقره ۶، و انجیل لوقا، فصل سوم، فقره ۲۳.

یوسف النجار می بود، پس این قول مریم علیها السلام که فرموده است: ﴿قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾ (سوره مریم: ۲۰).

ترجمه: «گفت مریم: چگونه مرا فرزندی می باشد، درحالیکه هیچ مردی با من نزدیکی ننموده است، و من زن زنا کار نبوده ام».

مسیحیان با این تهمت شان نه تنها به تاریخ جفا کرده اند، بلکه نسبت به ایمان و وجدان خود نیز مرتکب جفا و دروغ شده اند. زیرا بزرگترین تهمت ناروا به یکی از عقیقه ترین زنان تاریخ بسته اند.

۳- ملاحظه سوم در نسب عیسی علیه السلام اینست که انجیل «متی» مسیح علیه السلام را از نسل سلیمان بن داود ذکر می کند، در حالیکه انجیل «لوقا» ایشان را از نسل ناتان بن داود می داند. ۴- تناقض چهارم اینست که «متی» یحیی و الیاس را یک شخص قلمداد می کند. چنانچه متی در فصل ۱۱، فقره ۱۳ می نگارد: «همه ای پیامبران و تورات تا ظهور یحیی، در باره دولت خدا پیش گوئی کرده اند، اگر اینها را قبول دارید باید بدانید که «یحیی» همان الیاس است که می آید.

اما انجیل یوحنا، یحیی و الیاس را دو شخصیت متمایز و جداگانه معرفی می کند. چنانچه او در فصل ۱، فقره ۱۹ می نگارد:

«هنگامیکه یهودیان از یوحنا (یحیی علیه السلام) پرسیدند که آیا مسیح هستی؟ او در جواب گفت: نه خیر، سپس از او پرسیدند که آیا الیاس هستی؟ جواب داد: نه خیر».

درین فقره طوریکه خواندیم، یحیی انکار می ورزد که او الیاس باشد، لذا تناقض لا ینحل دیگری است.

۵- انجیل متی در مورد زنی که از مسیح طلب شفاء نمود گفته است که: او کنعانی بود، اما همین قصه بعینه در انجیل مرقس ذکر شده است و در مورد آن زن گفته است که: او یونانی و از اهالی فینقیه سوریه بود.^(۱)

دروغ های اناجیل

۱- در انجیل متی، فصل ۱۶، فقره ۲۷ ادعاء شده است که قیامت در همان قرن - قرن اول میلادی - قائم خواهد شد، چنانچه نوشته است: «بدانید که بعضی از کسانی که اکنون در اینجا ایستاده اند تا آمدن پسر انسان «مسیح العیسی» را به صورت یک پادشاه نبینند نخواهند مرد»

اما باگذشت ۲۰ قرن که در جریان آن میلیاردها انسان ازین گیتی رحلت نمودند، تا هنوز نه قیامت قائم شده و نه مسیح العیسی را به صورت یک پادشاه دیدند.

مقصود عبارت انجیل از آمدن پسر انسان به صورت یک پادشاه اینست که قیامت قائم می شود و مسیح العیسی مسئولیت حساب و کتاب خلایق را بعهد می گیرد. و این یک دروغ توجیه ناپذیر است که مسیحیان باید از وجود چنین دروغ در کتاب شان سر افکنده باشند.

شگفت انگیزتر اینست که عین پیش گوئی را متی در فصل ۲۴، فقره ۲۹، ۳۴، و مرقس در فصل ۱۳، فقره ۲۴، و ۳۰، و لوقا در فصل ۲۱، فقره ۲۵، و ۳۳ ذکر نموده اند. اما تاریخ این دروغ بزرگ را در خود ثبت نموده و این قضیه را برملا ساخته است که تعلیمات اناجیل موجوده با تعلیمات عیسی العیسی ربطی ندارد.

۲- متی در مورد به دار آویخته شدن عیسی العیسی - به زعم خود - می نویسد:

«بعد از آنکه عیسی جان خود را سپرد در آن لحظه پرده اندرون خانه مقدس خدا از بالا تا به پائین دو پاره شد، و چنان زلزله ای شد که تخته سنگها شکافته و قبرها باز شدند، و

۱- نگاه: انجیل متی، فصل ۱۵، فقره ۲۱، انجیل مرقس، فصل ۷، فقره ۲۵-۲۶

بسیاری از مقدسین که خفته بودند برخاستند، و از قبرهای خود بیرون آمده بعد از رستاخیز عیسی به شهر مقدس وارد شدند، و بسیاری از مردم آنان را دیدند.»

در این قصه تناقض‌های عجیبی وجود دارد

اول: اینکه، بعقیده نصاری قتل عیسی یک امر مشروع بود. چون آنان عقیده دارند که مسیح آمده بود تا با فدا ساختن خود بشریت را از گناه ازلی شان نجات بخشد. و به خاطر یک قتل مشروع، زمین چرا بجنبند، و چرا پرده‌های داخلی خانه مقدس پاره شود!!

دوم: اینکه تحولات در مظاهر کونی، مثلا زلزله و یا شکافته شدن تخته سنگها، به کشته شدن و یا کشته نشدن افراد هیچ دخلی ندارد. و در موردی که چنین یک زعمی در میان صحابه به هنگام موت ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ آشکار شد، بلا درنگ پیامبر ﷺ به ابطال اینگونه مزاعم خرافی پرداخته فرمودند: «إن الشمس والقمر آیتان من آیات الله، لاینکسفان لموت أحد ولا لحياته» یعنی: آفتاب و مهتاب (و همچنین بقیه کائنات) دو نشان از نشانه‌های خداوندی است که بسبب مردن و یا زنده ماندن کسی خسوف نمی‌شوند.

سوم: آنان عقیده دارند که عیسی ﷺ «خدا» است. پس هنگامی که او جان سپرد، جان خود را به که سپرد، و جان او را دو باره در جسدش که اعاده نمود؟.

و در مورد آنچه که متی بیان نموده است، دروغ بودن آن از چند جهت واضح است:

اول: اینکه متی نویسنده این انجیل خود شاهد صحنه و واقعه نبوده است، چنانکه قبلا ما این حقیقت را بیان داشتیم.

دوم: اگر چنین واقعه‌ای صورت میگرفت باید شهرت می‌یافت، و انجیل نویسان دیگر نیز آنرا ذکر می‌نمودند، در حالیکه غیر از «متی» کسی دیگری این واقعه را ذکر ننموده است.

سوم: اینکه مسیح ﷺ اصلا به دار آویخته نه شده است، پس چگونه چنین دروغی را بر

او بسته اند؟!!

۳- متی در مورد مکث عیسی علیه السلام در قبر (به زعم خود) چنین نوشته است: «همانطوری که یونس سه روز و سه شب در شکم یک ماهی کلان ماند، پسر انسان (یعنی مسیح علیه السلام) نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهد ماند».

و عین واقعه را مرقس نیز ذکر نموده است^(۱).

اما از مطالعه اناجیل معلوم می‌شود که عیسی علیه السلام در قبر سه شب و سه روز نمانده است، بلکه کمتر از آن، چون مسیح علیه السلام به زعم نصاری روز جمعه به دار آویخته شد، و همان روز دفن شد، و یک سنگ بزرگ را بر قبرش نهادند، و هنگامی که روز یکشنبه رفتند تا قبر را ببینند، دیدند که قبر خالی بود.

به این اساس می‌بینیم که بقای مسیح علیه السلام در قبر کمتر از سه روز و سه شب بوده است. پس کجا هستند مسیحیانی که ادعاء می‌کنند که اناجیل تحت الهام الهی نوشته شده‌اند، تا ازین اشکال جواب بدهند، بالعکس ما مسلمانان یقین کامل داریم که اناجیل مذکوره نه سند دارند نه مؤلفان آن معلوم هستند، بلکه همه ساختگی و جعلی اند و مسیح علیه السلام اصلاً به دار آویخته نه شده است که در قبر سه شب و سه روز باقی بماند.

من اینجا در صدد آن نیستم که همه تضادها و دروغ پراگنی های اناجیل را بازگو کنم، تنها ما آنچه را که ذکر نمودیم، ارائه مثال بود نه احاطه بر همه تناقضات و تضادها و... اگر خواننده عزیز به دانستن اغلاط و دروغهای اناجیل و بقیه کتاب مقدس نزد مسیحیان، علاقمند باشد، می‌تواند کتاب «اظهار الحق» تألیف علامه رحمت الله الکیرانوی را به خوانش بگیرد. ایشان در این کتاب در حدود ۱۲۵ مورد اختلاف میان هردو عهد قدیم و عهد جدید، و در حدود ۱۱۰ مورد اغلاط و اخطاء، و در حدود ۱۰۰ مورد، شاهد بر وجود تحریف درین کتابها ذکر نموده حقیقت کتاب مقدس را عیان ساخته‌اند.

این مبحث را با ذکر قضاوت «هورن» یکی از دانشمندان مسیحی مغرب زمین درباره اناجیل خاتمه می‌دهم. او می‌گوید: «اخباری که در باره زمان تألیف این اناجیل از قدمای

۱- نگاه: انجیل متی، فصل ۱۲، فقره ۴۰، و انجیل مرقس، فصل ۸، فقره ۳۱

مؤرخین کلیسا رسیده است، خیلی ناقص و مبهم است که نمی توان در مورد آن قضاوت نمود، و علمای پیشین ما هر نوع روایت ضعیف و بی اساس را تصدیق نموده و آنرا نوشته اند، و بازماندگان آنها نوشته های آنها را فقط به خاطر احترام به آنها پذیرفتند، و این روایات راست و دروغ، از کاتبی به کاتب دیگر نقل شد که نقد آن بعد از گذشت مدتهای طولانی امکان ناپذیر شده است^(۱).

این کاتب مسیحی روی چند نکته در این نوشته خود بحث نموده است که قرار ذیل است:

۱- ابهام در تاریخ تألیف این کتب.

۲- روایاتی که در این کتب (اناجیل) هست اکثرا دروغ و بی اساس است.

۳- فقدان سلسله سند این کتب.

بعد از وجود این امور ما چگونه جرأت کنیم که این کتب را به حواریون نسبت دهیم، و یا بگوئیم: که این کتب تحت الهام الهی نوشته شده اند.

انجیل برنابا

بعد از نقد و بررسی اناجیل اربعه، مناسب می بینم که یک نسخه دیگر انجیل را به خواننده معرفی کنم، که از مسیح و احوال و سخنان و دعوت، و ولادت او حکایت های دارد، ولی کلیسا به رسمیت این انجیل معترف نیست، و آن عبارت است از انجیل «برنابا».

برنابا که بود؟

اسم برنابا «یوسف» و ملقب به «ابن الوعظ» و از سکنه ای قبرص از قبیله لاوی بود^(۲).

۱- مراجعه شود به: اظهار الحق: ۱/۱۵۷.

۲- اعمال رسولان، فصل ۴، فقره ۳۶.

و بنا بر بعضی اقوال او برادر مادر «مرقس» نگارنده انجیل نیز هست. او از جمله شاگردان مسیح و از نخستین دعوت گران بسوی مسیحیت بود. او زندگی خود را وقف دعوت بسوی دین عیسی علیه السلام نموده بود. در سفر اعمال رسولان در اماکن متفرقه از او نام برده شده است. و همین برنابا بود که شاول یهودی را هنگامی که او ادعای پذیرفتن دین مسیح را نمود، و شاگردان مسیح در باره او بدگمان بودند، به نزد شاگردان عیسی علیه السلام سفارش نمود^(۱). و بعدا به اثر انحرافات که شاول - بولس - ایجاد نمود، میان برنابا و شاول اختلافات روی داد^(۲).

در سفر اعمال رسولان ذکر شده است که: «در آن زمان در کلیسای انطاکیه عده ای انبیاء و معلمین از قبیل برنابا و شمعون و... وجود داشتند».

از مجموعه این نصوص دانسته می شود که برنابا شخصیت معروف و مشهور و از جمله قدیسیان در نزد مسیحیان بوده است. اما اینکه او از جمله شاگردان دوازده گانه و صاحب انجیلی باشد که در آن احوال عیسی علیه السلام درج باشد، مسیحیان معاصر منکر آن هستند. هرچند این یک واقعیت انکار ناپذیر است که برنابا از جمله حواریون بوده و صاحب انجیل نیز هست. علت اینکه مسیحیان چرا از وجود انجیل او انکار می کنند در عناوین زیر بیان خواهد شد.

قدیمی ترین نسخه این انجیل

به اتفاق مؤرخین اولین کسی که به قدیمی ترین نسخه این انجیل که به زبان ایتالوی نوشته شده بود، دست یافت، «کریمر» مشاور پادشاه روسیه قیصری در سال ۱۷۰۹ میلادی بود. این انجیل بعدا در ضمن کتابخانه به کاخ سلطنتی در «ویانا» منتقل شد. اما در قرن هژدهم و اندکی بعد از اطلاع بر نسخه ایتالوی این انجیل، نسخه دیگری از این انجیل به زبان اسپانوی

۱ - اعمال رسولان، فصل ۹، فقره ۳۶.

۲ - نگاه: اعمال رسولان، فصل ۱۵، فقره ۳۶.

یافت شد که یکی از مستشرقین آنرا به زبان انگلیسی ترجمه نمود، و مؤرخین محقق می‌گویند که: نسخه ایتالوی این انجیل اصل است، و نسخه اسپانوی فرع، بدان معنا که نسخه اسپانوی ترجمه نسخه ایتالوی این انجیل می‌باشد.

گفته می‌شود که نسخه ایتالوی این انجیل اصلا در کتابخانه پاپ «سکتس» پنجم در قرن شانزدهم بود، و یکی از راهبان مسیحی بنام «فرامینو» که بر رسائل «ایریانوس» مطلع شده بود که در آن تقبیح آنچه بود که در رسائل بولس مذکور است، و «ایریانوس» تقبیح خود را در باره رسائل بولس از انجیل برنابا نقل نموده بود. آنگاه راهب مذکور در پی آن شد تا بر انجیل برنابا مطلع شود، برای نایل شدن به این هدف او خود را به پاپ «سکتس» نزدیک ساخت تا اینکه پاپ او را اجازه داد تا از کتابخانه پاپ دیدن کند. هنگام دیدار از کتابخانه پاپ، او بر این نسخه مطلع شد، و بطور مخفی انجیل مذکور را در آستین خود از کتابخانه پاپ منتقل نمود. بعد از مطالعه این انجیل راهب مذکور به اسلام پیوست.

اینکه مسیحیان ادعاء می‌کنند انجیل منسوب به «برنابا» جعل شده است، کاملاً یک ادعای پوچ و بی‌اساس است که نه دستاویزی از تاریخ دارد و نه از عقل. برعکس، تاریخ بر وجود انجیل زیادی شهادت می‌دهد که کلیسا قرائت و نظر در آن را ممنوع قرار داده بود. دکتور سعاده مترجم انجیل مذکور به زبان عربی، می‌گوید: «در تاریخ ذکر شده است هنگامی که پاپ گلاسیوس در سال ۴۹۲ م بر مسند پاپائی نشست طی فرمانی مطالعه و خواندن عده‌ای از کتابها را حرام و ممنوع قرار داد که از آن جمله انجیل برنابا بود.

مسئله‌ای قابل ملاحظه در انجیل مذکور دانش و آگاهی عجیب مؤلف به کتب عهد قدیم (تورات و رسائل ملحق به آن) است که چنین آگاهی را در میان نصاری کمتر می‌توان یافت البته به جز در چند نفر محدودی که زندگی خود را در راه دین سپری نموده‌اند، و حتی در میان متخصصین تورات چنین فردی نادر است که به اندازه مؤلف انجیل برنابا آگاهی و شناسائی داشته باشد^(۱).

۱- مراجعه شود به کتاب: محاضرات فی النصرانیة ص ۵۵، ۵۶، ۵۷ و کتاب: حقیقة النصرانیة ص ۵۹

به این اساس چنین تألیف جز توسط حواری از شخص دیگری امکان ندارد.

انجیل برنابا در رویارویی با اناجیل چهارگانه

هنگامی که انسان در انجیل برنابا دقیق شود، آنگاه راز مخالفت مسیحیان با این انجیل را درک می‌کند. چون انجیل مذکور مسائلی را که در مسیحیت حیثیت ستون و زیر بناء دارد، از هم می‌پاشد، و از بنیاد آنرا منهدم می‌سازد. چنین امری را مسیحیان هیچگاه تحمل و برداشت ندارند. مسائل مذکور قرار ذیل است:

اول: انکار از الوهیت مسیح العیسی

برنابا مسیح را نه خدا می‌داند و نه پسر خدا. چنانچه او در مقدمه انجیل خود اسبابی را که باعث تألیف این انجیل شده است بر می‌شمرد و می‌گوید: «...آیاتی را که شیطان در لباس تقوا وسیله گمراهی بسیاری از افراد قرار داده که آنان تعلیمات بسیار کفر آمیز شدید را بشارت می‌دهند، و مسیح را ابن الله می‌خوانند، و ختنه نمودن را که امر الهی است ترک میکنند، و هر نوع گوشت حرام را حلال قرار می‌دهند، و «بولس» که من با بسیار تأسف و ناراحتی از وی نام می‌برم، نیز شامل آن گروه شده است، و بخاطر او، حقیقتی را درک کرده و می‌دانم می‌نویسیم».

«هنگامیکه رئیس کشیشان نزد عیسی آمد و از او پرسید که مردم در باره تو تفرقه کرده اند، برخی می‌گویند: که تو الله هستی، و برخی دیگر می‌گویند: که تو فرزند خدا هستی، و برخی هم می‌گویند: که تو پیامبر هستی، عیسی در جواب گفت: «ای رئیس کشیشان! تو چرا فتنه را خاموش نساختی و آیا توهم دیوانه شده بودی؟ آیا نبوات و شریعت خداوند فراموش شده بود؟! ای یهودیان، شیطان شما را گمراه ساخته است.» و باز فرمود: من نزد آسمانها گواهی می‌دهم، و هر موجودی را که در زمین هست گواه می‌سازم که من از آنچه که مردم در باره من می‌گویند که من بزرگترین بشر هستم، بیزارم چراکه من بشری هستم که از زنی پیدا شدم، و مورد پرسش خدا قرار می‌گیرم، و مانند سایر انسانها زندگی می‌کنم».

و در فصل ۷۰ انجیل برنابا آمده است: «عیسی پرسید: عقیده شما راجع به من چیست؟ پطرس گفت: تو مسیح پسر خدا هستی. آنگاه مسیح به خشم آمد، و پطرس را شدیداً مورد نكوهش قرار داد و گفت: برو، و از من دور شو، زیرا تو شیطان هستی، و میخواهی با من بدی کنی.»

دوم: تصریح بر ذبیح بودن اسماعیل

فرزندی را که ابراهیم علیه السلام برای قربانی تقدیم نموده بود، برنابا، برخلاف عقیده مسیحیان و یهودیان، اسماعیل علیه السلام را معرفی می کند نه اسحاق علیه السلام را. برنابا درین مورد از عیسی علیه السلام نقل می کند ایشان فرمودند: «من راستی را برای شما می گویم که اگر شما در کلام جبرئیل علیه السلام دقیق شوید، به خباثت نویسنده گان و عالمان ما پی می برید. چون فرشته گفت: «ای ابراهیم! جهان به زودی خواهد دانست که الله تو را چقدر دوست دارد، اما جهان محبت تو را به الله چگونه می داند؟ پس به خاطر اثبات محبت برای الله بر تو لازم است تا امری بزرگی را انجام دهی. ابراهیم گفت: من آماده ام تا هر امری را که الله بخواهد انجام دهم، آنگاه خداوند به ابراهیم گفت: یگانه فرزندت را با خود بگیر، و برکوه بالا شو، تا او را فدای من کنی.»

پس اسحاق چگونه یگانه فرزند شده میتواند، زیرا هنگام ولادت اسحاق، اسماعیل هفت ساله بود.

سوم: بشارت صریح به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

و اینکه مراد از مسیح منتظر همانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم است نه عیسی علیه السلام.

دکتر سعاده مترجم انجیل برنابا به زبان عربی می گوید: مسیح منتظری که تورات از وی سخن گفته است، او عیسی علیه السلام نیست بلکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. در انجیل برنابا از عیسی علیه السلام چنین نقل شده است: «آیاتی را خداوند توسط من انجام می دهد، ظاهر می سازد که من آنچه که خداوند میخواهد سخن میزنم، و من خود را نظیر آنکه از وی سخن میزنم نمی پندارم،

چون من اهلیت آن را ندارم که تسمه های کفش رسول الله را که او را «مسیا» می نامید، و قبل از من آفریده شده است، باز کنم، او بعد از من کلام راستین را با خود خواهد آورد و دین او را نهایی نیست».

همچنان در فصل ۴۳، و ۴۴ این انجیل به نقل از عیسی علیه السلام بشارت صریح راجع به محمد صلی الله علیه و آله مذکور است.

چهارم: انکار از صلیب عیسی علیه السلام:

انجیل برنابا با الفاظ خیلی صریح بیان می دارد که عیسی علیه السلام به دار آویخته نشده است، بلکه شبه او بر شخص دیگری انداخته شد، و همان شخص ثانی به دار آویخته شد.

او در این باره می گوید: «براستی میگویم: که آواز یهودا و چهره او و قامت او با یسوع مسیح چنان شباهت داشت که (هنگام دستگیری او) شاگردان و مؤمنان گمان بردند که او عیسی است، به این اساس بعضی از آنان به عقیده اینکه عیسی علیه السلام پیامبر دروغین بوده، از تعلیمات او سر باز زدند، و گمان کردند آنچه را که او انجام می داد به توسط جادو انجام می داد، چون یسوع مسیح گفته بود، تا قرب نهایت عالم به او موت طاری نمی شود».

برنابا ادامه می دهد و می گوید: وقتی که شاگردان مسیح دچار چنین اشتباهات شدند، مسیح از پروردگار خواست تا او را دوباره به زمین فرود آرد تا مادرش، و شاگردانش را ببیند، چنانچه بعد از سه روز او پائین شد.

او می گوید: «او بسیاری از آنهای را که به مرگ او عقیده داشتند ملامت نمود، و ایستاد شد و فرمود: آیا گمان میکنید که من مرده ام؟ قسم به خدا دروغ گویان هستید، چون خدا تا بیشتر از فنای جهان بمن حیات بخشیده است، چنانچه قبلا برای شما گفتم، من به راستی میگویم که: من نمرده ام، بلکه یهودای خیانت کار مرده است، متوجه باشید که شیطان با تمام

توان خود میکوشد تا شما را گمراه کند، اما شما در میان همه ای بنی اسرائیل و در جهان بصورت عموم گواهان من باشید، برای همه ای چیزهای که دیدید و شنیدید»^(۱).

اگر «برنابا» از محمد ﷺ به بطور صریح نام می برد این بر جعل بودن انجیل وی دلیل شده نمی تواند، بخاطر اینکه از نبوت محمد ﷺ در تورات، انجیل و دیگر کتب آسمانی، بطور صریح پیشگوئی مذکور است هر چند علمای یهود و نصاری از وجود چنین امری انکار میورزند.

شیخ احمد دیدات در یکی از درسهایش می گوید: «من قبل از آنکه راجع به پیشنگوئی تورات و انجیل در رابطه محمد ﷺ علم داشته باشم، از یک عالم مسیحی پرسیدم: آیا این امکان دارد که (کتاب مقدس) در رابطه با (روسیه) و اسرائیل پیشگوئی داشته باشد اما در رابطه با پیامبری که هزار میلیون مسلمان از وی پیروی میکنند حرفی هم بمیان نیارد؟ عالم مسیحی در جواب گفت: که در کتاب مقدس راجع به (محمد ﷺ) چیزی وجود ندارد». شیخ احمد دیدات می گوید: «من بعدا پی بردم که (کتاب مقدس) صریحا از محمد ﷺ نام برده است.

پیشگوئی تورات و نبوت محمد ﷺ

در کتاب «سفرالتشیه» فصل هژدهم آمده است که: موسی گفت: «پروردگار من برایم فرمود: من پیامبری مانند تو برای آنها از میان برادرانشان میفرستم، و کلام خود را در دهان او میگذارم، و هر که فرمان او را نبرد، از او انتقام خواهم گرفت، پیامبری که برخلاف من سخن بزند کشته خواهد شد».

۱- محاضرات في نصرانية ص: ۵۹، ۶۰، ۶۱، و حقیقت النصرانية: ۶۸؛ ۶۹.

این پیشینگوئی تورات را نمیتوان بر کسی دیگری مانند اشعیا عليه السلام نسبت داد، چون آیه دهم «سفرالتثنیه» چنین تصریح می‌دارد: «و بعد از موسی پیامبری در بنی اسرائیل فرستاده نشده است که مانند موسی پروردگار را بالمووجه دیده باشد».

و هم چنین مسیحیان ادعا میکنند که مقصود موسی در عبارات فوق، بشارت به نبوت عیسی عليه السلام است، اما هنگامیکه بشارت موسی عليه السلام را بصورت تحلیلی مطالعه نمایم این ادعای مسیحیان باطل می‌شود، و آن بدین ترتیب است:

الف: در بشارت مذکور کلمه «مئلك» یعنی مانند تو ذکر است، و این مماثلت تنها بر محمد عليه السلام صدق می‌نماید، چون محمد عليه السلام مانند موسی عليه السلام ازدواج کرده و دارای اولاد بود، و نمی‌توان مصداق این بشارت شریعت عیسی عليه السلام را قرار داد، چون عیسی عليه السلام در عقیده مسیحیان «إله» و ابن الله است.

ب: موسی عليه السلام دارای شریعت و قانون مستقل بود، همچنان محمد عليه السلام شریعت و قانون مستقل الهی را آورد، و اما عیسی عليه السلام شریعت مستقل نداشت بلکه او مکمل شریعت موسی بود، چنانچه او خود این را بازگو نموده است که «من نیامده‌ام تا شریعت موسی را نقض کنم، بلکه آمده‌ام تا او را تکمیل نمایم».

ج: مماثلت دیگر این است که موسی عليه السلام بموت طبیعی وفات نمود، همچنان محمد عليه السلام بمرگ طبیعی وفات نمود. در حالیکه این مماثلت در حق عیسی عليه السلام منتفی است، چون او به عقیده مسیحیان بر صلیب آویخته شد و آنجا جان خود را تسلیم نمود.

۲- در بشارت آمده است که: «از میان برادرانشان» یعنی آن پیامبر از اسباط و قبائل یهودی نیست بلکه از میان برادران شان هست، و تفصیل آن بدین قرار است که: ابراهیم عليه السلام دو فرزند داشت:

۱- اسماعیل که از نسل ایشان عرب و محمد عليه السلام می‌باشند.

۲- اسحاق که از نسل ایشان یعقوب و فرزندان ایشان که به نام بنی اسرائیل یاد میشوند، می‌باشد.

پس محمد ﷺ از بنی اسرائیل نیست بلکه از برادران آنها که عرب ها هستند می باشند، این درحالیست که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام از اولاده اسرائیل هستند.

۳- در بشارت وارد شده است که: «کلام خود را در دهان او میگذارم» اشاره به اینست که او پیامبر امی هست که خواندن و نوشتن را نمی داند.

۴- در بشارت مذکور آمده است: «هر که فرمان او را نه برد از وی انتقام خواهم گرفت» اشاره به اینست که پیامبر مأمور به جهاد فی سبیل الله است، و هر که به او ایمان نیارد، کشته خواهد شد و یا ذلیلانه جزیه پرداخت خواهد کرد، و این بشارت نیز در حق عیسی منتفی است، بخاطر اینکه ایشان به عقیده نصاری با بسیار حالت اسفبار به دار آویخته شدند، لذا غلبه از ایشان نه، بلکه از دشمنان ایشان بود. درین بشارت نیز اشارتی هست به وجود حدود و عقوبات در شریعت محمد ﷺ.

۵- در بشارت مذکور آمده است: «پیامبری که بر خلاف فرمان من سخن بزند کشته خواهد شد».

هنگامیکه ما، در سیره رسول اکرم ﷺ مطالعه کنیم می بینیم که ایشان بارها مورد حمله قرار گرفتند، و بارها تلاش صورت گرفت تا ایشان ترور شوند، اما در هر مرتبه خداوند ایشان را سالم و محفوظ نگه می داشت، پس اگر ایشان پیامبر دروغین می بودند (العیاذ بالله) چنانکه مسیحیان و یهودیان گمان می برند، حتما الله تعالی ایشان را اسیر دشمنان می ساخت، پس وقتیکه چنین امری صورت نه گرفت، این حقیقت خود ثابت ساخت که ایشان پیامبر برحق و مژده داده شده عیسی عَلَيْهِ السَّلَام هستند.

۲- در تورات، در سفر تکوین فصل ۲۱، فقره ۱۸ چنین آمده است: «من امت آن پیامبر را بزرگ می سازم».

و در سفر تثیبه فصل ۳۳، فقره ۳ ذکر شده است: «پروردگار از کوه سینا آمد، و برای آنان از ساعیر طلوع نمود، و از کوه های فاران درخشید».

مراد از آمدن پروردگار از «سینا» عطا نمودن تورات به موسی علیه السلام است، و مراد از طلوع از «ساعیر» عطا نمودن انجیل به عیسی علیه السلام است، و مراد از درخشیدنش از کوه های «فاران» نزول قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله از کوه های مکه است.

چون تورات سرزمینی را که هاجرہ علیها السلام به سوی آن رفت و در آنجا اسماعیل علیه السلام به دنیا آمد (مکه مکرمه) «فاران» می نامد. چنانچه تورات در - سفر تکوین فصل ۲۱، فقره ۲۰ - آمده است که ابراهیم هاجرہ را نه گذاشت که ساره وی را بیازارد، پس هاجرہ به سوی «فاران» هجرت نمود، و آنجا فرزندش اسماعیل به دنیا آمد، آنگاه فرشتگان به هاجرہ گفتند: برخیز فرزندات را باخود بردار و بازویت را توسط وی تقویت کن، چون او را یک امت بزرگ می سازم، و خداوند چشمان هاجرہ را گشود، پس او چاه آب را دید، و فرزند او بزرگ شد و در سرزمین «فاران» سکونت پذیر گردید.

این چنین از تورات آشکار می شود که مراد از «فاران» همان سرزمینی (مکه) است که اجداد محمد صلی الله علیه و آله آنجا سکونت نموده اند.

انجیل‌ها و نبوت محمد صلی الله علیه و آله

در مبحث گذشته ما گوشه‌ای از پیشین گوئی های تورات را راجع به نبوت محمد صلی الله علیه و آله بیان داشتیم حالا سری به انجیل‌ها می زنیم تا ببینیم که چه می گویند.

متی در انجیل خود فصل ۴۳، فقره ۴۲-۴۳ از عیسی علیه السلام نقل می کند که او گفت: «سنگی را که معماران رد کردند به صورت سنگ اصلی بنا در آمده است... بنا برین به شما می گویم که: دولت خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمرات شایسته ای به بار آورد. و هرگاه آن سنگ بر کسی بیفتد او را مانند غبار پراکنده خواهد ساخت».

هنگام به خوانش گرفتن سخنان فوق عیسی علیه السلام باید این امر را ملحوظ خاطر داشت که خطاب عیسی به بنی اسرائیل بود، و به آنها گفت که: دولت خدا از شما گرفته و...» و مراد از

دولت خدا در سخنان عیسی همانا رسالت و نبوت می‌باشد که از بنی اسرائیل به عرب منتقل شد، و در مدت ناچیزی نیرومندترین امت از آنها ساخت.

و اگر تفسیر سخن عیسی صلی الله علیه و آله: «هرگاه آن سنگ بر کسی بیفتد، او را مانند غبار پراکنده خواهد ساخت..» را در تاریخ جستجو کنیم می‌بینیم که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله دو امپراطوری وجود داشت که خصومت یکی ازین دو در برابر این دین جدید خیلی شدید بود. این دو امپراطوری عبارت از روم و فارس بودند که در رویارویی این دین قرار گرفتند و به خاطر نابودی آن برخاستند. همان بود که خداوند یکی ازین دو امپراطوری (فارس) را توسط مسلمانان کاملاً نابود ساخت. و بدین ترتیب پیشین گوئی عیسی صلی الله علیه و آله را متحقق گردانید. اما امپراطوری روم که نیز مورد حملات مسلمین قرار گرفت، هرچند به کلی نابود نه شد، اما به صورت قطعی پارچه پارچه شد، و بخشهای مهمی از آن امپراطوری مانند سرزمین مصر و سرزمین فلسطین، لبنان، سوریه و اردن که بنام «شام» یاد می‌شد به تصرف مسلمانان درآمد.

۲- در انجیل یوحنا نیز راجع به محمد صلی الله علیه و آله پیشین گوئی آمده است که متأسفانه در ترجمه فارسی انجیل آنرا تحریف نموده‌اند. لذا ما در اینجا نص آن پیشین گوئی را از نسخه عربی نقل می‌کنیم که در آن انجیل - فصل ۱۴، فقره ۱۵-۱۶ مذکور است:

«إن كنتم تحبونني فاحفظوا وصاياي وأنا أطلب من الأب فيعطيكم فارقليطاً آخر ليثبت معكم إلى الأبد».

و ترجمه آن قرار ذیل است: «اگر مرا دوست دارید از اوامر من پیروی کنید، و من از خداوند می‌خواهم پس او «فارقلیط» را به شما خواهد داد که تا قیامت با شما ماند». و همین لفظ «فارقلیط» که در نسخه فارسی انجیل به پشتیبان ترجمه شده است، در همین انجیل، فصل ۱۵، فقره ۲۶، و فصل ۱۶، فقره ۷ وارد شده است.

شیخ رحمت الله هندی می گوید: لفظ «فارقلیط» معرب لفظ «بیر کلو توس» است که به زبان یونانی مرادف و هم معنای کلمه محمد و أحمد می باشد»^(۱).

وجود همین بشارات در تورات سبب شد تا علمای یهود و نصاری که با پیامبر ﷺ معاصر بودند، از قبیل نجاشی پادشاه حبشه، عبدالله بن سلام و.. چون صفات نبوت را در وی به صورت کامل یافتند آنان بلا وقفه ایمان آوردند.

بهمین منوال هنگامیکه جارود بن العلاء به رهبری قوم خود نزد رسول خدا آمد و گفت: سوگند به الله که تو با خود حق را آورده ای، و بر راستی نطق نمودی، و سوگند به ذاتی که ترا فرستاده است، من صفات ترا در انجیل یافتم، و فرزند بتول (عیسی عَلَيْهِ السَّلَام) به نبوت تو بشارت داده است، پس سلام جاویدانه باد بر تو و سپاس آنکه ترا چنین کرامت داد، پس از دیدن به چشم سر روایت را معنایی نیست، و پس از یقین به شک راهی نیست، پس دست را دراز کن که من گواهی می دهم: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله»^(۲).

مقصود اینست که کلمه «فارقلیط» لفظی است که نزد مسیحیان قدماء معروف و مشهور بوده و از وجود آن نمیتوان انکار کرد.

برمی گردیم به اصل مطلب که «فارقلیط» چه معنایی دارد؟

دانشمند اسلامی عبدالوهاب النجار هنگامیکه در مورد لفظ «فارقلیط» از دکتور کارلولینو مستشرق ایتالوی استفسار نمود او در جواب گفت: «کشیش ها می گویند که آن به معنای پشتیان و حامی است». آنگاه عبدالوهاب النجار به آن مستشرق گفت: من از دکتور کارلولینو که دکتورای خود را در ادب زبان یونانی باستان گرفته است، سوال می کنم، نه از یک کشیش! دکتور کارلولینو در جواب گفت: فارقلیط شخصی را گویند که بسیار مورد

۱ - اظهار الحق: ۱۱۸۷/۴.

۲ - اظهار الحق: ۱۱۹۰/۴.

ستایش قرار گیرد. و عبدالوهاب النجار از وی دو باره پرسید که آیا این کلمه با صفت تفضیلی «أحمد و محمد» موافقت دارد؟ دکتر کارلولینو در جواب می‌گوید: آری (۱). و این همان مطلبی است که در انجیل برنابا به آن صراحت شده است که عیسی به ظهور پیامبری که أحمد نام دارد، خبر می‌دهد.

بناءً اگر به صراحت یاد شدن نام محمد ﷺ و بشارت به نبوت وی دلیل به جعل بودن انجیل برنابا قرار داده شود، باید تورات و انجیل یوحنا و متی نیز جعلی و مزور باشد، در حالیکه به این پندار نیستند، زیرا ایشان و نصرانی‌ها عقیده دارند که هر یک از انجیل‌های موجود تحت الهام الهی به رشته تحریر در آمده است.

اینجا باید متذکر شویم صدق نبوت و رسالت محمد ﷺ چون آفتاب میدرخشد و به دلیلی نیاز ندارد. اینکه علمای مسلمین از تورات و انجیل عباراتی را درین مورد نقل می‌کنند تنها بخاطر اتمام حجت بر اهل کتاب است. موضوع دیگری که ازین میان برملا می‌گردد اینست که اهل کتاب تنها به بخشی از کتب شان ایمان دارند، و بخشهای دیگری که با هوا و هوس شان برابری نمی‌کند نه تنها به آن عمل نمی‌کنند، بلکه همواره در تحریف آن می‌کوشند. و به طور نمونه ما درینجا مثال دیگری را ارائه می‌دهیم که در عبارت انجیل لوقا (نسخه عربی) آمده است:

در انجیل لوقا نقل می‌کنند که به هنگام ولادت مسیح ﷺ فرشتگان در میان جمعی از شبانان چنین می‌سرودند: «الحمد لله في الأعالي، وعلي الأرض السلام، وبالناس المسر» که ترجمه فارسی آن چنین است: «خدا را دربرترین آسمانها جلال، و بر زمین در بین مردمی که مورد پسند او می‌باشند صلح و سلامتی باد» (۲).

۱ - نقل از کتاب: حقیقة النصرانية ص: ۶۳.

۲ - مراجعه شود به: انجیل لوقا فصل ۲ فقره ۱۴.

عبدالاحد داود که قبلاً خود کشیش بوده است و به اسلام پیوسته است، می‌گوید: در عبارت مذکور انجیل لوقا که از زبان سریانی ترجمه شده است، در چندین جای تحریف صورت گرفته است که توضیح آن قرار ذیل است:

در نسخه اصلی لوقا که به زبان «سریانی» است، کلمه «ایرینی» ذکر شده است که معنایش «اسلام» می‌باشد، نه «سلام»، چون مرادف کلمه سلام در زبان سریانی «شلم» و در عبرانی «شالوم» است.

نقطه دوم که در آن تحریف صورت گرفته است کلمه «آیا دوکیا» است که معنایش احمد و محمد و یا کثیر الحمد می‌باشد.

سپس او می‌افزاید که ترجمه حقیقی و درست عبارت مذکور چنین است: «أحمد یرتفع اسمه فی الآفاق، وینتشر الإسلام فی الأرض، وینعم الناس بالدين الحق» یعنی: «نام احمد در گوشه و کنار جهان بلند می‌شود، و اسلام در زمین پخش می‌گردد، و مردم از دین حق بهره مند می‌شوند»^(۱).

این تنها یک یا دو عبارت اناجیل نیست که دستخوش تحریف شده است، بلکه اناجیل و بقیه کتاب مقدس نصاری در طول تاریخ همیشه هدف هوسهای ناپاک کشیشان و حکام مسیحی قرار گرفته است. و هر عبارتی را که به مذاق و میل شان نبود تبدیل و تحریف می‌کردند، و متأسفانه این جنایت تا هنوز ادامه دارد، و در هر چاپ نسخه‌های اناجیل به زبان انگلیسی نوشته است: «از هر گونه اغلاط پیشین و سابقه پاک است».

و طبق معمول عادت مسیحی‌ها بوده که از هر امر خلاف هوا و هوس شان انکار کنند، بناءً وقتیکه ایشان از وجود انجیل «برنابا» انکار کنند، امر بی سابقه‌ای نیست. و من به این عقیده هستم که اگر خود عیسی علیه السلام فرود آید و عقاید منحط مسیحی‌ها را که در باره او بافته و ساخته اند، رد کند از او نیز انکار خواهند ورزید.

مجامع کلیسائی

مسیحی ها مسائل بنیادی عقیدوی شان را از طریق گردهمائی سرکرده های کلیسا می گیرند. زیرا کشیش ها نخست به بررسی موضوعی می پردازند، سپس در مورد حلال بودن و یا حرام بودن آن فیصله می دهند. و بدین طریق می بینیم که کلیسا در پخش و نشر عقاید منحرف نقش به سزائی داشته است. ما درینجا به ارائه فشرده مهم ترین گردهمائی های کلیسایی در طول تاریخ می پردازیم، زیرا همین گردهمائی ها بود که به دین عیسی علیه السلام رنگ و نقش دیگری داد، و سر و صورت دیانت اصیل عیسی را کاملاً دگرگون ساخت.

مجمع نیقیه - ۳۲۵ میلادی

اختلافات در باره مسیح قبل از به قدرت رسیدن «گوستوتین» در میان نصاری به اوج خود رسیده بود. اما محکومیت مسیحیان از سوی نظام های حاکم، بران پرده افکنده مانع ظهور آن گردیده بود. همین که «گوستوتین» به قدرت رسید و ممنوعیت دعوت بسوی دیانت مسیح را لغو نمود و آهسته آهسته خود بسوی مسیحیت چه حقیقتاً و یا از روی سیاست مایل شد، دیگر مانعی برسر راه علنی شدن اختلافات نصرانی ها وجود نداشت تا موجب هراس از بروز چنین اختلافات شود. وقتیکه گوستوتین (قسطنطین) از اختلافات آگاه شد او نه خواست تا حکومت نوپایش با مشکل جدیدی که احتمالاً به سقوط و یا ضعف آن انجامد، مواجه شود. لذا در پی آن شد تا به اختلافات مذکور خاتمه بخشد. روی این هدف او دستور داد تا همه کشیشها کلیساها در مقام «نیقیه» جمع شوند، در نتیجه ۲۰۵۸ کشیش از اطراف و اکناف امپراطوری در آن مقام گردهم آمدند. اینجا باید به این نکته اشاره کنیم که یکی از اسباب این گردهمائی همانا پخش و انتشار قول «آریوس» مصری بود که او می گفت: عیسی، بشر و مخلوق است، او نه خدا است و نه فرزند خدا، بلکه او تنها یک پیامبر است.

اما کسانی که درین مجلس گردهم آمده بودند نظریات و آرای بس متفاوت و مختلف

داشتند:

◀ بعضی آنها بر این عقیده بودند که إله تنها مسیح و مادرش است و بس، و این عقیده طائفهٔ بربرانی بود.

◀ عده ای بر این رأی بودند که ابتدای مسیح از خدا است و این امر همانند انفصال شعله از آتش است که چیزی از آتش نمی کاهد. همینطور انفصال عیسی از خدا، چیزی را از وی نه کاسته است.

◀ بعضی هایشان عقیده داشتند که خدایان سه اند: صالح، طالح، و واسطه که میان این دو است.

◀ گروهی می گفت: مدت حمل مریم به عیسی نه ماه و نه روز بود، بلکه در همان یک لحظه چنانکه آب از ناوه میریزد، عیسی نیز از مریم به دنیا آمد.

◀ جماعه دیگری می گفت: مسیح انسانی است که از إله آفریده شده است، و در جوهرش مانند سایر انسانها است. آنها می گفتند: که خدا جوهر قدیم، یکتا، و اقنوم یکتا است. این جماعه به کلمه و به روح القدس ایمان نداشتند. و همین نظریه پولس شمشاطی اسقف انطاکیه بود.

◀ گروه دیگری مسیح را إله و فرزند إله می دانست. این طرز فکر سه صد و هژده اسقف بود که پیروان نظریه شاوول بودند.

بعد از بحث و گفتگوی زیادی طرح پیش نویس آراء ذیل ارائه گردید:

* الوهیت مسیح، و اینکه او فرزند خدا و با ذات خداوند مساوی است، و او مولود غیر مخلوق است.

* مسیح در جسد بشری ظاهر شد تا سبب نجات و رهائی از گناهی باشد که آدم عليه السلام مرتکب آن شده بود، و آن گناه به فرزندان او از نسلی به نسل دیگر همواره منتقل می شد.

* «آریوس» و طرفداران او که عقیده توحیدی داشتند، همه مورد لعنت قرار گرفتند. ولی عجب اینجا بود که از جمله ۲۰۴۸ اسقف تنها ۳۱۸ اسقف بر این طرح ارائه شده موافقت نمودند، و بقیه حاضرین با این قرار مخالف باقی ماندند، و شگفت آورتر این بود که

امپراطور قسطنطین نظر همین عدد ناچیزی اسقفان را مهر تأیید کوبید و آنرا مذهب رسمی حکومت اعلام نمود^(۱).

مجمع قسطنطنیه

این مجمع به امر امپراطور «تیودسیوس» در ۳۸۱ میلادی دایر گردید. سبب دایر شدن مجمع این بود که «مقدونیوس» اسقف قسطنطنیه به الوهیت روح القدس قائل نه بود، و بلکه او روح القدس را مخلوق می دانست، به همین ترتیب، «صابیلیوس» وجود سه اقنوم را رد می کرد^(۲). درین گردهمائی در حدود ۱۵۰ اسقف حاضر شدند، و فیصله نهائی ایشان همان الوهیت روح القدس بود. یعنی عقیده تثلیث از قبل وجود داشت ولی درین مجمع به تصویب رسید و مذهب رسمی قرار داده شد.

مجمع افسس (۴۳۱م)

نسطور اسقف قسطنطنیه به این نظر بود که مسیح العیسی دارای دو طبیعت است: یکی طبیعت بشری، و دوم طبیعت الهی، و مریم والده مسیح العیسی انسان بود، نه إله، سپس در حدود ۶۰ اسقف جمع شدند و پس از گفت و شنید بسیار به این نتیجه رسیدند که مسیح إله و انسان است، و دارای یک طبیعت واحد و اقنوم واحد می باشد، و مریم، مادر خدا است^(۳).

مجمع خلقیدونیه ۴۵۱م

در این مجمع به این امر بررسی شد که آیا مسیح دارای دو طبیعت الهی و بشری است، و یا دارای یک طبیعت. کسانی که در این مجمع حاضر شده بودند اکثر برین عقیده بودند که مسیح دارای دو طبیعت است؛ یک طبیعت الهی و دیگر طبیعت بشری. از همینجا نقطه خلاف

۱ - مراجعه شود به کتاب: هدایة الحیاری فی أجوبة اليهود والنصارى ص: ۲۰۸، و دراسات فی الأديان ص: ۱۵۴ -

۱۶۰

۲ - هدایة الحیاری ص: ۲۱۱، و دراسات... ص ۱۶۰ ملاحظه شود.

۳ - دراسات فی الأديان ص: ۱۶۲.

میان کاتولیک ها که قایل به دو طبیعت اند، و ارمنی ها، قبطی ها و سریانی ها آغاز می شود که قایل به یک طبیعتی بودن مسیح اند.

مجمع هشتم ۸۶۹ م

سبب انعقاد این مجمع اختلاف میان کلیسای قسطنطنیه و کلیسای روم در مورد روح القدس بود. البته در این گردهمایی به نتیجه نه رسیدند، چون هریک از طرفداران این دو کلیسا بر رأی خود اصرار داشتند.

کلیسای قسطنطنیه به این نظر بود که روح القدس تنها از خدای پدر سرچشمه گرفته است، و پیروان این کلیسا به نام «ارتودوکس» یاد می شوند. و کلیسای روم بر این نظر بود که روح القدس از إله ابن و از إله أب - از هر دو خدا پدر و پسر - سرچشمه گرفته است. و پیروان این کلیسا به نام کاتولیک یاد می شوند.

مجمع دوازدهم ۱۲۱۵ م

در این مجمع این قطعنامه صادر شد که عشای ربانی به گوشت و خون مسیح مبدل می گردد، و پاپ حق بخشش گناهان و معاصی را دارد. لذا می تواند هر گناهی را که بخواهد عفو کند.

مجمع روما ۱۷۶۹ م

در این مجمع این قطعنامه صادر شد که «پاپ» از هر گونه گناه، پاک و معصوم است^(۱). به این ترتیب کلیسا، بازیچه دست حکام وقت بوده و همه وقت آماده لبیک گفتن به خواهشات آنها می باشد. و مضحک تر از همه اینست که در نصرانیت مقام الوهیت توسط کلیسا تعیین می گردد!! هر کسی را که بخواهد به مسند الوهیت می نشاند، و هر که را بخواهد ازین مسند کنار میزند. این کشیشان دینی ارائه دادند که نه تنها مخالف نقل است بلکه مخالف عقل نیز هست. به همین اساس نصاری در اثبات عقائد اساسی شان از قبیل

۱ - به کتاب قبلی ص: ۱۶۲-۱۶۳ مراجعه شود.

تثلیث، ابن الله بودن عیسی، و غفران گناهان و... هیچ گاهی به عقل استدلال نمی کنند، چون می دانند که این مسائل با هر عقلی منافات دارد.

خداوند می فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

﴿انعام: ۲۱﴾.

ترجمه: «وکیست ظالمتر از کسیکه بر خدا دروغ بزند، و یا آیات او را تکذیب کند، بلا شک ظالمان رستگار نمی شوند».

یقیناً خداوند بر مسلمانان کرم فرموده و ایشان را دینی عطاء کرده است که هیچ مسئله ای در آن با عقل سلیم منافات ندارد.

بخش چهارم:

مسائل بنیادین در عقیده نصرانیت

مطالب این بخش:

- تثلیث یعنی چه؟
- نصرانیت در سراب ثالوث
- استدلال نصاری برای اثبات تثلیث و ابطال آن
- ابطال نظریه اقانیم ثلاثه (اقنوم اب، ابن و روح القدس)
- تثلیث بزرگترین شاهد بر انحراف نصرانیت
- اتحاد و تجسد و ابطال آن
- نقد نظریه به دار شدن عیسی علیه السلام
- نقد نظریه فداء
- نظریه محاسبه و نقد آن

فشردهٔ مسیحیت

عقیده مسیحیت را میتوان در سه چیز خلاصه کرد:

- ◀ تثلیث و ایمان به سه اقنوم^(۱).
 - ◀ تجسد ابن و فرود آمدن او به زمین تا خود را فدا و کفاره ای گناهی سازد که بشریت آنرا از پدر اولی خود به ارث برده است.
 - ◀ محاسبه مسیح مردمان در روز محشر.
- از خلال مطالعه مجمع های کلیسائی دانسته شد که هر یک از سه اقنوم در ابتدای نشأت نصرانیت مورد خلاف بود، و بعدا توسط دستگاه حاکم که از یک عده اسقف های شکم پرست پشتیبانی می کرد، مسائل فوق به تصویب رسید، و بر سایر نصاری تحمیل گردید. ما درین بخش به شرح هر یک این مسائل پرداخته سپس به ابطال آن می پردازیم.

تثلیث یعنی چه؟

مسیحیان تثلیث را چنین تفسیر می کنند: «طبیعت الله عبارت از سه اقنوم متساوی می باشد. یعنی: ۱- پدر، ۲- پسر، ۳- روح القدس و این هر سه در قدرت و جلال برابر اند»^(۲).

۱- ابن تیمیه در مورد تفسیر کلمهٔ اقنوم میگوید: این لفظ در هیچ یک از کتابهای پیامبران سابق و نه در سخنان شاگردان عیسی علیه السلام سراغی دارد. بلکه این لفظ ساختهٔ خود نصاری است. اصل این کلمه یونانی است و معنای «اصل» را میدهد، به این اساس، نصاری هنگام تفسیر و توضیح این کلمه با مشکل روبرو می شوند، گاهی اقنوم را به اشخاص، و گاهی به خواص، و گاهی به صفات، و گاهی به جواهر تفسیر میکنند. و گاهی هم اقنوم را اسم برای ذات و صفت میگردانند. الجواب الصحیح ... ۳ / ۱۰۱.

۲- تاریخ کتاب مقدس به نقل از: محاضرات فی النصرانیة ص: ۹۱

و این عقیده را چنین توضیح می‌دهند و می‌گویند که عقیده تثلیث متضمن امور ذیل می‌باشد:

- توحید الله
 - الوهیت اب (پدر)، ابن (پسر) و روح القدس
 - أب، ابن، و روح القدس سه اقنوم اند که از ازل تا ابد از یکدیگر جدا می‌باشند.
- این اقنوم‌ها اگر در ظاهر سه اند، اما در جوهر یکی اند، و قدرت و توانائی ایشان برابر است.

برخی اعمال لاهوت در کتاب مقدس نسبتش بسوی أب (پدر)، و برخی بسوی ابن (پسر) و برخی هم بسوی روح القدس نسبت داده شده است، مثلاً: آفرینش عالم و نگهداشت آن و یکعه اعمال دیگر از قبیل اختیار نمودن و دعوت دادن به سوی إله پدر منسوب است. و بعضی اعمال مثلاً کفاره گناهان بشریت شدن بطورخصوص به فرزندش نسبت داده می‌شود، و بعضی اعمال دیگر مانند تجدید و تقدیس به روح القدس منسوب است»^(۱).

«بوتر» یکی دیگر از علمای مسیحی در کتاب خود بنام «اصول و فروع» می‌گوید: «باید دانست که در «لاهورت» سه اقنوم وجود دارد که همه در کمالات با هم برابر اند، و اما در نام و وظیفه جدا از یکدیگر اند.

اقنوم اول «پدر» است که مصدر همه ای اشیاء می‌باشد، و رابطه میان او و کلمه رابطه شکلی نیست، بلکه حقیقی است.

اقنوم دوم، کلمه (فرزند) است که مسئولیت او اعلان مشیئت خداوندی می‌باشد، و او واسطه میان «پدر» و مخلوق می‌باشد، و به او «فرزند خدا» نیز گفته شده است.

اقنوم سوم، روح القدس است که مسئولیت تنویر ارواح بشریت و ترغیب به سوی طاعت خداوند را دارد»^(۲).

۱ - مراجعه شود به: دراسات فی الأدیان ص: ۱۶۷-۱۶۸

۲ - مراجعه شود به: محاضرات فی النصرانية ص: ۹۲

از سخنان فوق دانسته می‌شود که مسیحیان در حقیقت سه خدا را در قالب «لاهورت» می‌پرستند، چون آنان به صراحت می‌گویند که سه اقنوم باهم متغایر اند، اگر چه در جوهر، قدامت، و صفات باهم متحد اند. هر گاه اگر مقصود مسیحیان پرستش سه خدا نباشد، پس این چه معنایی دارد که می‌گویند: «هریک وظیفه جدا دارند»، و می‌گویند: «از ازل تا ابد از یکدیگر جدا می‌باشند»؟! در حقیقت این یک روش احمقانه تعدد پرستی است. زیرا در عقل هیچ نمی‌گنجد که او ذات یکتا باشد، و در عین حال سه تا باشد، جوهرشان یک ولی از ازل تا ابد از هم جدا باشند. روح القدس و ابن از پدر سرچشمه گرفته باشد، اما پدر (خدا) را بر پسرش (عیسی) و بر روح القدس تقدم زمانی نه باشد. مضحکه دیگر اینکه می‌گویند: اراده هر سه جوهر واحد است، و اما مسئولیت هایشان جدا جدا است.

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ۚ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ (الكهف: ۵).

«سخنی که از زبانشان بر می‌آید بس گران است، جز دروغ نمی‌گویند».

مسیحیت در سراب ثالوث

مسیحیان با طرح مسئله تثلیث در برابر دو مشکل بزرگ قرار گرفته اند:

- ۱- چون مسیحیت امتداد یهودیت است، و مسیحیان خود را پابند احکام و مقررات تورات می‌دانند، و در تورات چنین دلیلی وجود ندارد که از آن تثلیث ثابت شود.
- ۲- مخالفت کلی تثلیث (سه گانه بودن) با عقل و فطرت سالم، و چون مسئله تثلیث موضوع کاملاً متناقض با عقل و نظر است. مسیحیان هیچ گاه در پی این امر نشده‌اند که این مسئله را با استناد از عقل ثابت سازند، و آنها خود تصریح نموده‌اند که درک این مسئله جز با نقل به چیزی دیگری امکان ندارد. چنانچه یکتن از مسیحیان بنام وهیب عطاء الله می‌نویسد: «تثلیث قضیه ای است که با عقل و منطق، حس و ماده و با اصطلاحات فلسفی تناقض دارد،

ولی تصدیق می‌کنم که این امر ممکن است هرچند که به ظاهر دیده نمی‌شود»^(۱).
می‌بینیم که نویسنده در بخش اول کلام خود از راستی کار گرفته است، اما پردهٔ عصیبت
او را بر افزودن سخن بیهوده «این امر ممکن است» واداشته است.

کشیشی دیگری بنام توفیق جید می‌نویسد:
تثلیث رازی است که فهم و درک آن مشکل است. و اگر شخصی تلاش کند تا حقیقت
تثلیث را دریابد او مانند کسی است که تلاش می‌ورزد تا آب های اوقیانوس را در کف
خود بند کند^(۲).

واقعا درک این مسئله ناممکن است. چون باطل را لباس حق پوشاندن امر خیلی مشکل
است، بویژه باطلی که با عقل و نقل با هر دو مخالف و متناقض باشد.
و می‌بینیم که مسیحیان درک کرده اند که مسئلهٔ تثلیث با عقل، منطقی و فطرت تضاد
دارد، و در ضمیرشان به بطلان این مسئله قانع شده‌اند، اما بیماری تعصب آنان را کور و کر
ساخته است، و عناد و سرکشی مانع شده است تا به حق بودن اسلام که دین فطرت است،
اقرار نمایند.

شرح این موضوع را که تثلیث - این مسئله غیر قابل فهم - چگونه وارد مسیحیت گردید،
در «اسباب انحراف مسیحیت» قبلا بیان نمودیم.

استدلال مسیحیان بر تثلیث و رد آن

مسیحیان به هدف اثبات این عقیده تلاش ورزیده اند تا از تورات دلیلی بیابند، اما نصوص
تورات با وجود تحریفاتی که وارد آن شده است، دلیل صریحی در دسترس ایشان قرار
نمی‌دهد، بناءً از نقد برخی عبارات مبهم تورات که به آن استدلال ورزیده اند، صرف نظر
می‌کنیم، و می‌پردازیم به ذکر و نقد آنچه که از انجیل برای اثبات این امر استدلال می

۱ - به نقل از کتاب: مسیحیت چیست؟ ص: ۷۰.

۲ - دراسات فی الأديان ص: ۱۶۹

گیرند، و آن قرار ذیل است:

اول: در انجیل متی فصل بیست و هشتم، فقره ۱۹ چنین ذکر شده است: «پس بروید همه ای ملتها را شاگرد من سازید، و آنها را بنام پدر، و پسر، و روح القدس غوطه کنید».

دوم: در همین انجیل فصل سوم فقره ۱۶ چنین آمده است: «عیسی پس از غوطه فورا از آب بیرون آمد، آنگاه آسمان باز شد، و او روح خدا را دید که مانند کبوتری نازل شده به سوی او می‌آید، و صدائی از آسمان شنیده شد که می‌گفت: اینست پسر عزیز من که ازو خوش شدم».

اگر در روشنی توضیحاتیکه قبلا داشتیم ژرفتر نگاه شود، این امر واضح می‌شود که اناجیل چهار گانه در موقعیتی قرار ندارند که از آن مسئله تثلیث ثابت شود. چون اناجیل چهار گانه از تألیف اشخاص مجهول الهویت است، و چنین مسئله مبهمی را چگونه می‌توان با استناد از کتابی اثبات کرد که شخصیت مؤلف وی تا هنوز مجهول مانده است. و به فرض صحت این کتب، بازهم از سخنان مذکور نمی‌توان چنین مسئله را ثابت ساخت، و آن بنا بر چند دلیل:

۱- اینکه مسیحیان در تفسیر این کلمات باهم اختلاف دارند، چنانچه بعضی از آنها می‌گویند که: مراد از لفظ «أب»، وجود می‌باشد، و از لفظ «ابن» کلمه، و از «روح القدس» حیات و زندگی مراد می‌باشد. و برخی هم روح القدس را به قدرت تفسیر کرده‌اند.^(۱)

و این یک قاعده مسلمه است که در هر چیزی که احتمال آمد، استدلال به آن باطل می‌گردد.

۲- برای این عبارت، توجیه سالمی نیز وجود دارد، و آن اینکه: در این عبارت سه چیز ذکر است، و مقصودش ایمان به آن سه می‌باشد که مراد از «پدر» الله جل جلاله می‌باشد، و مراد از «فرزند» عیسی عليه السلام، و مراد از «روح القدس» جبرئیل عليه السلام.

و بر اساس این تفسیر هیچ نوع چیزی که از آن تثلیث دانسته شود، وجود ندارد.

۱- مراجعه شود به: الجواب الصحيح : ۹۴/۲

و در عبارت دوم انجیل «متی» نیز چیزی وجود ندارد که از آن تثلیث ثابت شود. زیرا مفهوم آن عبارت چنین است: چون عیسی از غوطه بر آمد، روح القدس (جبرئیل، فرشته مأمور به وحی) به شکل کبوتری نازل شد، والله تعالی از آسمان گفت: اینست پسر عزیز من.... یعنی پیامبری که من آنرا به خاطر هدایت مردم بنی اسرائیل فرستاده ام.

۳- اینکه در اناجیل در بسیاری از مواضع از «إله» یگانه ذکر رفته است، این به ذات خود قضیه تثلیث را باطل می سازد.

قرآن کریم در آیات متعددی بر دعوی بی اساس تثلیث خط بطلان کشیده است. خداوند می فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌُ وَاحِدٌ﴾
(المائدة: ۷۳).

ترجمه: «هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند الله سوم سه کس است، و نیست هیچ معبود برحق بجز إله یگانه».

و نیز فرموده است:

﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وُلْدٌ﴾ (نساء: ۱۷۱).

ترجمه: «جز این نیست که مسیح، عیسی بن مریم رسول خدا و کلمه اوست. [که] آن را به [رحم] مریم افکند. و روحی از جانب اوست. پس به خداوند و رسولانش ایمان آورید. و مگویید: [خدایان] سه کس اند. [از این گفته] باز آید تا [آن] برایتان بهتر باشد. جز این نیست که خدا معبود یگانه است. از آنکه فرزندی داشته باشد، پاک [و منزّه] است».

ابطال اقانیم سه گانه

قبلا در بارهٔ تثلیث بطور اجمال بحث نمودیم، و در این بخش به نقد و بررسی تثلیث می‌پردازیم:

اول: اقنوم «اب»

اقنوم «اب» را مسیحیان چنین تفسیر می‌کنند:

مراد از اقنوم «اب» ذات الهی مجرد از «ابن و روح القدس» می‌باشد، او حیثیت اصل و مبدأ را برای وجود ابن دارد، و معنایش این نیست که ذات «اب» بر ذات «ابن» مقدم باشد، بلکه «ابن» هم مانند «اب» ازلی است.

مسیحیان برای اثبات این عقیده ای خرافی به عبارات بعضی اناجیل استدلال می‌کنند. به طور مثال در انجیل یوحنا فصل هشتم، فقرهٔ ۱۹ چنین ذکر شده است: «به او گفتند: پدر تو کجا است؟ عیسی جواب داد: شما نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا، اگر مرا می‌شناختید، پدرم را نیز می‌شناختید».

و اطلاق کلمهٔ «اب» بر الله تعالی همچنان در انجیل لوقا، فصل دوم، فقره ۴۹، و در انجیل متی، فصل دهم، فقره ۳۲ نیز شده است.

نقد این شبهه

در جواب استدلال فوق مسیحیان برای اثبات اقنوم «اب» چنین می‌گوئیم:

اول: در مبحث نقد اناجیل ما واضح ساختیم که تغییرات و تحریفاتی که با گذشت زمان وارد انجیل‌ها شده است، انجیل‌ها را از مقام و موقعیتی که به آنها در اثبات مسئله ای استدلال کرده شود، بر می‌اندازد. و مجهول بودن مؤلفین این اناجیل قداست آنها را از میان می‌برد. دوم: به فرض ثبوت پدر بودن الله برای مسیح (العیاذ بالله) نصرانی‌ها خود به ابوت حقیقی به اعتبار اینکه پدر (الله) غیر پسر (عیسی) باشد، و وجود او مقدم بر وجود پسر (عیسی) باشد،

معتقد نیستند، بلکه آنان چنین عقیده دارند که «إله»، مسیح است، و مسیح، «إله» است. و وجود پدر بر وجود پسر سبقت زمانی ندارد. به این اساس کلمه «پدر» که در انجیل‌ها وارد شده است همچنان بی معنا باقی می ماند.

سوم: به فرض ثبوت اطلاق کلمه «پدر» از زبان عیسی بر خداوند جل جلاله، ما آنرا بر معنای مجازی اش حمل می کنیم. چون در بسا مواضعی از اناجیل نسبت «پدر» بودن الله تعالی برای گروه و جماعه دیگری جز عیسی علیه السلام نیز شده است، مثلاً در انجیل متی، فصل ۶، فقره ۱ چنین ذکر شده است: «اگر چنین کاری کنید، هیچ اجری نزد پدر آسمانی خود ندارید».

و در انجیل مرقس، فصل ۱۱، فقره ۲۵ چنین آمده است: «وقتی برای دعا می ایستید اگر از کسی شکایتی دارید، او را ببخشید، تا پدر آسمانی شما هم خطایای شما را ببخشد، اگر شما دیگران را نبخشید پدر آسمانی شما هم خطایای شما را نخواهد ببخشد».

در انجیل یوحنا، فصل ۲۰، فقره ۱۷ از عیسی علیه السلام چنین نقل شده است: «... اکنون پیش پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما، بالا می روم».

در همه این مواضع می بینیم که عیسی علیه السلام «پدر» بودن الله را تنها برای خود ثابت نکرده است، بلکه برای حواریون و اقوامی که مخاطب او بودند نیز ثابت نموده است. پس باید «پدر» بودن الله تنها برای عیسی علیه السلام نباشد، در حالیکه مسیحیان چنین عقیده ندارند، و ایشان خدا را تنها پدر عیسی علیه السلام می دانند، با آنکه دلیلی بر این تخصیص از اناجیل ندارند. و اگر کلمه «پدر» را در همه ای این مواضع به معنای مجازی آن بگیریم، اشکالی باقی نمی ماند. یعنی «پدر» در همه ای مواضعی که در تورات و انجیل آمده است به معنای رب و پروردگار باشد.

دانشمند شهیر اسلامی امام ابن تیمیه می فرماید: اگر این کلام (اطلاق پدر بر الله) فرضاً از زبان مسیح علیه السلام ثابت شود، باید معنایی را مراد گرفت که با اقوال و سخنان دیگر عیسی علیه السلام موافق باشد، و آن عبارت است از این مطلب که ایشان «رب» را «پدر» و بندگان را «پسران»

می نامند. چنانچه که در تورات آمده است که خداوند برای یعقوب عليه السلام گفت: «تو تنها پسر من هستی»، و هکذا در زبور آمده است که خداوند به داود گفت: «تو پسر من و محبوب من هستی»، و همچنین در مواضع زیادی در اناجیل کلمه «پدر من و پدر شما» بر خداوند اطلاق شده است، و چنانچه می بینیم که عیسی عليه السلام، الله تعالی را پدر مخاطبین خود، و آنان را پسران الله می خواند.

پس مراد عیسی عليه السلام از کلمه «پدر» مربی مهربان است، چون رحمت و شفقت خداوند به بندگانش بیشتر از شفقت مادر به فرزندش می باشد، و مراد از کلمه «پسر» در کلام عیسی عليه السلام (و همچنین در تورات و زبور) کسی است که مورد تربیه و مهربانی قرار گرفته باشد، و مسلم است که تربیه و رحمت خداوند بر بندگانش بی پایان می باشد، بناءً مواضعی که در انجیل ها از الله به کلمه «پدر» تعبیر شده است، مقصودش «رب» می باشد، و در مواضعی که «پسر» ذکر شده است، مرادش عیسی عليه السلام می باشد که تحت عنایت و پرورش مخصوص الهی قرار گرفته بود^(۱).

این چنین می بینیم ادله که مسیحیان می خواهند براساس آن عقیده بنیادین خود را اثبات کنند، ضعیف تر از تار عنکبوت است. و نقل به یقین قرین و همگام عقل است. انسان بی عقل کجا داند نقل را.

دوم: اقنوم پسر

مراد از اقنوم «پسر» کلمه الله تعالی است که به زعم مسیحیان در جسد بشر به صورت مسیح عليه السلام ظاهر شد، و عقیده دارند که:

- ۱- در وجود و قدرت، پسر (عیسی) با پدر (الله) مساوی است.
- ۲- پدر (الله) عالم را به واسطه پسر خود آفریده است.
- ۳- پسر (عیسی) در صورت بشر به زمین فرود آمد تا کفاره گناهی شوند که بشریت از

۱ - الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح: ۲ / ۹۷.

آدم علیه السلام به میراث برده اند.

۴- وظیفه محاسبه نمودن مردمان در روز قیامت بدوش پسر (عیسی) خواهد بود. و برای اثبات این سخنان یاوه به برخی عبارات انجیل استدلال می کنند که دران، مسی علیه السلام خود را ابن الله خوانده است.

نقد این شبهه

۱- در جواب این شبهه باید خاطر نشان نمود که یگانه دلیلی که مسیحیان در این باره در دست دارند تنها اناجیل می باشد، و ما قبلاً حقیقت اناجیل را بیان داشتیم.

۲- پسر بودن کسی همواره معنایش همین است که او از نطفه ای پدر آفریده شده باشد، و اینکه وجود پدر بر وجود پسر مقدم است. اما مسیحیان می گویند که وجود پسر و پدر هر دو یکی است - یعنی باهم متحد اند - اگرچه در ظاهر جدا اند، و وجود پدر بر وجود پسر تقدم زمانی ندارد. این دو عقیده ای نصارا موضوعی را که در پی اثبات آن هستند باطل می سازد.

۳- از مطالعه انجیل ها دانسته می شود که لقب «ابن الله» تنها مخصوص عیسی علیه السلام نه بوده است، بلکه اطلاق این لقب بر افراد دیگری نیز شده است. بطور مثال در انجیل متی، فصل ۵، فقره ۹ چنین ذکر شده است: «خوشا به حال اصلاح کنندگان، زیرا ایشان فرزندان خدا خوانده خواهند شد».

و در انجیل لوقا، فصل ۲۰، فقره ۳۶ چنین ذکر شده است: «زیرا آنها مانند فرشتگان هستند، و دیگر مرگ برای آنها محال است، و چون در رستخیز شرکت دارند، فرزندان خدا هستند».

ابن تیمیه رحمته الله علیه می گوید: مسیحیان کلام مسیح و پیامبران پیشین را بر چیزی حمل میکنند که اصلاً به آن دلالتی ندارد، بلکه بر نقیض آنچه دلالت می کند که مسیحیان از آن فهمی ده اند. بطور مثال آنها کلام الله، نطق الله، و حکمت الله، و علم الله را «ابن الله» می نامند، در حالیکه این یک گونه نامگذاری است که در دین سابقه ندارد، و از احداث و اختراع خود

آنها است. پس ایجاد چنین بدعتی، که مراد مسیح از کلمه «پسر»، خداوند است. این افتراء دیگری بود که بر مسیح علیه السلام بستند، زیرا کلام او را بر مطلبی حمل نموده‌اند که هیچ نوع دلالتی بر آن ندارد.

چون لفظ «پسر» در کتابهای نصاری بر کسی اطلاق می‌شود که تحت عنایت خاص الله تعالی پرورش یافته باشد. موضوع دیگر اینکه مسیحیان بر این عقیده اند که لفظ «پسر» در کلام انبیای پیشین، تنها بر مخلوق حادث دلالت دارد، و اطلاق آن تنها بر ناسوت است نه بر لاهوت. در روشنی این تفسیر مسیحیان نه یعقوب و نه داود علیهم السلام را (که در تورات و زبور ایشان به پسران خدا یاد شده‌اند) ابن الله (پسر حقیقی خدا) می‌نامند، و نه هم حواریون که عیسی علیه السلام برای ایشان گفت: «اگر دعوت مرا بپذیرید، فرزندان خدا خواهید بود». با وجود این که عیسی علیه السلام آنها را به پسران خدا یاد می‌کند، هیچ نصرانی درباره ایشان به این عقیده نیست که لاهوت الهی با ناسوت حواریون یکجا شده باشد، بلکه نصاری، حواریون و همچنین یعقوب و داود علیهم السلام را ناسوت محض می‌دانند.

ازین دانسته شد که در تمام مواردی که انجیل‌ها لفظ «پسر خدا» را بکار برده است، آنجا تنها ناسوت مراد است و بس»^(۱).

پس معلوم شد که در همه این مواضع فرزندی حقیقی مراد نیست، بلکه در همه این مواضع - به فرض صحتش - «فرزندان خدا» بمعنای بندگان خدا می‌باشد، نه آنچه که فهم های کج کشیش‌های نصرانی از آن استنباط کرده است، و اگر مسیحیان، فرزند بودن مسیح علیه السلام را در روشنی همین ادله ثابت می‌کنند، باید همه بشریت را فرزندان خدا نامید (العیاذ بالله).

بشر بودن مسیح علیه السلام مسئله نیست که تنها مسلمانان به آن معتقد باشند، بلکه در اناجیل ادله وجود دارد که دلالت صریح بر بشر بودن مسیح علیه السلام دارد.

بطور مثال در انجیل متی، فصل ۸، فقره ۲۰ از عیسی علیه السلام چنین نقل شده است: «عیسی

۱ - الجواب الصحيح: ۲ / ۲۴۶ - ۲۴۷.

در جواب گفت: روباهان برای خود لانه، و پرندگان برای خود آشیانه دارند، اما پسر انسان (یعنی خود مسیح علیه السلام) جای ندارد که در آن بیارآمد.»

در انجیل مرقس، فصل ۲، فقره ۲۸ از عیسی علیه السلام چنین نقل شده است: «پسر انسان (یعنی خود مسیح) صاحب اختیار روز هفته است.»

در انجیل لوقا، فصل ۷، فقره ۲۸ در خطاب مسیح به یهودیان چنین ذکر شده است: «پسر انسان آمد، او هم می خورد و می نوشد.»

و در نسخه عربی انجیل یوحنا، فصل ۸، فقره ۴۰ چنین ذکر شده است: «وَأَنَا إِنْسَانٌ قَدْ أَكَلْتُ بِالْحَقِّ الَّذِي أَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ» یعنی: «من انسانی هستم که حقیقت را آنچنانکه از خدا شنیده ام به شما میگویم.»

عیسی - طوریکه در اناجیل نقل شده است - در ۶۵ مورد خود را پسر انسان معرفی نموده است.

ایراد بر الوهیت مسیح

مسیحیان معتقد اند که مسیح، پسر خدا، و خدای حق است که از خدای برحق سرچشمه گرفته است. ما در اینجا چند ایراد و یا اشکالاتی را متوجه ایشان می‌سازیم تا به آن پاسخ دهند:

۱- ما از ایشان می‌پرسیم که آیا «إله» ازلی، متشکل از جسم و گوشت و خون است، و یا اینکه چنین چیز بودن بر وی محال است؟ اگر بگویند که: این اشیاء بر الله محال است. پس ما می‌گوئیم که: مسیح علیه السلام در هیچ چیز با انسانهای دیگر فرقی نداشت به این معنا که او مانند سایر انسانها از پوست و گوشت و خون و استخوان آفریده شده بود، و طوریکه در اناجیل آمده است، او غذا می‌خورد و آب می‌نوشید، و می‌خوابید و.....

و اگر بگویند که: «إله» ازلی، جسم و گوشت و خون است، آنگاه یا اینها دروغگوی هستند، و یا تورات و انجیل که کتاب مقدس شان هست، دروغ و خطا است. زیرا در تورات آمده است که خداوند فرموده است: «مرا به هیچ چیزی تشبیه ندهید»، و در انجیل آمده

است: «که خداوند نه میخورد و نه می نوشد».

۲- ما از آنها می پرسیم که آیا هیچ گاهی، خدا مقهور و مغلوب می شود یا خیر؟ اگر بگویند: نه خیر، پس الوهیت مسیح العیسیٰ باطل می شود، چون به عقیده نصاری، مسیح العیسیٰ توسط یهود دستگیر شد، و پس از اهانت و تمسخری که با وی صورت گرفت، به دار آویخته شد.

و اگر بگویند: آری، إله گاهی مقهور و مغلوب می شود، آنگاه مورد تکذیب تورات و انجیل قرار می گیرند. زیرا در تورات آمده است که خداوند مردمان سرکش و طغیان گر را هلاک نموده است، و او غالب است و هیچ گاه مغلوب نمی شود.

۳- آیا پیامبران چون آدم، نوح، ابراهیم، و موسی و دیگر پیامبران علیهم السلام، عیسی العیسیٰ را من حیث خالق خود می شناختند یا خیر؟ اگر به نفی جواب دهند، در این صورت ایشان، به پیامبران نسبت جهل به خالق شان نموده اند که چنین تصور در رابطه با یک پیامبر، موجب کفر شخص می گردد، چه جائی که چنین سخن باطل را بسوی تمام پیامبران نسبت کرد. و اگر بگویند که بلی، پیامبران، عیسی العیسیٰ به صفت خالق خود می شناختند. در این صورت همه ای کتب آسمانی مسیحیان را تکذیب می کند، زیرا در کتابهای آسمانی پیش از مسیح العیسیٰ حتی یک حرف هم راجع به إله بودن عیسی العیسیٰ نیامده است.

۴- هنگامیکه - به زعم نصاری - مسیح العیسیٰ وفات نمود، و سپس زنده شد، زنده کنند او که بود؟ اگر بگویند که: خود او بود. ما از ایشان می پرسیم که او زنده بود یا مرده؟ اگر زنده بود، پس چگونه مرد؟ و اگر مرده بود، و خود را زنده کرد، درینصورت لزوم محال می آید، زیرا مرده نمی تواند خود را زنده کند، و اگر بگویند که: غیر او، او را زنده ساخت. ما می گوئیم که ازین ثابت می شود که او مخلوق و محتاج بوده است نه که إله معبود.

۵- مسیحیان براین عقیده اند که مسیح العیسیٰ، إله عالم و خالق و رازق و تا قیام قیامت مدبر عالم است. ما از ایشان می پرسیم: هنگامیکه مسیح به دار آویخته شد، و در قبر دفن شد، و در آنجا مدت سه روز باقی ماند، در این مدت، تدبیر عالم و رزق موجودات زنده توسط که

اداره می‌شد؟

۶- آیا به مقام الوهیت توهین نیست که خداوند از کرسی عظمتش فرود آید، و به رحم زنی که می‌خورد و می‌نوشد و قضای حاجت می‌کند، داخل شود و سپس مدت نه ماه آنجا باقی بماند و پس از آن تولد شود، و گرسنه شود، و پستان مادر را بمکد، و با اطفال به مکتب برود و بیاموزد، و در خاتمه یهودیان او را دستگیر نمایند، و به چهره و گردنش سیلی بزنند، و تاجی از خار ساخته به طور استهزاء و تمسخر بر سرش نهند، سپس او را بر چوبی میخ کوب کنند که در تورات آمده است: «ملعون است هر که بر چوبه صلیب آویخته شود»؟!^(۱)

تعجب است به عقلهای مسیحیان که چگونه برای خدای خود چیزی را می‌پسندند که آنرا برای خود نمی‌پسندند.

سوم: اقنوم روح القدس

قبلا بیان داشتیم که عقیده تثلیث تا زمان انعقاد مجمع نقیه و پس از آن نیز حیثیت رسمی نداشت، و در مجمع نقیه که توسط امپراطور گوستوتین دایر گردیده بود، تنها الوهیت مسیح العیلی به تصویب رسیده بود، اما در مورد الوهیت روح القدس بحثی صورت نگرفت، و آنرا به لزوم دید مردم واگذار نمودند که در نتیجه این امر، به اختلافات شدیدی میان کلیسای روم از یک طرف - که قائل به تثلیث و الوهیت روح القدس بود - و کلیسای قسطنطنیه از طرف دیگر - که روح القدس را خدا نمی‌دانست، منجر شد، بناءً حاکم وقت مجبور شد تا در سال ۸۶۹ میلادی مجمع متشکل از اساقفه هر دو کلیسا را براه اندازد که در آن (۱۵۰) کشیش شرکت نمودند، و در نهایت جلسه، الوهیت روح القدس را به تصویب رساندند، و این چنین ضلع سومی مثلث اقانیم تکمیل شد.

درین جلسه اسقف کلیسای روم که مدافع شدید نظریه الوهیت روح القدس بود چنین

۱- به نقل از کتاب: الأوبة الفاعرة - از قرانی ص: ۱۰۴، ۱۰۶ و کتاب: هداية الحیاری - ابن قیم الجوزیة - ص: ۱۶۵.

استدلال نمود: «نزد ما «روح القدس» جز «روح الله» معنای دیگری ندارد، و روح الله تعالی جز حیاتش چیزی دیگری نیست، پس اگر ما بگوئیم که: روح القدس مخلوق است، این قول مستلزم مخلوق بودن روح الله می‌شود، و اگر ما بگوئیم که: روح الله مخلوق است، از آن مخلوق بودن حیات الهی لازم می‌آید که آن موجب کفر است»^(۱).

این تنها دلیلی بود که برای اثبات الوهیت روح القدس، از جانب اسقف مذکور ارائه شد، که تناقضات و پیچیدگی‌های این دلیل را بعداً بیان خواهیم کرد. اما در کتاب مقدس مسیحیان هیچ دلیلی بر الوهیت روح القدس وجود ندارد، جز اینکه ادعاء میکنند که روح القدس در کتاب مقدس ما به صفاتی وصف شده است که آن صفات تنها شایسته مقام الوهیت می‌باشد.

رد شبهه‌های نصاری در این مورد

آنچه را که مسیحیان برای اثبات اقنوم سوم، دلیل می‌گردانند، نا کافی و غیر قابل قبول است: اول: یهودیان که وارثین اصیل تورات هستند از نصوص تورات چنین مسئله را درک نکرده‌اند.

دوم: آنچه در انجیل‌های نصاری آمده است هیچ یک آن بر الوهیت روح القدس دلالت ندارد. بطور مثال در قصه حاملگی مریم به عیسی علیه السلام از روح القدس نام برده شده است. چنانچه در انجیل متی، فصل اول، فقره ۱۸ آمده است: «مریم مادر او که به عقد یوسف درآمده بود، پیش از آنکه به خانه شوهر برود، از روح القدس حامله شد».

در عبارت فوق انجیل، مراد از «روح القدس» جبرئیل علیه السلام فرشته مؤکل به وحی است. و توضیح این مطلب در انجیل لوقا، فصل اول، فقره ۲۶ چنین آمده است: «در ماه ششم جبرئیل فرشته از جانب خدا به شهری به نام ناصره که در ولایت خلیل واقع است، به نزد دختری که در عقد مردی به نام یوسف از خاندان داود بود، فرستاده شد».

۱ - به نقل از: النصرانية والإسلام ص: ۴۵

به اساس عبارت لوقا در قصه مذکور، در همه مواضعی که در انجیل از روح القدس نامبرده شده است بطور قطع و یقین، جبرئیل علیه السلام مراد است، و این ادعاء، ما را به آنچه که یوحنا در مورد روح القدس ذکر نموده است، تقویت می بخشد. لوقا در انجیل خود، فصل ۱۶، فقره ۱۲ چنین نقل نموده است: «وقتی او که روح راستی است، بیاید شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد، زیرا او از خود سخن نخواهد گفت، بلکه در باره آنچه بشنود سخن می گوید».

مطلب عبارت فوق اینست که او از خود هیچ اختیاری ندارد، بلکه او مأمور و پیرو ذات دیگر است. زیرا اگر او خود إله باشد، باید از خود سخن بگوید، نه اینکه سفیر دیگران باشد.

روح القدس یعنی چه؟

در مواضع زیادی در انجیل و نیز در قرآن کریم، «روح» گاهی مقید به قید «القدس» ذکر شده است و گاهی مطلق ذکر شده است. چنانچه الله تعالی می فرماید: ﴿وَأَيَّدَنَّهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ (البقرة: ۸۷). پس مطلب از روح القدس در این مواضع چه می باشد؟ آیا در همه این مواضع مراد همان فرشته ای موظف به وحی است؟

امام ابن تیمیه رحمته الله در این مورد می فرماید: «گاهی مراد از روح القدس، همان فرشته ای گرامی جبرئیل علیه السلام، و گاهی بمعنای وحی، و رهنمائی و تأیید می باشد که خداوند به توسط فرشته و یا بدون آنها می فرستد، و گاهی این دو معنا باهم متلازم می باشد. به این معنا که نزول وحی و فرشته باهم متلازم می باشد، و همچنان تأیید خداوند به بندگانش گاهی به توسط فرشته و گاهی توسط هدایت از جانب او تعالی صورت می گیرد»^(۱).

به هر حال مقصود ابن تیمیه رحمته الله اینست که تفسیر «روح القدس» به حیات خداوند، چنانکه مسیحیان می کنند، باطل است. زیرا از کلام پیامبران متقدم و متأخر دانسته می شود که

مراد از روح القدس، امری است که الله تعالی بر پیامبران و بندگان صالحش فرو می‌آورد که نزول آن گاهی همراه با فرشته و گاهی با نصر و تأیید از جانب او تعالی می‌باشد. و به فرض ثبوت کلام منسوب به عیسی علیه السلام «پس بروید و همه ملتها را شاگرد من سازید، و آنها را به نام پدر و پسر و روح القدس غوطه کنید»، تفسیر درست آن چنین است که: مردمان را امر کنید تا به الله و پیامبر فرستاده او، و به فرشته ای که توسط او بر پیامبر خود، وحی فرستاده است، ایمان بیاورید، به این اساس کلام مذکور عیسی علیه السلام، در حقیقت تأکید بر ضرورت ایمان به الله تعالی، به فرشتگان، کتابهای آسمانی و به پیامبران می‌باشد. و این امر حق است که عقل سالم و نقل صحیح بر صحت آن دلالت دارد.

و طوریکه مسیحیان عقیده دارند، اگر ما روح القدس را کاندید مقام الوهیت بدانیم، در این صورت بر مسیحیان لازم است که از دو امر، یکی را انتخاب کنند: و آن اینکه یا الوهیت روح القدس پذیرفته اناجیل را تکذیب کنند. چون در انجیل طوریکه ما قبلاً ذکر نمودیم مذکور است که مریم از روح القدس حامله شد، و روح القدس را «لوقا» در انجیل اش به جبرئیل علیه السلام فرشته ای وحی تفسیر کرده است، و یا اینکه به آنچه در انجیل مذکور است ایمان آورده و الوهیت روح القدس را نفی کنند. در این صورت، تفسیر نماینده اسقف روم، روح القدس به روح الله، و حیات الله، باطل می‌شود. چون مسلم است که روح القدس یعنی جبرئیل و سایر فرشتگان از جمله مخلوقات خدا هستند، در حالیکه صفت حیات الهی و سایر صفات خداوند مخلوق نیست.

در نهایت باید گفت که: مسئله ای تثلیث را به اعتراف خود نصاری، در تورات و کتابهای ملحق به آن نمیتوان یافت، بلکه این عبارت برخی اناجیل است که: «مردم را بنام پدر و پسر و روح القدس غوطه کنید» و از همین عبارت مجمل و مبهم، کشیشان نصرانی با تأثر از فلسفه‌های وثنی پیشین در پی اثبات تثلیث شدند.

تثلیث بزرگترین انحراف نصرانیت

یکی از دانشمندان می‌گوید: «در میان انحرافات که جهان مسیحیت به آن گرفتار شده است، چیزی بدتر از انحراف تثلیث نیست. زیرا آنها با صراحت می‌گویند: خداوند سه گانه است. و نیز با صراحت می‌گویند: در عین حال یگانه است! یعنی هم وحدت را حقیقی می‌دانند و هم سه گانگی را واقعی می‌شمرند، و این موضوع مشکل بزرگی را برای پژوهشگران مسیحی بوجود آورده است.

او می‌افزاید:

... و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از نوشته‌های تبلیغاتی اخیر که بدست افراد غیر مطلع داده می‌شود، دم از سه گانگی مجازی می‌زنند، سخن ریاکارانه‌ای است که به هیچ وجه با منابع اصلی مسیحیت و اعتقاد واقعی دانشمندان آنها سازگار نمی‌آید.

اینجاست که مسیحیان خود را با یک مطلب غیر معقول مواجه می‌بینند، زیرا معادله « $3=1$ » را هیچ کودک دبستانی هم نمی‌تواند بپذیرد، به همین دلیل معمولاً می‌گویند: این مسئله را نباید با مقیاس عقل پذیرفت، بلکه با مقیاس تعبد و دل! باید پذیرفته شود. و ازینجا است که مسئله بیگانگی «مذهب» از «منطق عقل» شروع می‌شود، و مسیحیت را به این وادی خطرناک می‌کشاند که مذهب جنبه عقلانی ندارد، بلکه صرفاً جنبه قلبی و تعبدی دارد، و نیز از اینجا است که بیگانگی علم و مذهب و تضاد این دو باهم از نظر منطق مسیحیت کنونی آشکار می‌شود، زیرا علم می‌گوید: عدد ۳ هرگز با عدد «۱» مساوی نیست، اما مسیحیت کنونی می‌گوید: $3=1$ هست.

در مورد این عقیده به چند نکته باید توجه کرد:

۱- در هیچ یک از اناجیل کنونی اشاره‌ای به مسئله تثلیث نشده است، به همین دلیل محققان مسیحی عقیده دارند که سرچشمه تثلیث در اناجیل، مخفی و ناپیدا است. «مستر هاکس» امریکائی می‌گوید: «ولی مسئله تثلیث در عهد عتیق و عهد جدید مخفی و غیر

واضح است»^(۱). و همین طور بعضی از مؤرخان نبشته اند: مسئله ای تثلیث از حدود قرن سوم به بعد در میان مسیحیان آشکار گشت، و این بدعتی بود که بر اثر غلو از یک سو، و آمیزش مسیحیان با سایر اقوام دیگر از سوی دیگر، در مسیحیت واقعی وارد شد. و بعضی احتمال می دهند که اصولاً تثلیث نصاری از «ثالوث هندی» گرفته شده است.

۲- تثلیث، مخصوصاً به صورت تثلیث در وحدت (سه گانگی در عین یگانگی) مطلبی است کاملاً نامعقول و بر خلاف بداهت عقل، و می دانیم که مذهب هرگز نمیتواند از عقل و علم جدا شود، علم حقیقی با مذهب واقعی، همیشه همآهنگ است، و دوش به دوش یکدیگر سیر میکنند، این سخن که مذهب را باید تعبداً پذیرفت، سخن بسیار نادرستی است ...

۳- دلایل متعددی که در بحث توحید برای یگانگی ذات خدا آورده شده است، هرگونه دو گانگی و سه گانگی و تعدد را از او نفی می کند. خداوند یک وجود بی نهایت است از هر جهت، ازلی، ابدی و نامحدود از نظر علم و قدرت و توانائی. و می دانیم که در بی نهایت، تعدد و دو گانگی تصور نمی شود، زیرا اگر دو بی نهایت فرض کنیم هر دو متناهی و محدود می شوند، چون وجود اول فاقد قدرت و توانائی و هستی وجود دوم است. همچنین وجود دوم فاقد وجود اول و امتیازات او است، بنابراین هم وجود اول محدود است و هم وجود دوم، به عبارت روشنتر اگر دو بی نهایت از تمام جهات فرض کنیم، حتماً «بی نهایت اول» به مرز «بی نهایت دوم» که میرسد، تمام می گردد. و بی نهایت دوم که به مرز بی نهایت اول میرسد، آن هم تمام می گردد، بنابراین هر دو محدود هستند و متناهی.

نتیجه اینکه: ذات خداوند یک وجود غیر متناهی است، هرگز نمی تواند تعدد داشته باشد. همچنین اگر معتقد باشیم که ذات خدا مرکب از «سه اقنوم» - سه اصل یا سه ذات - است، لازم می آید که هر سه محدود باشند، نه نامحدود و نامتناهی. به علاوه هر «مرکبی» نیازمند به اجزای خویش است، و وجودش معلول وجود آنها است، و لازمه ای ترکیب در

۱ - قاموس مقدس ص: ۳۴۵ طبع بیروت.

ذات خدا این است که او نیازمند و معلول باشد، در حالی که می‌دانیم او بی‌نیاز است، و یگانه آفریدگار عالم هستی است.

۴- از همه اینها گذشته چگونه ممکن است که ذات خدا در قالب انسانی آشکار شود، و نیاز به جسم و مکان و غذا و لباس و مانند آن پیدا کند؟! محدود ساختن خدای ازلی و ابدی در جسم یک انسان و قرار دادن او در جنین مادر، از بدترین تهمت‌هایی است که ممکن است به ذات مقدس او بسته شود، و همچنین نسبت دادن فرزند به خدا که مستلزم عوارض مختلف جسمانی است یک نسبت غیر منطقی و کاملاً نامعقول محسوب می‌شود. به دلیل اینکه هر کسی که در محیط مسیحیت پرورش نیافته، و از آغاز طفولیت با این تعلیمات موهوم و غلط خو نگرفته است، از شنیدن این تعبیرات که بر خلاف الهام فطرت و عقل است، مشمئز می‌شود، و اگر خود مسیحیان از تعبیرات مانند «خدای پدر» و «خدای پسر» نا راحت نمی‌شوند، به خاطر آنست که از طفولیت با این مفاهیم غلط انس گرفته‌اند!

۵- اخیراً دیده می‌شود که جمعی از مبلغان مسیحی برای اغفال افراد کم اطلاع در مورد مسئله تثلیث، متشبث به مثالهای سفسطه آمیزی شده‌اند، از جمله اینکه: وحدت در تثلیث (یگانگی در عین سه گانگی) را می‌توان تشبیه به «جرم خورشید» و «نور» و «حرارت» آن کرد که سه چیز هستند، و در عین حال یک حقیقت‌اند. و یا تشبیه به موجودی کرد که عکس آن در سه آئینه بیفتد، با اینکه یک موجود بیشتر نیست، سه موجود به نظر میرسند! و یا آنرا تشبیه به مثلی می‌کنند که از بیرون سه زاویه دارد، و اما اگر زوایا را از درون امتداد دهیم به یک نقطه میرسند.

با کمی دقت روشن می‌شود که این مثالها ارتباطی با مسئله مورد بحث ندارد، زیرا «جرم خورشید» مسلماً با «نور» آن دو تا است، و «نور» که امواج ما فوق قرمز است با «حرارت» که امواج ما دون قرمز است از نظر علمی کاملاً تفاوت دارند، و اگر احیاناً گفته شود که این سه چیز یک واحد شخصی هستند، مسامحه و مجازی بیش نیست.

و از آن روشنتر مثال «جسم» و «آئینه‌ها» است، زیرا عکسی که در آئینه است چیزی جز

انعکاس نور نیست، انعکاس نور مسلماً غیر از خود جسم است، بنا بر این اتحاد حقیقی و شخصی در میان آنها وجود ندارد. این مطلب خیلی ساده علم فیزیک در صنوف ابتدائیه مدرسه است که اکثر خواننده گان به آن آشنایی دارند.

در مثال مثلث، نیز مطلب همین طور است: زوایای مثلث قطعاً متعدد اند و امتداد نصف الزاویه ها و رسیدن به یک نقطه در داخل مثلث، ربطی به زوایای اصلی ندارد.

شکفت انگیز اینکه بعضی از مسیحیان شرقی با الهام از «وحدت الوجود صوفیه» خواسته اند توحید در تثلیث را با منطق «وحدت وجود» تطبیق دهند، ولی ناگفته پیداست اگر کسی عقیده وحدت وجود را بپذیرد باید همه موجودات این عالم را جزئی از ذات خدا بداند، بلکه عین او تصور کند، در این موقع سه گانگی معنای ندارد، بلکه تمام موجودات از کوچک و بزرگ، جزء یا مظهر برای او می شوند، بنا بر این تثلیث مسحیت هیچگونه ارتباطی با وحدت وجود نمی تواند داشته باشد، اگر چه در جای خود وحدت وجود صوفیه نیز ابطال شده است.

لذا نباید فریب این توضیحات عوام فریبانه ای مسیحیان را خورد، چون آنها تثلیث را حقیقی می دانند، و در عین حال پسر بودن عیسی علیه السلام را برای خدا حقیقت می دانند. باید دانست که عقیده فرزند خدا قرار دادن عیسی علیه السلام مسئله ای نیست که تنها از سوی مسلمانان برای اولین بار مورد نقد و ابطال قرار گرفته است، بلکه شاگردان نخستین مسیح علیه السلام نیز این موضوع را به شدت رد نموده اند، چنانچه «برنابا» حواری موحد در مقدمه انجیل خود می نگارد: «نشانه های زیادی را شیطان در لباس تقوا وسیله ای گمراهی برای آنها قرار داده است که در پی پخش تعلیمات بسیار کفرآمیز، شده اند. چون آنها، مسیح را پسر خدا می خوانند». و نیز در همین انجیل ذکر است که مسیح به حواریون گفت: «شما در باره ای من چه نظر دارید؟ پطرس جواب داد: تو مسیح، پسر خدا هستی. پس از شنیدن این کلام مسیح علیه السلام بر آشفست و بر پطرس خشمگین شد و او را نکوهش نموده گفت: برو و از من دور شو، زیرا تو شیطان هستی، و می خواهی با من بدی کنی».

برنابا در انجیل خود از عیسی علیه السلام روایت می‌کند که او فرمود: «من آسمانها را، و هر زنده جانی را که در زمین هست گواه می‌گردانم که از همه چیزهایی که مردم در باره ای من گفته اند - که من از بشر برتر هستم - بیزار هستم، زیرا من انسان هستم و از زنی پیدا شدم، و مورد محاکمه و پرسش الله تعالی قرار می‌گیرم»^(۱).

این اقوال را «برنابای حواری» پنجمصد سال قبل از نزول قرآن در رد عقائد باطل مسیحیان زمان خود گرد آوری نموده بود، و قرآن کریم بر آن مهر تأیید زد. چنانچه الله تعالی در قرآن کریم عقائد باطل مسیحیان را با شدت بسیار تردید می‌کند، و در رد الوهیت مسیح علیه السلام می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ
 أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۗ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۗ وَمَا
 لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ ﴿۷۲﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ۗ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ
 وَاحِدٌ ۗ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾﴾
 (المائدة: ۷۲-۷۳).

ترجمه: «بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خدا همان مسیح پسر مریم است. عیسی گفته است: ای بنی اسرائیل! خدای یگانه ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هرکس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است، و جایگاه او آتش است. و ستمکاران یار و یآوری ندارند* بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است! معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد، و اگر از آنچه می‌گویند دست نکشند به آنان عذاب دردناکی خواهد رسید».

بعد از آن الله تعالی در ادامه این آیات، ثابت می‌کند که مسیح و مادرش هیچکدام خدا نبودند، چون از لوازم الوهیت، منزّه بودن از خوردن، نوشیدن و از سائر عوارضی است که به

۱ - مراجعه شود به: الأدیان والفرق المعاصرة ص: ۵۱، ۴۹، ۵۲.

مخلوق پیش می‌شود. الله تعالی می‌فرماید:

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ ۗ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نَبِّئُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ﴾ (المائدة: ۷۵).

ترجمه: «مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود. پیش از او نیز پیغمبرانی رفته اند، و مادرش نیز زن بسیار راستکار و راستگوئی بود. هم عیسی و هم مادرش غذا می‌خوردند. بنگرید که چگونه آیات را برای آنان توضیح و تبیین میکنیم؟ دو باره بنگر که چگونه ایشان باز داشته میشوند؟!»

و راجع به ابطال تثلیث و عقیده مسیحیان که عیسی را پسر خدا می‌دانند، چنین ارشاد می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ۚ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۗ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ ۚ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ ۗ سُبْحَانَهُ ۗ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۗ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ (النساء: ۱۷۱).

ترجمه: «ای اهل کتاب، در دین خود غلو مکنید، و در باره ای خدا جز حق مگوئید، بیگمان عیسی مسیح پسر مریم، فرستاده ای خدا است و کلمه او (یعنی پدیده فرمان: کُن) است که خدا آن را به مریم رساند. او دارای روحی است که از سوی خدا به کالبدش دمیده شده است پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید، و مگوئید که (خدا) سه تا است، (ازین سخن پوچ) دست بردارید که به سود شما است. خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد. و حال آنکه از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و کافی است (که تنها) خدا مدبر باشد.»

مراد از ﴿كَلِمَتُهُ﴾ در آیت: اثر کلمه است که خداوند به آن مخلوقات را آفریده

است، و آن همان کلمه ای «کُن» می‌باشد.

و مراد از ﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است که خداوند او را فرستاد تا مریم را توسط دمی که در او دمید، به یک فرزند پاک مژده دهد.

این چنین خداوند در قرآن کریم الوهیت مسیح را باطل اعلام می‌دارد، و وجود آلهه سه گانه را نفی می‌کند، و مسیح را یک بشر رسول معرفی مینماید که او را خداوند جهت هدایت بنی اسرائیل فرستاده بود، در خاتمه آیت، بیان می‌دارد که الله ذات یگانه و از هر نوع شریک بی نیاز است، و در تدبیر آسمانها و زمین و کائنات محتاج مشوره و دستگیری احدی نیست، و او کارساز همگان است.

اتحاد و تجسد

مسیحیان در توضیح این بخش از عقیده ای خود میگویند که: «کلمه الله» که به خالقیت نیز متصف هست، در جسد بشری به صورت مسیح از مریم تولد شد. و یا به تعبیر دیگر، لاهوت الهی با ناسوت بشری از مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ تولد گردید که او همانا عیسی پسر مریم فرزند حقیقی الله می‌باشد.

ادله مسیحیان

برای اثبات عقیده ای وحدت و حلول که قضیه به دارآویخته شدن و خود را فدای گناهان بشریت ساختن، بر آن بنا نهاده شده است، به عباراتی از کتاب عهد جدید - انجیل - استدلال می‌گیرند که قرار ذیل است:

۱- در انجیل یوحنا، فصل اول، فقره ۱-۱۴ چنین نگاشته شده است: «در ازل کلمه بود، کلمه با خدا بود، و کلمه خود خدا بود، از ازل کلمه با خدا بود، و همه چیز بوسیله او هستی یافت، و بدون او چیزی آفریده نشد... پس کلمه جسم گشته به شکل انسان در میان ما ساکن گردید.»

۲- در رساله ای بولس (شاؤول) به تیموتاوس، فصل سوم، فقره ۱۶ چنین نگاشته شده است: «او به صورت انسان ظاهر شد، روح القدس حقانیتش را ثابت نمود».

۳- همچنین در رساله ای بولس به عبرانیان در فصل اول، فقره ۳ چنین ذکر شده است: «آن پسر فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست و کائنات را با کلام پر قدرت خود نگه می‌دارد، و پس از آن که آدمیان را از گناهانشان پاک گردانید، در عالم بالا در کنار راست حضرت اعلی نشست».

این بود خلاصه آنچه که مسیحیان در مورد اتحاد لاهوت با ناسوت به آن استدلال کرده‌اند.

نقد و ابطال این ادله

قبلا در مبحث نقد اناجیل، هویت انجیل یوحنا بیان گردید و از قول مسیحیان پژوهشگر توضیح به عمل آمد که انجیل یوحنا یک کتاب مزور، جعل شده و قلابی می‌باشد، و این مطلب نیز بیان شد که انجیل مذکور به هدف اثبات الوهیت مسیح علیه السلام تألیف شده است. بناءً استدلال به نصوص این انجیل ضعیف تر از تمسک به تار عنکبوت می‌باشد. و اما استدلال به کلام بولس در رساله ای تیموتاوس و عبرانیان ضعیف تر از استدلال به عبارت انجیل یوحنا می‌باشد. چون همین بولس بود که عقیده ابن الله بودن عیسی علیه السلام و الوهیت وی، و اتحاد و تجسد و بالآخره به دار آویخته شدن عیسی را بر دار (تا کفاره گناهان بشریت شود)، در عقیده مسیحیان داخل نمود.

نقد تحلیلی نظریه ای باطل اتحاد و تجسد

أ- «مسیحیان می‌گویند: کلمه ای خدا که متصف به صفت خالقیت است، به جسم تبدیل شد و به شکل انسان هر دوی آن (کلمه و ناسوت) باهم ولادت شدند که از آن به اتحاد لاهوت با ناسوت تعبیر میکنند. این استدلال عقلا ممتنع است و هر امری که عقلا ممتنع

باشد پیامبران از اخبار به آن منزّه و پاک هستند.

ب- در مورد اتحاد لاهوت با ناسوت می‌پرسیم:

اول: آیا متحد با مسیح همان ذاتی است که به صفت کلام متصف است، و یا اینکه تنها کلمه با وی متحد است؟ اگر متحد با مسیح، صفت کلام همراه با ذات باشد در این صورت، مسیح هم «پدر» است و هم «پسر» و هم «روح القدس». اقایم سه گانه نیز عبارت از مسیح می‌باشد. این رأی از دید عقل و نقل باطل است.

و اگر متحد تنها «کلمه الله» - یعنی تنها کلام بدون ذات - باشد، در آن صورت کلمه «صفت» است، و صفات را در غیر موصوف، وجود خارجی نمی‌باشد، چون صفت نه إله است، و نه خالق. در حالی که مسیح در عقیده ای مسیحیان هم إله است و هم خالق. پس در هر دو صورت قول مسیحیان باطل می‌گردد.

اما اگر بگویند: متحد با مسیح ذات موصوف با صفت است. و موصوف «پدر» است، و مسیح نزد مسیحیان «پدر» نیست بلکه «پسر» است.

و اگر بگویند: متحد تنها صفت است، در آن صورت مفارقت صفت از موصوف می‌آید، در حالیکه صفت بدون موصوف وجود نمی‌داشته باشد، بناءً صفت نه خالق است و نه رازق و نه إله است، و نه ازین موصوف می‌باشد. و مسیح به عقیده مسیحیان به همه ای این صفات متصف بوده و از طرف راست «پدر» نشسته است.

دوم: اگر ناسوت مسیح و ذاتی که با ناسوت او یکجا و متحد شد، بعد از اتحاد هم دو ذات باشند که دو جوهر هستند، پس آنرا نمی‌توان اتحاد نامید.

و اگر بعد از اتحاد به یک جوهر واحد تبدیل شده باشند، در این صورت هم انقلاب در ذات و هم انقلاب در صفت لازم می‌آید، و تحول فقط در صورتی روی می‌دهد که چیزی معدوم شود، و چیز دیگری موجود شود، و قاعده مسلمه است که هر امر قدیم واجب الوجود، هم مستحیل العدم و هم ممتنع العدم است، چون قدیم تنها در صورتی قدیم شده می‌تواند که واجب الوجود بوده باشد، یا لازم واجب الوجود باشد، زیرا آنچه لازم واجب الوجود

نباشد، آنرا قدیم گفته نمی توانیم. و چنانکه عدم واجب الوجود ممتنع است، همچنان عدم آنچه که لازم برای واجب الوجود است، آن نیز ممتنع است، چون انتفای لازم مستلزم انتفای ملزوم است. پس ثابت شد که کلام صفت خداوند است و هیچ نوع تحول و تبدل را نمی پذیرد.

سوم: اگر مسیح نفس کلمه ای الله باشد، کلمه ای الله، نه إله است و نه خالق آسمانها و زمین است، و نه آمرزنده گناهان است و نه جزا دهنده مردمان، برابر است که مراد از کلمه، صفت الله باشد، و یا مخلوق او، چون آفریدگار عالم نه علم خداوند است، و نه قدرت و حیات او. بناءً هیچ کس «یا علم الله اغفر لی و یا کلام الله ارحمینی» نمی گوید، بلکه الله را که متصف به صفات کمال است، می خواند.

اینجا ثابت می شود که مسیح، نفس کلمه نیست، بلکه جوهر قائم بنفسه است، چون کلام صفت قائم به متکلم است، منفصل از وی نیست، و اگر مسیح کلمه باشد، پس باید او «پدر» باشد، در حالیکه به عقیده مسیحیان او «پدر» نیست، بلکه «پسر» است. اینجا است که گمراهی مسیحیان از چند جهت بروز می کند:

اول: اینکه اقاییم را در سه منحصر نمودند، در حالیکه صفات خداوند در سه منحصر نیست.

دوم: اینکه مسیح را نفس کلمه قرار دادند، و حال اینکه مسیح نفس کلمه نیست، بلکه توسط کلمه آفریده شده است که همان لفظ «کن فکان» است، و مسیح را به طور خصوص بخاطری ذکر نمود که ولادت و پیدایش او به وجه معتاد نبود، چون سایر بشر از نطفه آفریده میشوند، اما مسیح از نفخ روح در مریم علیها السلام آفریده شد^(۱).

و سؤال دیگری که متوجه مسیحیان می شود اینست که:

۱- آنان معتقد اند که «کلمه ای الله» در مریم حلول نمود، و مسیح العلیه السلام از روح القدس متجسد شد، و این کلام مقتضی انتقال معانی (صفات) از محل اصلی اش به محل

۱ - مراجعه شود به: الجواب الصحیح: ۱۶۰/۲ - ۱۶۵.

دیگری می‌شود، و باید گفت که انتقال معانی محال است، چون اگر ما به انتقال معانی قایل شویم این امر مستلزم می‌شود که معانی به اجسام تبدیل شود، و صفات به موصوفات منقلب شوند، و در نزد همه عقلاء قلب حقائق از مستحیلات می‌باشد.

۲- مسیحیان به این عقیده اند که مریم از روح القدس حامله شده و از روح متجسد شد. این کلام مستلزم اینست که مسیح باید پسر روح القدس باشد نه پسر خدا، در حالیکه مسیحیان او را پسر خدا می‌گویند^(۱).

ملاحظه ای دیگری که ما از انجیل یوحنا نقل نمودیم همانا اختلاف میان نسخه فارسی و نسخه عربی آنست. زیرا در انجیل یوحنا به زبان عربی چنین آمده است: «في البدء كان الكلمة، والكلمة كان عند الله، وكان الكلمة الله» که ترجمه اش ازین قرار است: «در ابتداء کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خود خدا بود».

و چون در نص مذکور اعتراضات زیادی متوجه مسیحیان می‌شود، از آن جمله:

۱- مراد از «بدء» چیست؟ «بدء» الله و یا «بدء» کلمه عیسی است؟ و در هر دو صورت، سخن مذکور باطل می‌شود، چون در عقیده نصاری، الله و کلمه هر دو ازلی هستند.

۲- تناقض میان اول عبارت «والکلمة كان عند الله» و میان نهایت آن: «وكان الكلمة الله»، چون کلمه «عند» در ابتدای عبارت مقتضی اینست که کلمه غیر از الله باشد، و نهایت عبارت تصریح می‌کند که مراد از «کلمه» همان الله است.

بناءً مسیحیان به هنگام ترجمه انجیل به زبان فارسی اعتراضات مذکور را پیش نظر گرفته عبارت اصلی انجیل را تحریف نموده کلمه «بدء» را به «ازل» ترجمه کردند تا از اعتراضات مذکور در امان مانند. اما ترجمه ای «بدء» به ازل غلط است. چون «بدء» دلالت بر متناهی بودن و بر عدم قدم می‌کند، و اما کلمه «ازل» بر قدم دلالت می‌کند.

این خود دلیل روشن دیگری است بر اینکه انجیل‌ها تاهنوز از تحریف و تبدیل سالم

نیستند، و هر روز به خاطر رفع یک اعتراض، تغییری را در آن ایجاد میکنند. و هر کسی که دارای اندیشه و فکر دست نخورده باشد، طرح ریزی یک آئین را براساس چنین بنیاد بی اساس یک طرح ریزی احمقانه تلقی می کند، زیرا چنین کار، درست مانند کسی است که از تار عنکبوت ریسمان بیافد.

حالا که برخی از مسیحیان به تناقض مسئله اتحاد و تجسد، با عقل سلیم پی برده اند، به حرکت های عوام فریبانه دست زده میگویند: «قضیه تثلیث و قضیه اتحاد از جمله اسرار و رموز است که درک آن با عقل ممکن نیست». دینی که در آن عقل را هیچ ارزشی نیست، چگونه سبب فلاح و نجات جوامع بشری شده می تواند. از خلال نظر در کتب مسیحیان که در موضوعات دینی شان نوشته اند چنین بر می آید که گویا ایشان دروازه های قلبهای خود را به روی عقل و تفکر بسته اند، و عقل را یگانه دشمن خود تصور می کنند، در حالی که نقل صحیح با عقل صریح هیچ گاه در تعارض نمی باشد.

به دار آویخته شدن عیسی

یهود و نصاری به این عقیده اند که عیسی علیه السلام بر چوبی که به شکل چلیپا بود آویخته شده دست و پایش در آن میخ کوب شد و اعدام گردید. البته با فرق اینکه یهودیان عقیده داشتند که مسیح به سبب انحرافش از تعالیم موسی علیه السلام کافر شده است، بناءً آنان او را به دار آویختند.

اما مسیحیان به این عقیده اند که مسیح به دار آویخته شد تا بشریت را از گناهی رهائی بخشد که آدم علیه السلام مرتکب شده بود، و به سبب آن مورد غضب خدا قرار گرفت، و همان گناه به فرزندان آدم و به نسل او منتقل شد، و چون عدل خداوندی مقتضی رهائی بشریت از بند آن گناه بود، بناءً الله تعالی یگانه پسر خود - عیسی علیه السلام - را فرستاد تا در پیکر بشری ظاهر گردید و خود را فدای گناهان بشریت نموده به دار آویخته شود، و بشریت را از چنگال گناهان برهاند.

ادله مسیحیان

مسیحیان برای اثبات این عقیده خرافی خود به بخشی از عبارات اناجیل تحریف شده و به اقوال «بولس» که او را قدیس می نامند که در حقیقت عکس آن بود، استدلال میکنند:

۱- در انجیل یوحنا، فصل سوم، فقره ۱۶ چنین مذکور است: «زیرا خدا جهانیان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد هلاک نگردهد، بلکه صاحب زندگی جاویدان شود».

۲- در انجیل مرقس، فصل دهم، فقره ۴۵ چنین ذکر شده است: «چون پسر انسان نیامده است تا مخدوم شود، بلکه تا به دیگران خدمت کند، و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد».

۳- در رساله اول «بولس» به اهل «قرنت»، فصل پانزدهم، فقره ۳ ذکر شده است: «مسیح برای گناهان ما مرد و مدفون شد».

۴- در رساله دوم «بولس» به «قرنتیان» فصل پنجم، فقره ۲۱، «بولس» نگاشته است: «مسیح کاملاً بی گناه بود، ولی خدا به خاطر ما او را بی گناه شناخت، تا ما به وسیله اتحاد با او مانند خود خدا کاملاً نیک شویم».

یک مسیحی به نام قس ابراهیم لوقا می نویسد: «مسیحیت می داند برای اینکه خداوند بین عدل و رحمت خود در مورد انسان بعد از سقوط انسان در گناه، ربط دهد، طریقه فداء را خداوند تدبیر نمود، تا پسر عزیز خود را برای مرگ در صلیب به نیابت از ما انسانها به دست مرگ بسپارد، و با این ترتیب خداوند به مقتضای عدل عمل نمود و رحمت خود را در حق ما کامل گردانید، و بشر مستحق عفو و غفران پنداشته شد»^(۱).

این بود خلاصه ای آنچه که مسیحیان در باره ای عقیده ای صلب (دار آویخته شدن) عیسی علیه السلام بیان می دارند.

۱- به نقل از کتاب: مسیحیت چیست؟ ص: ۸۳

نقد نظریه صلیب

از نگاه تاریخی مسئله به دار شدن عیسی علیه السلام را در روشنی اقوالی که انجیل‌ها از عیسی علیه السلام نقل نمود اند ما اینجا بررسی نموده و ثابت می‌کنیم که به دار آویخته شدن ایشان یک موضوع کاملاً دروغ و بی اساس است که هیچگونه استناد تاریخی ندارد:

۱- هنگامیکه یهودیان فریسی می‌خواستند او را ذریعه ننگهبانی دستگیر نمایند، مسیح به آنها گفت: «فقط مدت کوتاهی با شما خواهم بود، و بعد به نزد کسی که مرا فرستاده است خواهم رفت، شما به دنبال من خواهید گشت اما مرا نخواهید یافت، و به جایی که من خواهم بود شما نمی‌توانید بیایید. پس یهودیان به یکدیگر گفتند: کجا می‌خواهد برود که ما نتوانیم او را پیدا کنیم؟ آیا می‌خواهد پیش کسانی برود که در میان یونانیان پراکنده هستند و به یونانیان تعلیم دهد؟ مقصود او ازین حرف چیست؟»^(۱).

این قول عیسی علیه السلام چنان آشکار است که هیچ عاقلی در آن شک نمی‌کند، و دلیل واضحی است بر عدم قتل عیسی علیه السلام، چون هنگامیکه یهودیان در پی قتل او شدند، خداوند او را بسوی خود قبل از وقوع حادثه بلند خواهد نمود، و همین است مطلب قول عیسی: «شما به دنبال من خواهید گشت، اما مرا نخواهید یافت...».

در موضع دیگری مسیح علیه السلام برای یهودیان اعلام می‌دارد که نبوت او حق است، و هر گونه تلاش آنها برای نابود ساختن مسیح بی هوده خواهد بود، چون الله تعالی او را به نزد خود بلند می‌کند: «عیسی به ایشان گفت: من میروم و شما بدنبال من خواهید گشت، ولی در گناهان خواهید مرد، و به جایی که من میروم نمی‌توانید بیایید. یهودیان به یکدیگر گفتند: آیا منظورش اینست که میخواهد خود را بکشد؟»

عیسی به آنان گفت: وقتی که شما پسر انسان را از زمین بلند کردید آن وقت خواهید دانست که من آنکسی هستم که از خود کاری نمی‌کنم، بلکه همانطور که پدر به من تعلیم داده است سخن می‌گویم، فرستنده من با من است، پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه

۱ - انجیل یوحنا، فصل هفتم، فقره ۳۳، ۳۴.

آنچه او را خوشنود می‌سازد به عمل آورده ام»^(۱).

ابطال نظریه صلب عیسی علیه السلام

در این مقام با یک مقارنه میان سخنان مسیح علیه السلام که همواره واضح می‌سازد: «خدا با او است»، و میان آن شخصی که هنگام به دار آویخته شدن فریاد بر کشید و گفت: «خدای من! خدای من! چرا مرا ترک کردی؟» امور ذیل واضح می‌گردد:

اول: شخصی که به دار آویخته شد، اگر او واقعا مسیح بود، چنانکه مسیحیان عقیده دارند، در این صورت آخرین سخنی که او گفته‌است: «خدای من! خدای من! چرا مرا ترک کردی؟!؟» سخنان دیگر او را تکذیب می‌کند که او می‌گفت: «خدای من با من است، و مرا هیچ گاه تنها نمی‌گذارد».

در چنین صورت این امر به میان می‌آید که مسیحی که مسیحیان به آن عقیده دارند، مسیح راستین و حقیقی و پیامبر نیست، بلکه مسیح دروغین، و ترسوئی است که همواره میان اقوالش تناقض است. و در میان سخنان پیامبر هیچگاهی تناقض نمی‌باشد. و مسیح راستین و پیامبر همان مسیحی است که ما مسلمانان به آن عقیده داریم.

دوم: ادنی‌ترین شخصی که به خاطر یک آرمان و هدف مبارزه می‌کند، در راه مبارزه اش اگر کشته هم شود، تا آخرین رمق زندگی هیچگاه اظهار یأس و حسرت نمی‌کند، در حالیکه شخص مقتول بر چوبه دار را مشاهده میکنیم که در آخرین لحظات حیات خود اظهار الم و حسرت می‌کند، و خدای خود را متهم به بی‌وفائی می‌کند. این خود دلیل واضح است بر اینکه شخص مقتول بر چوبه دار فردی دیگری بوده است، چون عیسی علیه السلام به مأموریتی که داشت یقین کامل و ناگسستنی داشت، و در شأن او چنین تصویری در اذهان راه نمی‌یابد.

۳- از آخرین سخنانی که مسیح قبل از تلاش یهود برای دستگیری اش گفته بود اینست: «ببینید ساعتی می‌آید - در واقع هم اکنون شروع شده است - که همه شما پراکنده

۱ - انجیل یوحنا، فصل هشتم، فقره: ۲۱-۲۹.

می‌شوید، و به خانه‌ها خود می‌روید، و مرا تنها می‌گذارید، با وجود این من تنها نیستم، زیرا پدر با من است... ولی شجاع باشید من بر دنیا چیره شده‌ام»^(۱).

در این عبارت انجیل می‌بینیم که مسیح علیه‌السلام بر دو چیز تأکید می‌کند:

۱- او تنها نیست بلکه «پدر» یعنی الله با او است.

۲- او بر دنیا پیروز شده است.

حالا این دو امر را به حال شخصی که به دار آویخته شد، تطبیق می‌دهیم که آیا واقعا الله با او بود؟! و آیا واقعا او بر دنیا پیروز شده بود؟ یقینا این امر در باره ای آن شخص کاملا بر عکس بود، چون او با بسیار یأس و نومیدی اعلان کرد که خدایش او را تنها گذاشته است، و دشمنانش او را مقهور و مغلوب نموده بر او پیروز شده‌اند.

اینکه ما مسلمانان عقیده داریم که شخص مصلوب عیسی نه بود بلکه کسی دیگری بود، گروهی از مسیحیان نیز به همین عقیده اند، از آن جمله «برنابا» حواری جلیل القدر است که در انجیل خود می‌نویسد: «... چون خداوند بنده ای خود را در خطر دید به فرشتگان دستور داد تا او را به عالم بالا نقل دهند، فرشتگان عیسی علیه‌السلام را به آسمان سوم منتقل ساختند... بعد از رفع عیسی علیه‌السلام یهودیان با توسل به زور وارد اطاق عیسی شدند، یاران عیسی همه در خواب بودند، خداوند شباهت عیسی را بر یهودا انداخت که تماما با عیسی مشابه گردید، و ما شاگردان عیسی در مورد یهودا گمان نمودیم که او عیسی است»^(۲).

جورج سیل مستشرق انگلیسی می‌گوید: فرقه سبرنتین و فرقه کربو کراتیون و همچنین فرقه‌های دیگری از مسیحیان متقدم بر این عقیده بودن که مسیح به دار آویخته نشده است، بلکه شخصی دیگری که شبیه عیسی بود، و از شاگردان او بود، به دار آویخته شد^(۳).

چون قصه صلیب یک افسانه مزور و ساخته و پرداخته مسیحیان است، بناءً قرآن کریم با

۱- انجیل یوحنا، فصل شانزدهم، فقره: ۳۲ - ۳۳.

۲- به نقل از محاضرات فی النصرانیة ص: ۲۳.

۳- النصرانیة والإسلام ص: ۵۶.

صراحت تمام بر آن خط بطلان میکشد، و اعلان می‌دارد:

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾﴾ (النساء: ۱۵۷-۱۵۸).

ترجمه: «و می گفتند: ما عیسی پسر مریم، پیغمبر خدا را کشتیم! در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، و لیکن کار بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره ای او اختلاف پیدا کردند (جملگی) راجع بدو در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند، و تنها به گمان سخن میگویند و یقینا او را نکشته اند. بلکه خداوند او را بسوی خود بلند کرد، و خداوند غالب و با حکمت است.»

نقد نظریه فداء

مسیحیان عقیده دارند که عیسی علیه السلام را خداوند فرستاد تا او خود را فدای گناهی سازد که ابوالبشر آدم علیه السلام مرتکب آن شده بود، و بشریت را از قید آن گناه برهاند. اما واقعیت امر اینست که طرح چنین نظریه نه تنها خلاف عقل است، بلکه با نصوص کتاب مقدس نیز مخالف است. زیرا برای نجات از گناه، نیازی به ریزاندن خون یک بی گناه نیست، بلکه صلاح، پرهیزگاری، و توبه نیز می‌تواند انسان را از شر گناهانش نجات بخشد. این موضوعی است که اناجیل نیز آنرا تأیید می‌کنند.

۱- در انجیل متی، فصل نوزدهم، فقره ۱۶-۲۱ چنین نقل شده است: «مردی جلو آمد و از عیسی پرسید: ای استاد! چه کار نیکی باید بکنم تا بتوانم حیات جاویدانی را بدست آورم؟ عیسی به او گفت: چرا در باره ای نیکی از من سؤال میکنی؟ فقط یکی نیکو است، اگر تو مایل هستی به حیات وارد شوی، اگر تو مایل هستی به حیات وارد شوی، احکام شریعت را نگاه دار. او پرسید: کدام احکام؟ عیسی در جواب گفت: قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، احترام پدر و مادر خود را نگاه دار، و همسایه ات را مانند خود دوست

بدار».

در این اقتباس به خوبی ظاهر است که عیسی عليه السلام یگانه چیزی را که معیار و مدار برای حصول حیات ابدی قرار داده است، همانا ایمان به خدا، پیروی از احکام او، بجا آوری اعمال شایسته می باشد، نه چیز دیگری.

۲- در رساله یعقوب، فصل اول، فقره ۲۷ چنین نگاشته شده است: «دیانت پاک و بی آلایش در برابر خدای پدر این است که وقتی یتیمان و بیوه زنان دچار مصیبت می شوند، به آنها توجه کنیم و خود را از فساد دنیا دور نگهداریم».

در این نص می خوانیم که یعقوب حواری بر این امر تأکید میورزد: دیانتی که مسیر ابدی انسان را معین می سازد تنها بر دو اساس استوار است: یکی ایمان به خدا، و دوم عمل صالح، و مسئله به دار آویخته شدن و ریزاندن خون بی گناه، هیچ ربطی به این دو مسئله ندارد، بلکه خلاف ایمان و خلاف عمل صالح می باشد.

بهمین اساس وقتی که حقیقت مسئله فداء از دیدگاه عقل و نقل بر جمعی مسیحیان با شعور، آشکار می گردد، ایشان این موضوع را به شدت رد می کنند.

چنانچه کوائلس شیس Coelestius یکی از دانشمندان مسیحی می گوید:

گناه آدم تنها به او ضرر رساند، و آن گناه بر بنی نوع بشر هیچ نوع تأثیری نداشت، بناءً اطفال شیر خور هنگامیکه تولد می شوند، همانند آدم می باشند قبل از اینکه او مرتکب گناه شد^(۱).

پرسشهای که به پاسخ نیاز دارد

یقیناً گمراهی حیثیت سراب بیابان بی پایان و ظلمت شب را دارد، و شخصی که در بیابان بی نام و نشان سفر کند، یگانه منزلش پرتگاه هلاکت و پریشانی می باشد، و هرگونه پرسشی از وی، جوابی جز علامه استفهام ندارد، ما هم در اینجا پرسشهایی داریم که متوجه کسانی است

۱- به نقل از: ما هی النصرانیة ص: ۹۰.

که در بیابان صلب و فداء غرق شده‌اند، مگر آنکه صراط مستقیم را انتخاب کنند، و خود را از باتلاق مسیحیت بکشانند. پرسش‌های که ما داریم قرار ذیل است:

۱- مسیحیان می‌گویند که: به دار آویخته شدن مسیح به خاطر اتمام عدل و رحمت الهی بود، پس ما از آنها می‌پرسیم: در تعذیب کردن و به دار آویختن یک انسان بی گناه چه عدل و رحمتی نهفته است؟! و

۲- مسیحیان می‌گویند که: مسیح یگانه فرزند خدا بود، پس ما از آنان می‌پرسیم که: هنگامی که مسیح - به زعم شما مسیحیان - در برابر انواع گوناگون شکنجه و اذیت قرار گرفت و بعد از آن در چوبه دار میخ کوب شد و به قتل رسید، آنگاه عطف و شفقت پدری کجا بود تا یگانه فرزند خود را نجات دهد؟! و

۳- مسیحیان عقیده دارند که اولاد آدم بسبب گناه پدر نخستین شان مورد غضب خدا قرار گرفتند. این عقیده نه تنها در هیچ شریعتی وارد نه شده است، بلکه مخالف با نصوص کتاب مقدس است. چنانچه در عهد قدیم، سفر التثیبه، فصل ۲۴، فقره ۱۶ چنین آمده است: «پدر بجای پسر کشته نمی‌شود، و پسر بجای پدر کشته نمی‌شود، بلکه هر انسان در مقابل گناهش کشته می‌شود».

در سفر حزقیال، فصل ۱۸، فقره ۲۰ چنین وارد شده است: «موت تنها نصیب نفس گنهگار است، پسر متحمل گناه پدر نیست، و همچنین پدر متحمل گناه پسر نیست، نیکی نیکوکار تنها به سود او است، و بدی بدکار تنها به ضرر او است».

۴- آیا ناگزیر بود تا پسر خدا فرود آید، و با به دار آویختن خود کفاره گناهان بشریت شود؟ آیا راهی جز این وجود نداشت؟ آیا برای الله ممکن نبود که گناهان بشریت را از راه دیگری عفو نماید؟

۵- هنگامی که «پسر الله» - به عقیده مسیحیان - خود را فدای تنها گناهی ساخت که آدم علیه السلام مرتکب آن شده بود، در باره میلیونها گناه غلیظ تر و شدید تری که انسانها بعد از آدم مرتکب شده‌اند چه می‌گویند؟ و کفاره آنها چگونه باید شود؟

۶- از زمان ارتکاب آدم گناه مذکور را تا وقت به دار آویخته شدن عیسی علیه السلام، عدل و رحمت الهی کجا بود، و یا اینکه الله تعالی (العیاذ بالله) در میان عدل و رحمت خود سرگردان بود؟

۷- توازن در میان گناه و عقاب آن، در همه شرایع آسمانی امر ملحوظ بوده است، آیا میان به دار آویخته شدن مسیح و گناهی که آدم علیه السلام مرتکب آن شد کدام نوع توازنی و همگونی وجود دارد یا خیر؟

۸- نویسنده مسیحی که اخیراً اسلام را پذیرفت، و عبد الأحد داود نام دارد می گوید: اینکه مسیحیان میگویند: این راز الهی - گناه آدم و غضب خدا بر جنس بشریت - از همه ای پیامبران گذشته پوشیده ماند تا آنکه کلیسا آنرا بعد از به دارشدن مسیح کشف نمود، خیلی شگفت‌انگیز و تعجب‌آور است.

او می‌افزاید: آنچه که او را بر ترک مسیحیت مجبور ساخت، ظهور بطلان همین مسئله بود، چون کلیسا به او دستوراتی می‌داد که عقل او آن دساتیر را نمی پذیرفت. و آن ازین قرار است:

أ- جنس بشریت به طور قطعی گناهکار و مستحق هلاکت ابدی می‌باشد.

ب- خداوند هیچ یک ازین گناهکاران را که مستحق آتش دوزخ برای ابد هستند، بدون شفیع نجات نمی‌دهد.

ت- شفاعت کننده باید خدای کامل و بشر کامل بوده باشد، و هم چنین از گناهی که آدم مرتکب شد، پاک باشد.

آنان میگویند: بهمین جهت عیسی علیه السلام تنها از مادر پیدا شد، تا گناه پدرش به او منتقل نه شود.

نویسنده در مناقشه این موضوع از مسیحیان می‌پرسد:

آیا این گناه به مسیح از طریق مادرش منتقل نه شد؟

مسیحیان در جواب گفتند: خداوند مریم را از گناه پدرش قبل از آنکه مسیح داخل رحم

او شود پاک ساخت.

نویسنده باز می‌پرسد: هنگامی که خداوند به این آسانی می‌تواند برخی از انسانها را از گناه پاک سازد، آیا نمی‌تواند که همه‌ای بشریت را به آسانی و بدون به دار آویختن عیسی علیه السلام از گناه پاک سازد؟

۹- آخرین سؤال از مسیحیان این است که آیا انبیاء و پیامبران پیشین چون: نوح، ابراهیم، موسی، داود، و سلیمان علیهم السلام به سبب گناه پدرشان نا پاک بودند؟ آیا این پیامبران نیز مورد غضب خدا قرار گرفته بودند؟ و اگر چنین بود پس چگونه الله تعالی ایشان را برای هدایت بشری برگزید؟

محاسبه مردم

مسیحیان می‌گویند که: عیسی علیه السلام بعد از آنکه به دار آویخته شد، سه روز بعد دوباره زنده شد، و سپس به آسمانها بلند شد، و در کنار راست رب نشست، و روز قیامت به محاسبه مردم خواهد پرداخت، و هر کی را مطابق اعمالش جزا خواهد داد.

در مورد محاسبه مردم، یوحنا در انجیل خود چنین نقل می‌کند: «به یقین بدانید که زمانی خواهد آمد، و در واقع آن زمان شروع شده است که مردگان صدای پسر خدا را خواهند شنید، و هر که بشنود زنده خواهد شد، زیرا همانطور که پدر منشأ حیات است، به پسر هم این قدرت را بخشیده است تا سر چشمه زندگی باشد، و به او اختیار داده است که داوری نماید، زیرا پسر انسان است»^(۱).

و همچنین بولس در رساله ای دوم خود به اهل قرنت در فصل پنجم، فقره ۱۰ چنین می‌نویسد: «زیرا همه ای ما همان طور که واقعاً هستیم باید روزی در مقابل تخت داوری مسیح بایستیم تا مطابق آنچه که با بدن خود کرده ایم چه نیک و چه بد جزا بیاییم».

۱ - انجیل یوحنا، فصل پنجم، فقره ۲۶.

نقد نظریه محاسبه

نظریه یا عقیده ای محاسبه از عقیده الوهیت مسیح متفرع شده است، پس عقیده ای مذکور بر چند وجه باطل است:

۱- قبلا ما واضح ساختیم که الوهیت مسیح برای اولین بار تحت تأثیر افکار بولس، در مجمع نیقیه به تصویب رسید، و این عقیده را دستگاه حاکمه با زور نیزه بر مردم تحمیل کرد، و از آریوس و شاگردانش می توان بحيث بارزترین تجمع مخالف با عقیده ای الوهیت مسیح، نامبرد. پس الوهیت مسیح یک امر باطل، پوچ و کاملاً بی اساس است که نه عقل آنرا تأیید می کند و نه نقل.

۲- ثبوت این عقیده فرع از ثبوت اناجیل است، و حال اناجیل را ما به تفصیل قبلا بیان داشتیم، بویژه انجیل یوحنا که بیشتر این مسائل محرف تنها در همان ذکر شده است. و انجیل یوحنا از نگاه تاریخی بی ارزش ترین اناجیل است، و حتی یکعده مسیحیان بر قلابی بودن آن نیز شهادت داده اند.

اما با رسائل بولس نمی توان چیزی را ثابت نمود. و شرح حال وی قبلا گذشت. روزنامه تائمز، شماره ۱۵ جولائی ۱۹۶۶م بعد از آنکه نصوص مربوط به عقیده ای محاسبه را ذکر نموده از آن چنین پاسخ داده است:

نصی که منسوب به عیسی علیه السلام بوده به این ترتیب است: «من هرگز به محاسبه مردم نسبت به اعمال آنها نمی پردازم، و بر علیه آن حکمی نمی کنم، ذاتی که مرا فرستاده است محاسبه و حکم از صنع خاص او است»^(۱).

۳- عقیده محاسبه از ادیان وثنی پیشین، وارد مسیحیت شده است. چون همین عقیده کشته شدن خدا و سپس زنده شدن او، و بلند شدن او به آسمان، عقیده ای مصری های پیشین در باره ای إله شان «أوزوریس» و عقیده رومی ها در باره معبودشان «رملس» و عقیده فارسی ها در باره «میترا» و عقیده برهمن ها در باره «وشنو» و عقیده ای بودائی ها در باره

۱- به نقل از کتاب: مسیحیت چیست؟ ص: ۸۷.

«بودا» می‌باشد^(۱). و مسیحیت به شدت تحت تأثیر این ادیان قرار گرفته است. به همین اساس می‌بینیم که مسائل بنیادین در مسیحیت محرف به صورت کلی از همین ادیان وثنی پیشین اقتباس شده است.



بخش پنجم: مقارنه میان مسیحیت و برخی از ادیان وثنی

مطالب این بخش:

- مقارنه بین دیانت میترا و مسیحیت
- مقارنه بین بودائیت و مسیحیت
- مقارنه بین برهمنیت
- مقارنه بین محاکمه مسیح و محاکمه بعل معبود بابلی ها

در این بخش از خلال مقارنه میان مسیحیت موجود، و ادیان وثنی دیگر، تأثر مسیحیت را از فلسفه‌هایی که قبل از آن بود و برخی از آن اندیشه‌ها باطل تا هنوز هم موجود است، واضح می‌سازیم، تا خواننده عزیز بداند که مسیحیت موجود هیچ ربطی به تعالیم اصیل عیسی صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه معجونی از آراء و افکار و نظریات بت‌پرستانه ادیان دیگر است که از ترکیب آن یک دین جدید انحرافی به وجود آمد.

چنانچه «داربر» در کتاب خود «کشمکش میان دین و علم» می‌گوید: ورود بت پرستی و شرک در نصرانیت از طریق آن‌عه مردانی صورت گرفت که به دروغ و تظاهر، و به خاطر بدست آوردن مناصب بزرگ در دولت رومانی، بدون آنکه به مسیحیت باور داشته باشند، لباس مسیحیت را برتن نمودند، همانند امپراطور «قسطنطین» که نصرانیت را بدون اینکه از ظلم و فجور خود دست بردارد، مجبوراً پذیرفت، چون این مسیحیت بود که قسطنطین را به امید اینکه تابع فرامین او شده، و در نشر تعالیم مسیحیت و نابود ساختن عقاید بت‌پرستانه رومانی همکاری خواهد نمود، او را به قدرت رسانید. در اثر همین کشمکش بود که از آمیزش بقایای مبادی مسیحیت با مبادی فلسفه‌ای وثنی، دین جدید بوجود آمد که آن مجموعه‌ای نظریات مسیحیت اصیل و عقائد بت‌پرستانه یونانی‌ها و رومانی‌ها می‌باشد^(۱).

مقارنه بین دیانت میترا و مسیحیت

دین میترا چه بود؟

دین میترا یکی از ادیانی بود که در قرن ششم قبل المیلاد در سرزمین فارس نشأت کرد، و در سال ۷۰ قبل المیلاد به روما سرایت نمود، و از آنجا در سراسر کشور روم منتشر شد، و تا شمال ایتالیا و کشور برطانیه رسید.

و هنگامیکه عقائد فعلی حالی مسیحیان را با عقائد میترا موازنه کنیم در میان هر دو نظریه

۱- به نقل از: الفکر الغربی ص: ۸۹

یک نوع تشابه کلی را مشاهده میکنیم که تفصیل آن قرار ذیل است:

مقایسه میان دین میترا و مسیحیت

عقاید مسیحیان راجع به مسیح	عقاید پیروان میترا راجع به وی
<p>۱- مسیح در غار تولد شد</p> <p>۲- مسیح به عقیده مسیحیان در ۲۵ دسمبر تولد شد</p> <p>۳- مسیح بعد از دفن از قبرش برخاست.</p> <p>۴- موت مسیح به خاطر نجات بشریت از گناه ازلی بود که آدم مرتکب شد.</p> <p>۵- مسیح بعد از بیرون شدن از قبرش به آسمان بلند شد.</p> <p>۶- شاگردان مسیح ۱۲ تن بودند.</p> <p>۷- مسیحیان نیز به نام او غوطه (غسل تعمید) می شدند.</p> <p>۸- عشاء ربانی در عقیده مسیحیان یک طعام مقدس است که حیثیت غذای روحی را برای مسیحیان دارد.</p> <p>۹- مسیح پاک کننده دلها بود</p> <p>۱۰- مسیح نجات دهنده گنهگاران است.</p> <p>۱۱- مسیح تاج زندگی است.</p> <p>۱۲- مسیح جان خود را فدای عالم ساخت.</p> <p>۱۳- مسیح در نزد «پدر» شفاعت می کند.</p>	<p>۱- میترا در غار تولد شد</p> <p>۲- میترا در ۲۵ دسمبر به دنیا آمد</p> <p>۳- میترا دفن شد، اما دو باره زنده شد، و از قبرش برخاست</p> <p>۴- موت میترا به خاطر نجات بشریت از گناهان شان صورت گرفت.</p> <p>۵- میترا بعد از زنده شدنش به آسمانها در حالی بلند شد که شاگردانش به او تضرع و عاجزی می نمودند.</p> <p>۶- شاگردان خاص میترا ۱۲ تن بودند.</p> <p>۷- پیروان میترا بنام او غوطه (غسل تعمید) می کردند.</p> <p>۸- در یاد بود میترا هر سال یک عشاء مقدس ترتیب می دادند.</p> <p>۹- میترا رمز پاکیزگی بود.</p> <p>۱۰- میترا به نام نجات دهنده از گناهان یاد می شد.</p> <p>۱۱- میترا تاج مؤمنان است.</p>

<p>۱۴- مسیح واسطه میان خدا و مردم بود.</p> <p>۱۵- مسیح آفتاب زمین است.</p>	<p>۱۲- میترا خود را ذبح نمود تا فدای گناهان بشریت باشد.</p> <p>۱۳- میترا شفیع گنهگاران بود.</p> <p>۱۴- میترا واسطه میان خدا و بشریت است.</p> <p>۱۵- میترا آفتاب زندگی است.</p>
--	--

و همین تشابه زیاد بین دو دین سبب شد که رومانی ها به سرکردگی امپراطور قسطنطین به صورت گروه گروه به دین جدید مسیحی پیوندند. لذا «جون روبرتس» بجا گفته است که: «با دخول رومانها در دین مسیحیت، دیانت میترا پایان نیافت، بلکه جامه مسیحیت را به خود پوشید»^(۱).

مقارنه میان بودائیت و مسیحیت

اقوال و عقائد مسیحیان	عقائد بودائی ها در باره بودا
<p>۱- تجسد یسوع مسیح به واسطه حلول روح القدس بر مریم صورت گرفت.</p> <p>۲- هنگامیکه مسیح از کرسی آسمانی خود فرود آمد و داخل رحم مریم شد، رحم او مانند بلور صاف و شفاف شد، و عیسی به</p>	<p>۱- تجسد بودا به واسطه حلول روح القدس بر دوشیزه «مایا» صورت گرفت.</p> <p>۲- هنگامی که بودا از کرسی ارواح فرود آمد، و داخل رحم «مایا» شد، رحم «مایا» مانند بلور شفاف و صاف شد، و</p>

۱ - مراجعه شود به: النصرانیة والإسلام ص ۹۹ - ۱۰۱، وحاضر العالم الإسلامی - عبدالله عزام - ص: ۶۱۰ / جلد دوم مجموعه الذخائر العظام.

<p>طور گل زیبایی از او پدیدار شد.</p> <p>۳- هنگام تولد عیسی ستاره ای از جهت شرق پدیدار شد که بشارتی بود بر تولد عیسی، و آن ستاره بنام ستاره ای مسیح یاد می شود.</p> <p>۴- مسیح نیز در ۲۵ کانون اول (دسمبر) تولد شد.</p> <p>۵- هنگامیکه مسیح تولد شد، فرشتگان آسمان خوشحال شدند، و در حمد این ذات مبارک ترانه سرودند، و می گفتند: بزرگی مرالله راست در بلندی ها، بر زمین سلامتی باد و بر مردمان خوشحالی باد.</p> <p>۶- دانشمندان به زیارت عیسی آمدند، و حقیقت لاهوت او را درک نمودند، و قبل از مرور یک روز بر وی، او را خدای خدایان خواندند.</p> <p>۷- به یسوع در حال طفلی هدایایی قیمت بها از قبیل طلا و خوشبو هدیه نمودند.</p> <p>۸- یسوع در حال طفلی به مادرش گفت که: او «پسر خدا» است.</p> <p>۹- ولادت مسیح مخفی صورت گرفت، چون پادشاه «هیروودوس» در تلاش قتل او بود تا پادشاهی را از وی نگیرد.</p>	<p>بودا بسان یک گل زیبا از او پدیدار شد.</p> <p>۳- هنگام مولد بودا ستاره ای در آسمان پدیدار شد که بر تولد بودا مژده می داد.</p> <p>۴- بودا در ۲۵ کانون اول (دسمبر) تولد یافت.</p> <p>۵- هنگام ولادت بودا، فرشتگان جشن خوشی گرفتند، او را حمد گفتند، و می گفتند: امروز بودا چشم به جهان گشود، تا خوشحالی و سلامتی را نصیب مردمان گرداند، و نور را در اماکن تاریک پخش کند و کوران را بصارت دهد.</p> <p>۶- دانشمندان، بودا را شناختند و حقیقت لاهوت را درک کردند، و یک روز بعد از ولادت اش مردم گرد او جمع شدند و او را خدای خدایان خواندند.</p> <p>۷- بودا که هنوز طفل بود، مردم هدایای قیمت بها را به او تقدیم نمودند.</p> <p>۸- بودا به هنگام طفلی به مادرش گفت که: او بزرگتر از همه مردمان است.</p> <p>۹- ولادت بودا مخفی صورت گرفت، چون پادشاه تصمیم قتل او را داشت، هنگامیکه به او گفتند که: بودا سلطنت</p>
--	--

<p>۱۰- هنگامیکه عیسی به دعوت آغاز کرد، شیطان ظاهر شد تا او را گمراه سازد.</p> <p>۱۱- شیطان به عیسی گفت: اگر تو مرا سجده کنی، تو را پادشاه جهان سازم.</p> <p>۱۲- عیسی سخن شیطان را نه شنید و گفت: بد بخت شوی تو ای شیطان.</p> <p>۱۳- بعد از آنکه عیسی بر شیطان پیروز شد، فرشتگان به احترام او فرود آمدند.</p> <p>۱۴- عیسی چهل شب چهل روز مسلسل روزه گرفت.</p> <p>۱۵- یحیی، عیسی را در نهر اردن و در حضور روح الله و روح القدس تعمید کرد.</p> <p>۱۶- نماز مسیحیان در صورتی پذیرفته می شود و آنها را به جنت می برد که بنام عیسی آغاز شود.</p> <p>۱۷- هنگامی که عیسی وفات شد، و دفن گردید، توسط یک قوه ای ما فوق الطبیعه، سنگی بزرگی که بر قبر او بود، دور شد و عیسی دو باره زنده گردید.</p> <p>۱۸- عیسی بعد از به پایان رساندن دعوتش به آسمانها صعود نمود.</p> <p>۱۹- عیسی بسوی زمین دوباره خواهد آمد، تا بر زمین حکومت کند، و دعوت خود را</p>	<p>را از وی خواهد گرفت.</p> <p>۱۰- وقتی بودا به دعوت آغاز کرد، شیطان «مارا» ظاهر گردید، تا او را منحرف سازد.</p> <p>۱۱- شیطان به بودا گفت: تو از دعوت منصرف شو، امپراطور جهان خواهی بود.</p> <p>۱۲- بودا به شیطان «مارا» گوش ننهاد و گفت: از من دور شو.</p> <p>۱۳- بعد از آنکه بودا بر شیطان «مارا» پیروز شد، آسمانها بروی گلباران نمودند، و فضا معطر گردید.</p> <p>۱۴- بودا زمانی زیادی روزه داشت.</p> <p>۱۵- بودا را به آب مقدس «گنگا» تعمید کردند، در اثنای تعمید او، روح الله و روح القدس هر دو حاضر بودند.</p> <p>۱۶- نماز بودائی وقتی پذیرفته می شود و باعث دخول آنها در جنت می گردد که نماز خود را بنام بودا آغاز کنند.</p> <p>۱۷- وقتی بودا فوت نمود و دفن گردید، قبر او با قوه ای ما فوق الطبیعه از هم شق گردید، و او زنده شد.</p> <p>۱۸- بعد از آنکه بودا دعوت خود را در</p>
---	--

<p>متشر سازد و زمین را از خیر و سلامتی مملوء گرداند.</p> <p>۲۰- در آخرت محاسبه مردم به عیسی سپرده می شود.</p> <p>۲۱- عیسی را اول و نهایت نیست، و او همانند «پدرش» جاویدان است.</p> <p>۲۲- عیسی نجات دهنده بشریت است، او جان خود را فدا و کفاره گناه آدم <small>علیه السلام</small> ساخت.</p> <p>۲۳- و از زمره تعلیمات عیسی به شاگردانش این بود که: اعمال نیک خود را مخفی نگهدارند، و خطایای و بدیهای خود را بر مردم آشکار کنند.</p> <p>۲۴- عیسی برای پیروان خود گفت: با دشمنان خود محبت کنید، و بر آنها نیکه شما را لعنت میکنند، برکت بفرستید، و بآنها که با شما بغض می ورزند، محبت کنید.</p> <p>۲۵- عیسی بر آنها گفت که می خواستند به دعوت او پیوندند، شرط نمود که مال خود را صدقه کنند، و فقر را ترجیح دهند، در ملکوت آسمانها داخل شوند.</p> <p>۲۶- عیسی پیروان خود را از ابتدای رسالتش به دخول در ملکوت آسمانها دعوت می داد.</p>	<p>زمین به پایان رساند، به طرف آسمانها صعود نمود.</p> <p>۱۹- بودا در آخر زمان دوباره بسوی زمین بازگشت خواهد نمود و دعوت خود را از سر می گیرد، تا زمین را پر از سعادت و نعمت سازد.</p> <p>۲۰- بعد از بعثت، محاسبه مردم به بودا سپرده می شود.</p> <p>۲۱- بودا را اول و نهایت نیست، و او جاویدان است.</p> <p>۲۲- از بودا روایت شده است که وی گفته است: من گناهان بشریت را متحمل شدم، تا آنها به سعادت برسند.</p> <p>۲۳- بودا گفت: اعمال نیک خود را پنهان کن و بدی های را که مرتکب آن شده ای بر مردم آشکار کن.</p> <p>۲۴- بودا پیروان خود را وصیت نمود تا با مردم با شفقت و محبت روبرو شوند، حتی با دشمنان خود.</p> <p>۲۵- بودا به پیروان خود نصیحت کرد تا دنیا را کنار بگذارند، و از ثروت خود چشم ببوشند، و فقر را ترجیح دهند تا در دعوت وی پذیرفته شود.</p>
---	---

<p>۲۷- از عیسی روایت است که او گفت: بهتر اینست که انسان هیچ زنی را لمس نکند.</p> <p>۲۸- عیسی گفته است: ازدواج در صورت خوف زنا جائز است، و ازدواج بهتر از سوختن در آتش است.</p> <p>۲۹- یگانه پسر خدا، کلمه‌ای که در نتیجه التقای روح القدس با مریم، در مسیح متجسد شد. و به دار آویخته شد تا کفاره گناهی شود که آدم در ازل مرتکب آن شده بود، و آن گناه به اولاد او نسل در نسل منتقل شد، تا اینکه با قتل مسیح در چوبه دار، بشریت را از آن گناه ازلی نجات داد.</p>	<p>۲۶- هدف برتر بودا این بود تا فلسفه‌ای بودیزم را به ملکوت آسمانها بلند سازد.</p> <p>۲۷- بودا به عدم زواج تأکید می‌ورزید، و او زواج را به سوختن در آتش تشبیه می‌داد.</p> <p>۲۸- بودا ازدواج را تنها در صورت خوف از زنا جائز می‌شمرد.</p> <p>۲۹- بودا یگانه فرزند خدا بود، او در ناسوت متجسد شد و خود را قربانی نمود تا بشریت را از گناهانش نجات دهد، به این اساس او را نجات دهنده و مسیح، و پسر خدا گفته می‌شود.</p>
--	---

مقارنه میان برهمنیت و مسیحیت

عقائد مسیحیان در باره مسیح	عقائد هندو ها در باره کرشنا
<p>۱- یسوع مسیح ناجی بشریت، فداء کننده خود، شبان نیکوکار، واسطه میان خالق و مخلوق، پسر خدا، اقنوم دوم از ثالوث مقدس که عبارت است از پدر، پسر، و</p>	<p>۱- کرشنا یعنی نجات دهنده، فداء کننده خود، چوپان نیکوکار، واسطه میان خالق و مخلوق، پسر خدا، اقنوم دوم ثالوث مقدس که عبارت از پدر، پسر و روح</p>

<p>روح القدس.</p> <p>۲- یسوع از مریم دوشیزه که بنا بر طهارت و پاکدامنی‌اش، خداوند او را مادر فرزند خود انتخاب نمود، پیدا شد.</p> <p>۳- فرشته بر مریم داخل شد و گفت: سلامتی باد بر تو ای آنکه مورد نعمت خدا قرار گرفته‌ای، پروردگار با تو است.</p> <p>۴- هنگامی که مسیح تولد شد ستاره‌ او در جهت مشرق در آسمان پدیدار شد، و مردم محل ولادت او را دانستند.</p> <p>۵- هنگام ولادت مسیح، فرشتگان اظهار خوشی و سرور نمودند، و از ابرها آوازه‌های خوش شنیده شد.</p> <p>۶- عیسی از سلاله پادشاهان یهود بود، اما او در حالت فقر و بیچارگی در غاری در فلسطین متولد شد.</p> <p>۷- هنگامی که عیسی تولد شد، نور بزرگی غار را روشن ساخت و درخشش آن چشم‌های قابله و چشمان یوسف نجار را که نامزد مریم بود خیره ساخت.</p> <p>۸- یسوع مسیح در حالی که طفل بود به مادرش گفت: من یسوع پسر خدا هستم، و چنانکه که جبرئیل فرستاده پدر به تو خبر</p>	<p>القدس است.</p> <p>۲- کرشنا از «دیفاکی» دوشیزه که بنا بر پاکی و پاکدامنی‌اش خداوند او را مادر برای پسر خود انتخاب نموده بود، تولد شد.</p> <p>۳- فرشتگان تمجید «دیفاکی» مادر کرشنا پسر خدا را بیان نمودند و گفتند: کائنات را سزد که به فرزند این زن پاکدامن افتخار کنند.</p> <p>۴- مردم با ظهور ستاره ای در آسمان از ولادت «کرشنا» آگاه شدند.</p> <p>۵- به هنگام ولادت «کرشنا» زمین تسبیح گفت، و مهتاب با نور خود آنرا روشن ساخت، و ارواح زمزمه می‌نمودند، فرشتگان آسمان اظهار خوشی و سرور می‌نمودند، و ابرها به نغمه سرائی پرداختند.</p> <p>۶- کرشنا از سلاله پادشاهان بود، اما او در حالت فقر و بیچارگی در غاری متولد شد.</p> <p>۷- هنگامی که کرشنا تولد شد، نور بزرگی غار را روشن ساخت، و چهره «دیفاکی» مادر کرشنا می‌درخشید.</p>
---	---

<p>داد، آمده‌ام تا جهان را نجات دهم.</p> <p>۹- شبانان، یسوع را شناختند و او را سجده کردند.</p> <p>۱۰- مردم به یسوع مسیح ایمان آوردند.</p> <p>۱۱- هنگامی که یسوع در بیت اللحم در عهد حکومت هیروُدوس پیدا شد، گروهی از مجوسیان از مشرق به اورشلیم (بیت المقدس) آمدند که می گفتند: کجا است همان طفل نوزادی که پادشاه یهود است.</p> <p>۱۲- «پدر» سرچشمه است و «پسر» همان کلمه‌ای است که در مسیح متجسد گردید، و اعدام مسیح بر چوبه دار بخاطر تکفیر از گناهی ازلی بود که آدم بعد از خوردن از شجره ممنوعه، مرتکب آن شده بود و گناه آدم به اولاد او نسل در نسل انتقال یافت، تا آنکه مسیح با قربانی نمودن خود، بشریت را از آن گناه نجات داد.</p> <p>و اقنوم سوم در ضمن ثالوث إله وجود دارد که روح القدس یاد می‌شود.</p>	<p>۸- بعد از ولادت مادرش، «دیفاکی» از انجام بد فرزندش میگریست، آنگاه کرشنا با وی سخن گفت و او را تسلی داد.</p> <p>۹- و گاو دانست که کرشنا «إله» است، بناءً او را سجده کرد.</p> <p>۱۰- مردم به کرشنا ایمان آوردند، و به لاهوت وی اعتراف نمودند، و تحائف از چوب صندل و خوشبو به او تقدیم کردند.</p> <p>۱۱- و پیامبر هندوها به نام «نارد» از ولادت طفل الهی «کرشنا» آگاه شد و به زیارت او شتافت، و از فحص و تحقیق در ستاره‌ها برای او واضح شد که این مولود الهی است که پرستش می‌شود.</p> <p>۱۲- کرشنا از خدا (برهما) که قبل از همه موجودات بود، و عالم را آفرید و خود را خالق نام نهاد، سرچشمه گرفت و کرشنا با تقدیم خود به صلیب، خود را فدای بشریت نمود و آنها را نجات داد. و إله دیگری نیز از براهما سرچشمه گرفت که «شیوا» یاد می‌شود، و او</p>
--	--

	<p>مسئولیت خراب و فزای جهان را به دوش دارد.</p> <p>یعنی آلهه هندوها نیز سه اند:</p> <p>۱- براهما «پدر» و اقنوم اول</p> <p>۲- کرشنا «پسر» و اقنوم دوم</p> <p>۳- شیوا اقنوم سوم.</p>
--	--

مقارنه میان محاکمه مسیح و «بعل» معبود بابلیان

مذهب بابلی‌ها یکی از ادیانی است که مسیحیت داستان محاکمه مسیح و سپس به دار آویخته شدن او را از همین دین اخذ نموده است.

بابلی‌ها قرن‌ها قبل از میلاد مسیح، سرگذشت غم‌انگیز معبود شان «بعل» را هر سال به شکل تمثیلی به نمایش می‌گذاشتند، و این واقعه را کشف دو لوحه ای سنگی در اوایل همین قرن که در آن قصه محاکمه بعل و انجام وی درج است، تأیید می‌کند. و قدامت این دو لوحه به قرن ۹ قبل‌المیلاد برمی‌گردد.

هنگامیکه بختنصر بر فلسطین حمله نمود و جمعی از یهودیان را با خود اسیر گرفت و به بابل برد، این عده از یهودیان اسیر، داستان تمثیلی محاکمه بعل را که در آغاز بهار هر سال براه انداخته می‌شد، مشاهده نمودند. و پس از مدت زمانی که یهودیان آزاد شدند، و دوباره به سرزمین فلسطین در حالتی برگشتند که از افکار و آداب بابلی متأثر شده بودند، و داستان محاکمه بعل در اذهان شان به صورت زنده باقی مانده بود، و فرهنگ بابلیان جزء از زندگی روز مره آن عده یهودیان گردیده بود. انعکاس این تأثیر را از مقارنه میان محاکمه بعل و قصه ای محاکمه ای مسیح به خوبی میتوان دریافت، بلکه به یقین میتوان گفت که: داستان به دار

آویخته شدن مسیح چنانکه اناجیل بیان می‌دارد، بعینه قصه ای «بعل» خدای بابلیان است. و چیزی که تغییر یافته است تنها نام بعل است که جای آنرا نام مسیح گرفته است. و حال می‌پردازیم به مقارنه میان محاکمه هردو: بعل خدای بابلیان، و مسیح خدای مسیحیان.

محاکمه مسیح معبود مسیحیان	محاکمه بعل معبود بابلیان
۱- عیسی را به اسارت گرفتند.	۱- بعل را به اسارت گرفتند.
۲- محاکمه عیسی علنی صورت گرفت.	۲- محاکمه بعل علنی صورت گرفت.
۳- بعد از محاکمه، عیسی مورد شکنجه قرار گرفت.	۳- بعد از محاکمه، بعل را مجروح ساختند.
۴- عیسی را به خاطر آویختن بر دار بر سر کوهی بردند.	۴- بعل را برای تنفیذ حکم بر سر کوه بردند.
۵- شخصی بنام «باراباس» به جرم قتل نیز با عیسی محکوم به اعدام بود، و «بیلاطس» حاکم رومانی پیشنهاد کرد تا از عیسی عفو به عمل آید، اما یهودیان مطالبه عفو باراباس و اعدام عیسی را نمودند.	۵- شخص گنهگار دیگری هم با بعل محکوم به اعدام بود، و عادت آنها این بود که هر سال از یک شخص محکوم به اعدام، عفو به عمل آید، لذا مطالبه نمودند تا بعل اعدام شود، و از مجرم دیگر عفو صورت گیرد.
۶- بعد از عملی شدن حکم اعدام بر عیسی، زمین تکان خورد، و آسمان را ابر پوشاند.	۶- بعد از عملی شدن حکم اعدام بر بعل، جهان را تاریکی فرا گرفت، و رعد شنیده شد، و مردم در اضطراب شدند.
۷- نگهبانان، قبر عیسی را مراقبت نمودند تا پیروان وی جسدش را سرقت نکنند.	۷- بر قبر بعل نگهبانان مقرر نمودند تا پیروان او جسد او را نه دزدند.
۸- مریم مجدلیه و مریم دیگری بر قبر	۸- زنان به اطراف قبر او نشستند و گریه

عیسی نشستند و بروی گریستند.	کردند.
۹- عیسی روز یکشنبه، بدایت فصل بهار، از قبرش برخاست به آسمان صعود کرد ^(۱) .	۹- در بدایت فصل بهار بعل دو باره زنده شد، و به آسمان صعود کرد.

و همین تشابه کلی میان مسیحیت و ادیان وثنی دیگر سبب شد، تا دانشمندان مسیحی خود به نقد مسیحیت پردازند. چنانچه «ویل دیورانت» در کتابش به نام «قیصر و مسیح» چنین می‌نگارد:

«مسیحیت نه تنها بر بت پرستی خاتمه نداد، بلکه خود در پای آن سقوط کرد، و عقلانیت متمدن یونانی در لاهوت و رسومات کلیسا یکبار دیگر زنده شد.. و نظریات ثالوث مقدس، و ابدیت ثواب و عقاب، و بقای انسان در میان یکی ازان دو، همچنین پرستش مادر طفل، و اتصال صوفی - راهب - به خداوند که موجد فلسفه ای افلاطونی جدید، و لآدریه، و مسخ کننده تعالیم اصیل مسیحیت بود، این همه از فلسفه مصری ها وارد مسیحیت گردید. خلاصه اینکه مسیحیت آخرین دین بزرگی بود که جهان وثنی پیشین آنرا احداث کرد»^(۲).

آری یقیناً مسیحیت حاضر جز یکعه رسومات و عقاید خرافی و باطل که از ادیان دیگر گرفته شده است، چیزی بیش نیست، و خواننده با یک نظر گذرای مقایسوی میان اسلام و مسیحیت میتواند به خوبی ها، و حقیقت گوئی های اسلام پی برد، و در برابر اسلام، این نعمت بزرگی که خداوند به بندهایش ارزانی داشته است شکر او را بجای آورد.

۱- مراجعه شود به: النصرانیة والإسلام ص: ۱۰۹، ۱۱۰. و کتاب: حاضر العالم الإسلامی - دكتور عبدالله

عزام - ص: ۶۱۴/ مجلد سوم الذخایر العظام.

۲- به نقل از کتاب: النصرانیة والإسلام ص: ۹۳

خاتمه

در فصول گذشته توضیح گردید که مسیحیت فاقد همه ای مقوماتی است که یک دین آسمانی باید واجد آن باشد، بویژه اینکه ادعای جهانی بودن را داشته باشد:

۱- چون هر دو دین پیش از اسلام، یعنی یهودیت و نصرانیت رسالت شان جهانی نبود، و موسی و عیسی علیه السلام پیامبرانی بودند که فقط برای بنی اسرائیل فرستاده شده بودند. عیسی علیه السلام خود به صراحت بیان داشته است که او به سوی گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل فرستاده شده است.

۲- یهودیت، بیشتر گرایش مادی دارد، و مسیحیت بیشتر گرایش روحی دارد، لذا جهان نیاز به دینی داشت که جانب روحی و مادی هر دو را در نظر بگیرد.

۳- دین جهانی باید برنامه ای همه گیر از جانب الله داشته باشد، که از هر نوع تحریف و تبدیل سالم باشد، و هر دو: یهودیت و نصرانیت فاقد چنین برنامه اند.

۴- دین جهانی باید از هرگونه تحریف و تبدیل سالم بوده باشد، و اما یهودیت و نصرانیت در هر خم و پیچ تاریخ دستخوش تحریف و تبدیل زیادی شده اند.

۵- تعالیم دین جهانی باید در تعارض با عقل سلیم نباشد، اما در مسیحیت موارد زیادی هست که در آن شیر، سیاه معرفی شده است.

دین جهانی باید دچار توهم پرستی و خیال بافی و خیال پردازی نگردیده باشد، ولی یهودیت و مسیحیت هر دو سر تا پا مجموعه ای از توهمات و گمان های بی اساس، و کرباسی است که تار و پودش را خیال پردازی کشیش های شکم پرست تشکیل می دهد. و یگانه دینی که واجد همه ویژگیها و ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و همه خوبیهای فراگیر باشد تنها اسلام عزیز است، و آن بنا بر چندین وجه:

۱- عمومیت رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر گرامی اسلام هیچگه نگفته است که او تنها پیامبر عرب است، بلکه او همواره با الفاظ بسیار روشن بیان داشته است که رسالت

او برای نجات کافه بشریت است. چنانچه ایشان فرموده اند: «وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً»^(۱). «هر پیامبر تنها بسوی قومش مبعوث می شد، و من به سوی همه بشریت فرستاده شده ام».

در مقام دیگری فرموده اند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^(۲). یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، هر که از این امت به رسالت من آگاه شود - چه یهودی باشد و یا نصرانی - سپس او در حالتی بمیرد که به رسالت من ایمان ندارد، او از دوزخیان خواهد بود».

خدواند متعالی در مورد جهانی بودن رسالت محمد ﷺ فرموده است:

﴿قُلْ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأَتَمِّي الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (الأعراف: ۱۵۸).

ترجمه: «ای پیغمبر بگو: من فرستاده ای خدا به سوی جملگی شما هستم، خدائی که آسمانها و زمین از آن او است، جز او معبودی نیست، او است که می میراند و زنده می گرداند، پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیغمبر امی که ایمان به خدا و به سخنهایش دارد، از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

در موضع دیگری می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (سبأ: ۲۸).

ترجمه: «ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده ایم تا مژده رسان و بیم دهنده باشی، و

۱ - بخاری و مسلم روایت کرده اند.

۲ - امام مسلم روایت کرده است.

لیکن اکثر مردم بی خبر اند.»

در جای دیگری خداوند اهل کتاب را دعوت می‌دهد تا رسالت او را بپذیرند:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (المائدة: ۱۹).

ترجمه: «ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیغمبران بوده است، بیان می‌کند، تا اینکه نگوئید: مژده دهنده و بیم دهنده ای به سوی ما نیامده است (هم اینک پیغمبر) مژده دهنده و بیم دهنده ای به سوی شما آمده است، و خداوند بر همه چیز توانا است.»

این چنین در قرآن آیات زیادی وجود دارد که بر جهانی بودن رسالت محمد ﷺ دلالت می‌کند، و این یکی از ویژگیهایی است که ادیان دیگر فاقد آن بوده است.

۱- قرآن برمانه جاویدانی زندگی، و کتابی است که هر حرفش نوید بهار می‌دهد، همیشه شاداب و تازه است، تکرار آن دلها را زندگی می‌بخشد، و به ارواح سکون و آرامش می‌دهد، آری چرا چنین نباشد و خداوند می‌فرماید:

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر: ۹).

ترجمه: «ما خود قرآن را فرستاده ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم.»
و می‌فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِن خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّن حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصلت: ۴۲).

ترجمه: «هیچگونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. (چرا که) قرآن فرو فرستاده ذات با حکمت و ستوده شده است.»

مقایسه میان قرآن و تورات و انجیل مانند مقایسه میان آفتاب و سیارات بی نور است و یا مانند مقایسه میان نور ظلمت است، زیرا تورات و انجیل موجود با آنکه کتابهای آسمانی که بر موسی و عیسی ﷺ نازل شده بودند، نیستند، با وجود آن این دو کتاب همواره مورد

تحریف و تبدیل اند.

اما قرآن کریم کتابی است که از آغاز وحی و تا این دم و بل تا روز رستاخیز از هر گونه تغییر، تحریف، و تبدیل، کمی و یا فزونی همواره محفوظ بوده و می‌باشد و خواهد بود. و اینکه تا این لحظه در قرآن حتی در یک حرفش کدام تغییر و تبدیلی نیامده است، حقیقتی است که یهودیان و مسیحیان نیز به آن معترف اند.

«هیری» یکی از مستشرقین می‌گوید: «در میان کتابهای قدیمی، قرآن تنها کتابی است که از هر گونه کمی و فزونی محفوظ مانده است».

«من پول» دانشمند دیگری می‌گوید: «بزرگترین امتیاز قرآن اینست که در اصالت آن هیچ نوع شبهه راه نیافته است. و در باره هر حرفی که ما امروز در قرآن میخوانیم به وثوق کامل گفته می‌توانیم که با وجود گذشت سیزده قرن، هیچ نوع تغییری را نپذیرفته است».

«سر ولیم» در کتابش «زندگی محمد» می‌نویسد: «قرآن یگانه کتابی است در جهان که طی یکهزار و دو صد سال هنوز هم عبارات او از هر نوع تحریف محفوظ مانده است»^(۱).

آری قرآن کتابی است که جواب ده مشکلات بشری در هر عصر می‌باشد، تغییر زمان و تمدن هیچ نوع تغییری را در صدق آن وارد نمی‌کند، بلکه بر عکس اگر جهان هر چه رو به تمدن شود، صداقت قرآن بر مردم بیشتر هویدا می‌گردد.

و چه بسا دانشمندان مسیحی بودند که مطالعه قرآن دروازه ای هدایت را به روی شان گشود، از آن جمله هم یکی دانشمند فرانسوی «موریس بوکای» است که بعد از مطالعه عمیق قرآن، تصدیق کرد که قرآن از صنع بشر نیست، و همین امر سبب شد که وی اسلام را از دل و جان بپذیرد. او پیش از آنکه به اسلام گراید، در مورد قرآن بعد از مقایسه میان آیات قرآن و علم جدید چنین می‌گوید: «وحی قرآنی که پس از دو وحی پیش از آن آمده نه تنها از تناقضات در حکایات که علامت تحریرهای انسانی مختلف اناجیل است، مبرا می‌باشد، بلکه برای کسی که به بررسی آن با کمال واقع بینی در پرتو دانش اقدام کند، خصلت خاص

۱ - به نقل از: مناظره بین الإسلام والنصرانیة ص: ۳۰۰.

خود را که عبارت از توافق کامل با داده های علمی جدید است عرضه می دارد...». او می افزاید: «نظر به وضع معلومات در عصر محمد ﷺ نمیتوان انگاشت که بسیاری از مطالب قرآن که جنبه علمی دارند مصنوع بشری بوده باشند، به همین جهت کاملاً به حق است که نه تنها قرآن را باید به عنوان یک وحی تلقی کرد، بلکه به علت تضمین اصالتی که عرضه می دارد، و وجود مطالب علمی که با بررسی در عصر ما از آنها شده، آدمی را به مبارزه با این نظر که قرآن تقریر بشری باشد، فرا میخواند، و این به وحی قرآنی مقام کاملاً جدائی را می دهد»^(۱).

۳- برتری دیگر اسلام اینست که در آن نه توهم پرستی وجود دارد و نه خرافات، و اسلام به عقل و فکر و نظر اهمیتی زیادی و ارزش بزرگی قائل است، هر انسانی که قرآن را تلاوت کند، می داند که در قرآن در اماکن زیادی به تفکر و تعقل امر شده است.

اسلام از هر گونه تناقض و تضادهائی که مسیحیت و ادیان دیگر گرفتار آن هستند، مبرا و پاک است. تثلیث مسیحی و بودیسم و هندویسم، و ثنویت مجوسی را به اسلام راهی نیست، اسلام بنیاد خود را تنها و تنها بر توحید نهاده است:

۱- توحید در ذات. یعنی خداوند ذات واحد و لاشریک است، نه اقنوم دارد، و نه پدر است و نه پسر، و نه به کسی نیازی دارد.

۲- توحید در اسماء و صفات. یعنی الله تعالی ذات بی مثال است، هیچ کس و هیچ چیز، جزئی ترین شباهتی به او ندارد، او ذاتی است که خود را چنین معرفی نموده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۚ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱).

۳- توحید در عبادت. به این معنا که خداوند مخلوقات را عبث نیافریده است، بل برای آن هدف و غایتی مقرر داشته است که همانا تنها عبادت او تعالی است. و به هیچ صورت نمی پسندد که کسی دیگری شریک او در عبادات باشد، چون اگر ذات دیگری سزاوار و

۱ - مقایسه ای میان تورات، انجیل، و قرآن - موریس بوکای - ص: ۳۳۷، ۳۳۸.

شایسته عبادت باشد، تعدد خدایان لازم می‌آید، و تعدد آله محال است. چنانچه الله تعالی می‌فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءِاهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (الأنبياء: ۲۲). ترجمه: «اگر در آسمانها و زمین، غیر از الله، معبودها و خدایانی می‌بودند قطعا آسمانها و زمین تباہ می‌گردید، پس برتر و پاک است الله پروردگار عرش از آن چیزهایی که (بدو نسبت می‌دهند و) و بر زبان میرانند».

و می‌فرماید:

﴿مَا آتَخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ (مؤمنون: ۹۱).

ترجمه: «الله نه فرزندی برای خود گرفته است و نه خدائی با او (انباز) بوده است، چرا که اگر خدائی با او می‌بود، هر خدائی به آفریدگان خود می‌پرداخت و هریک از خدایان بر دیگری برتری و چیرگی می‌جست، خدا والاتر از آن چیزها است که ایشان بدانها او را وصف می‌کنند».

و می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ ءِاهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَآتَغَوُا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا﴾ (الإسراء: ۴۲). ترجمه: «بگو: اگر با خداوند آن چنان که می‌پندارید، خدایانی بودند، در این صورت قطعا در صدد برمیآمدند که بر (خداوند) صاحب عرش چیره شوند».

توحید که اساس و بنیاد اسلام است، به انسان پیام حریت و آزادی می‌دهد. انسان را از بند انسان، اسارت فرهنگی، از اباحت و بی بندوباری جنسی و از انواع رذائل آزاد می‌سازد. و توحید که عالی‌ترین رکن اسلام است، اساس و بنیادش بر رابطه مستقیم انسان و پروردگار نهاده شده است، یک مسلمان در نیایش و مناجاتش با پروردگار به وساطت کشیش و پاپ نیازی ندارد، و در هر لحظه می‌تواند به پروردگار خود روی آورد.

«روم لاندو» یکی از دانشمندان غربی می‌گوید: «ایمان به الله، معارف اسلامی را از هر نوع دوپارچگی دینی و عقلی دور نگاه داشته است، و نظریه توحید در اسلام یگانه فارق دقیق و روشن میان اسلام و ده‌ها دین و مذهب و عقائد دیگر است، و بر اساس همین توحید، اسلام هر گونه تعدد آلهه و بت پرستی و دوگانگی را مردود شمرد، و بر اساس توحید بود که مسلمانان رأی ارسطو را در باره ای‌الله و فلسفه‌ای هلینی، و فلسفه‌ها غنوصی را که قائل به اتحاد و حلول بود، رد نمودند، چون «إله» اسلام اله همه بشریت است. و نوازش و مهربانی‌های بی‌پایان او و رحمت واسع او همه امت‌ها و اقوام را فرا می‌گیرد. او مانند خدای بنی اسرائیل نیست که طائفه خود را بر همه طوائف و اقوام برتری دهد، و محققین منصف بر حقیقتی که هیچ نوع شکی در آن وجود ندارد، اتفاق نموده‌اند: «توحید همان بنیادی است که مصدر پیروزی محمد بوده است»^(۱).

آری اسلام دین توحید و یکتا پرستی است، و دینی است که نقل و عقل هر دو را در خود جمع نموده است، و هیچگونه موضوعی که با عقل صریح مخالف و مناقض باشد، در آن وجود ندارد.

در مسیحیت می‌بینیم هنگامی که مسیح - به عقیده ای مسیحیان - به دار آویخته می‌شود، می‌گویند که: «آسمان تاریک شد، و قبرها شق شد، و زمین تکان خورد». در حالی که تغییرات در مظاهر کونی به موت و حیات کسی هیچگونه ربطی ندارد، و ربط دادن تغییرات در مظاهر کونی با زندگی و عدم زندگی شخص جز حماقت چیزی دیگری نیست، به همین اساس اسلام از روز اول علاج چنین عقائد فاسد را نمود، و ریشه‌های آنرا از اذهان مردم زدود. هنگامی که ابراهیم پسر محمد ﷺ وفات کرد، تصادفا در همان روز کسوف (آفتاب گرفتگی) رخ داد، مردم در میان خود زمزمه نمودند که کسوف آفتاب به خاطر وفات ابراهیم، رخ داده است. اما هنگامی که پیامبر ﷺ ازین قصه خبر شد بر منبر مسجد بلند شده و به مردم خطاب نموده گفت: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ

۱ - به نقل از: النصرانية والإسلام ص: ۲۱۶

أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ»^(۱). یعنی: «آفتاب و مهتاب دو نشانه از نشانه های خداوندی است که کسوف آن دو ربطی به موت و یا زندگی کسی ندارد».

از همین جهت است که «ولتر» یکی از دانشمندان غربی چنین می گوید: «از میان تمام ادیان موجود تنها دین اسلام است که به نظر، دین خدائی میرسد... دینی که محمد آورد بی شک از مسیحیت بهتر بود، زیرا در آئین او هرگز یک مرد یهودی را خدا ندانستند، و یک زن یهودی را مادر خدا نپنداشتند. یهودیان دیگر را مورد نفرت و کینه خویش قرار ندادند، در آئین او هرگز به کفر جنون آمیز مسیحیان دچار نگشتند، و یک خدا را سه خدا ندانستند، در آئین او هرگز خدای خود را در عشای ربانی به زیر دندانها خرد نکردند، و پروردگار خویش را بمستراح باز نگردانیدند، ایمان به خدا تنها اصل اساسی آئین محمد بود»^(۲).

۴- از برتری های اسلام اینست که با وجود گذشت چهارده قرن، مسائل تشریحی تفصیلی آن که به زبان رسول الله ﷺ بیان شده است، بدون هیچ نوع تحریف و تبدیل و تغییر، در صورت مجموعه های حدیثی که به اسناد سالم از رسول الله ﷺ روایت شده اند، سالم و محفوظ بوده و به همان تازگی و شادابی هنوز باقی است. و این به ذات خود امتیاز بزرگی است که جز اسلام در هیچ دین دیگری وجود ندارد. در مسیحیت قدیمی ترین نسخه های انجیل به قرن چهارم و پنجم میلادی برمی گردد، اما هر کتاب از ذخیره های حدیثی تا هنوز نسخه های قلمی آن که به دست مؤلفان شان به رشته تحریر در آمده است، موجود و محفوظ است.

۵- از برتری های اسلام اینست که با فطرت بشری مطابقت تام دارد. زیرا اسلام نه رهبانیت مسیحی را می پذیرد، و نه می پسندد که انسان اسیر و غرق شهوات و لذتهای جسمانی شود. چنانچه که امت محمدی ﷺ امت وسط است هم چنین دین اسلام دین وسط است، نه در آن افراط است و نه تفریط، و در هر بخشی از بخشهای زندگی راه وسط را

۱ - بخاری و مسلم روایت کرده اند.

۲ - به نقل از: آشنای با مکتب وحی مسیحیت ص: ۷۱-۷۲.

انتخاب نموده است، در عین حالی که اسلام به تصفیه روح اهتمام می‌ورزد، خواسته های بدن را نیز نادیده نگرفته است، و از رهبانیتی که مسیحیت را به منجلاب فساد کشانید، شدیداً منع می‌کند.

در حدیثی بیان شده است که: گروهی از یاران پیامبر ﷺ از ازواج مطهرات در مورد اعمالی که رسول الله ﷺ در خانه انجام می‌داد، پرسیدند، پس از شنیدن جواب در مورد عمل رسول الله ﷺ، یکی از ایشان گفت: من ازدواج نمی‌کنم، و دیگری گفت: من گوشت را نمی‌خورم، و سومی گفت: من بر فراش خود نمی‌خوابم. اما هنگامی که پیامبر ﷺ از سخنان آن گروه آگاه شد، بر منبر مبارکش بلند شد، و خدا را حمد و ثناء گفت، و بعد از آن فرمود: «چيست حال کسانی که چنین و چنان گفتند (اشاره به تصمیم آن گروه بود) ولی من نماز می‌گزارم، و می‌خوابم، گاهی روزه می‌گیرم و گاهی افطار می‌کنم، و با زنان ازدواج می‌کنم. و هر که از روش من روی گرداند، پس او از یاران من نیست»^(۱).

۶- چون اسلام هم دین است و هم دولت، بناءً همه بخشهای زندگی را فرا گرفته است، چه احوال شخصی باشد و یا مسائل اجتماعی، امور سیاسی و دولت داری باشد و یا امور معاشی و اقتصادی، به این اساس اسلام با شعار مسیحیت که می‌گوید: «کار قیصر را به قیصر واگذار» مخالف است. زیرا مطلب این شعار اینست که در امور دولت و حکومت باید دین مداخله نداشته باشد. اسلام از اساس با این نظر مخالف است. از نقطه نظر اسلامی هنگامی که دولت به انحراف رود، امت مسئولیت دارد که به اصلاح آن بکوشد، و در حدیث: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ»^(۲). یعنی: «دین عبارت از خیر خواهی است» اشاره به همین امر شده است.

زن که نصف مجتمع را تشکیل می‌دهد، اسلام حقوق او را نادیده نگرفته است، بلکه راجع به مراعات حقوق زن در اسلام تأکید زیادی شده است. یکی از نصائحی که پیامبر خدا ﷺ در حجة الوداع، و به هنگام وفاتش نمود، همان توجه به حقوق زنان بود. ایشان

۱ - صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب استحباب النکاح، شماره حدیث: ۱۴۰۱.

۲ - بخاری و مسلم روایت کرده اند.

فرمودند: «وَأَسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا»^(۱). یعنی: «با زنان خیر خواهی را در پیش گیرید». و نیز فرمودند: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ»^(۲). یعنی: «بهتر شما کسی است که با اهلش خوش برخورد باشد».

این در حالی است که در جوامع مسیحی تا اواخر قرن پانزدهم میلادی در مورد اینکه «زن» آیا انسان بشمار میرود یا خیر؟ اختلاف زیادی وجود داشت.

همچنان در اسلام رنگ و بو، نژاد، زبان و منطقه باعث فضیلت و برتری نیست، بلکه معیار برتری و فضیلت تنها بر اساس تقوا است، چنانچه پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى أَعْجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^(۳). یعنی: «عربی را برعجمی، و عجمی را بر عربی هیچ نوع برتری نیست، و نه سرخ پوست را بر سیاه پوست، و نه سیاه پوست را بر سرخ پوست برتری است مگر بر اساس تقوا، و معززترین شما نزد الله پرهیزگارترین شما است».

بدین ترتیب اسلام همه فوارق اجتماعی را، که فضیلت و برتری را مختص به قشری و یا طائفه ای می ساخت، از میان برداشت، و تنها یک معیار و محک را ثابت گذاشت که همانا تقوا و پرهیزگاری است.

خلاصه اینکه اسلام هیچ بعدی از ابعاد زندگی را نادیده نگرفته است، و به صورت یک دین جامع که تا روز قیامت با تابناکی و درخشندگی خود باقی خواهد ماند، و هیچ گونه تحریفی در آن رونما نخواهد شد، و هنگامی که هر بخش از بخشهای اسلام را به تفصیل و تدقیق بررسی کنیم همه و همه از حسن و رعناى او حکایت می کند.

خلاصه اینکه اسلام از الف تا یاء همه برتری است، و دینی است که مقایسه ناپذیر، و اگر شخصی میان اسلام و دین دیگری موازنه ای را انجام دهد، تفاوت را آنقدر خواهد یافت که

۱- بخاری و مسلم روایت کرده اند.

۲- امام ترمذی و دارمی و ابن ماجه روایت کرده اند.

۳- امام احمد بن حنبل و طبرانی روایت کرده اند.

میان طلای ناب و آهن زنگ خورده است، اسلام در شفافیتش، شفافتر از الماس، و در پرتو افگنی اش درخشان تر از آفتاب است، و از حق بودن آن جز مردمان سفلۀ خفاش صفت که یارای نگریستن به پرتو آفتاب را ندارند، کسی دیگری انکار نمی کند.

بهمین سبب هنگامی که نور اسلام بر آنهای که در تلاش حق هستند می تابد، بی اختیار ندای حق را بلند می کنند. و بر حق بودن اسلام تنها همین کافی است که روحهای پژمرده را آرامش و به دلها سکون و حیات می بخشد، و شاید عامل عمده گرایش افراد بسیاری در جهان غرب به اسلام همین باشد. چنانچه ماهنامه ای الدعوة شماره ۱۶۰۰ سال ۱۹۹۷م گزارشی را به نقل از دکتر عبدالرزاق سامرائی در مورد افزایش گرایش المانیها به اسلام، به نشر سپرده است، وی می گوید: «من از یک زن جوان آلمانی که چند سال قبل به اسلام پیوسته بود، و فعلا من حیث معلمه اجرای وظیفه می کند، هنگام ملاقات از وی پرسیدم که: اسلام چه ارمغانی به وی داد؟ او در جواب گفت: در دین نصرانیت یک گونه غموض و ابهام عجیبی وجود دارد، گاهی برای ما گفته می شود که مسیح «خدا» است، و گاهی گفته می شود که او «پسر خدا» است، و گاهی گفته می شود که او بشر است، و گاهی می گویند که: سه تا یک است، و یکی سه است. این مسئله را هیچ کسی نخواهد فهمید.

هنگامی که به اسلام مشرف شدم، دانستم که تنها الله آفریدگار جهان است، و محمد ﷺ بشری است که حامل رسالت است، و او ازدواج نموده و او را فرزندان بوده است. و این مسائلی است که بسیار به آسانی آنرا می فهمم.

او افزود که: من در اضطراب و خوف بسر میبردم، هنگامی که اسلام را پذیرفتم، همه اضطراب و خوف از من دور شد.»

دکتر عبدالرزاق از زن دیگری نقل می کند که او گفت: «اسلام دین زندگی است، و پس از آنکه مسلمان شدم، به مکانت انسانی خود پی بردم.»

زن دیگر آلمانی که قبلا سرود خوان بود و سپس به اسلام مشرف گردید می گوید: «من اسلام را پذیرفتم چون آنرا یگانه دینی یافتم که کرامت زن و انسانیت وی و انوشت او را

حفظ می‌کند، و اسلام یگانه دینی است که از پریشانی‌های روانی و اضطرابات درونی انسان را مصون می‌دارد»^(۱).

آری، اسلام است که به انسان ارزش می‌دهد، به او کرامت و شرف می‌بخشد، و او را به مقام والای انسانیت بلند می‌برد، ولی با تأسف باید گفت که: حقیقت این گوهر ناب آسمانی بر بیشتر افراد امت اسلام پوشیده و از نظر پنهان مانده است که همین سبب شده است که آن همه بدبختی‌ها و بیچارگی‌ها گریبانگیر جوامع اسلامی گردد.

ما ازین بدبختی و بیچارگی تا آن دم رهای نمی‌یابیم که به اصلیت خود برگردیم و رسالت دینی خویش را بشناسیم و مسئولیتی را که ما در قبال بشریت داریم بدانیم. و بد نیست که در اینجا سخنان دانشمند غربی «مرمادیوک» را نقل کنم می‌گوید: «مسلمانان قادراند که با همان سرعتی که تمدن شان را قبلاً پخش کرده بودند، دو باره پخش کنند، بشرط اینکه به همان اخلاق عالی سلف شان برگردند. زیرا این جهان عاری از معنویات، توان مقاومت تمدن ایشان را ندارد»^(۲).

در اخیر به خداوند التجاء و دعاء می‌کنم که ما مسلمانان را توفیق عنایت کند تا راه اسلام را تعقیب کنیم، و فریب نمادهای دروغین دشمنان را نخوریم.

۱- به نقل از: مجلة الدعوة ص: ۵۷، شماره ۱۶۰۰، ماه ربیع الأول ۱۴۱۸ هـ مطابق ۱۷ جولائی ۱۹۹۷ م ریاض، عربستان سعودی.

۲- به نقل از کتاب: لم هذا الرعب من الإسلام؟! - سعید جودت - ص: ۱۹، ۲۲.

تَنْصِير

پروژه‌ای شوم نصرانی ساختن مسلمانان یا پیش خیمه‌ای استعمار

معرفی واژه‌ای «تنصیر»

تنصیر کلمه‌ای عربی است که معنایش نصرانی ساختن اقوام غیر مسیحی است. مسیحیان جمعیت‌ها و گروه‌هایی را که به خاطر نشر و پخش مسیحیت فعالیت میکنند، جمعیت‌هایی تبشیری و یا مبشرین می‌نامند.

کلمه‌ای «تبشیر» بمعنای بشارت و مژده دادن است که ترجمه لفظ انجیل می‌باشد. اطلاق این کلمه هرچند بر دعوت‌گران موحد مسیحی قبل‌الاسلام صادق می‌آید، اما بعد از ورود اسلام و نسخ دین نصرانیت دیگر این اسم نباید بر آن‌های اطلاق گردد که در پی نشر مسیحیت اند. چون کلمه «تبشیر» بیشتر در خیر بکار برده می‌شود، و بشارت هنگامیکه مطلق ذکر شود مخصوص کارهای خیر می‌باشد، به این اساس اطلاق این کلمه بر دعوت‌گران نصرانی هیچ نوع تطابقی ندارد، چون از نقطه نظر اسلامی دعوت بسوی مسیحیت یکی از نمونه‌های شر محض می‌باشد.

به این اساس «تبشیر» صفتی است که مخصوص اسلام و دعوت‌گران اسلامی می‌باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ (الأحزاب: ۴۵). «ما تو را گواه و مژده آور و بیم دهنده فرستادیم». و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «يَسْرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا» ،

وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفَرُوا»^(۱). یعنی: «بر مردم آسانی کنید، سختی مکنید، و به مردم بشارت دهید و آنها را متنفر مسازید».

هكذا اعمالی را که جمعیت‌هایی تنصیری انجام می‌دهند هیچ ربطی با کلمه «تبشیر» ندارد. روی این اصل بهتر است که بر آنها کلمه «تنصیر» اطلاق شود که بمعنای نصرانی ساختن غیر نصرانی است.

تعریف تنصیر

تنصیر عبارت از یک حرکت دینی، سیاسی، و استعماری بوده که در اثر بشکست مواجه شدن جنگ‌های صلیبی به وجود آمد، و هدف اساسی آن پخش نصرانیت در میان اقوام عالم و بویژه بی دین ساختن مسلمانان می‌باشد، تا ازین طریق راه برای سیطره و تسلط برین اقوام هموار گردد.

تاریخ تنصیر

از هنگامیکه نصرانیت پا بعرصه وجود گذاشت، و در تثبیت وجود خود موفق گردید، رهبران نصرانی به خاطر دعوت بسوی نصرانیت، تلاشهای خود را به خرچ دادند، و به خاطر نشر و پخش دین خویش به فعالیت پرداختند. البته شیوه و روش شان در هر عصر و زمان متفاوت بوده است.

زمانی بود که بنای دعوت شان از طریق قانع ساختن افراد و از طریق وعظ و تبلیغ در کلیساها و اماکن عامه بود، و هنگامیکه قسطنطین پادشاه رومانی مسیحیت را پذیرفت، حرکت تنصیر از روش سابقه خود دست برداشته و به خاطر مسیحی ساختن افراد راه جبر و اکراه را در پیش گرفت و به خاطر پیروز ساختن پروژه مسیحی سازی از هر وسیله ممکن استفاده نمود، و این روش تا مدت‌های طولانی ادامه یافت.

۱ - امام بخاری روایت کرده است.

هنگامیکه آفتاب اسلام از مکه طلوع کرد و پرتو آن در اندک زمانی جزیره العرب را تحت شعاع خود قرار داد، با عظمت و روحانیتی که داشت پرده های تاریک ظلمت را درید و نیروهای جهل و توهم پرستی را از هم پاشید، دلها را فتح نمود، و در مدت کوتاه توانست امپراطوری فارس را بکلی از میان بردارد، و بخش اعظم از امپراطوری روم را که سرزمین نصرانی بود تحت تصرف خود درآورده تا قلب اروپا نفوذ کند.

پیشرفت سریع اسلام، کشورهای بنام مسیحی را نا آرام ساخت، و کلیسا به خاطر استرداد اماکن مقدسه و نشر نصرانیت بپا خاست، و آغاز جنگهای صلیبی که نمونه ای از وحشت و بربریت نصرانی ها را نشان می داد، آغاز شد. در اثر این جنگها، صلیبی ها توانستند برخی از اجزای جهان اسلام را تحت تصرف خود در آورند، تا آنکه خداوند توسط راد مردانی نیکوکار امثال: نورالدین زنکی و صلاح الدین ایوبی و نجم الدین ایوب، صلیبیان را از سرزمین های اسلامی راند.

سرآغاز تحول در حرکت تنصیر

شکست جنگهای صلیبی و اسیر شدن لوی نهم پادشاه فرانسه در مصر توسط نجم الدین ایوب را میتوان سرآغاز تحول در فعالیتهای تنصیر دانست.

چون هنگامیکه لوی نهم به اسارت مسلمانان در آمد، او در زندان طرح جدید و خطرناکی را برنامه ریزی کرد، و هنگامیکه از قید مسلمانان رها شد و به سرزمین خود عودت کرد، او با این یقین برگشت نمود که از راه نبرد نمیتوان بر مسلمانان پیروز آمد، زیرا تمسک شدید آنان بدین اسلام عامل عمده و اساسی در جهاد و فداکاری و دفاع شان از مقدسات می باشد.

لذا راه دیگری را باید در پیش گرفت که از طریق آن در سنگر اساسی آنان که همانا عقیده و تفکر اسلامی شان است، رخنه کرد. او به این نظر بود که با تحریف عقیده و تفکر اسلامی و ایجاد شکوک و شبهات می شود در مسلمانان تردد و اضطراب آفرید، و عده ای را ازین طریق رام نموده بسوی خود جذب نمود. او عقیده داشت که این مسئولیت علمای

اروپائی است که تمدن اسلام را از نزدیک مورد مطالعه و دقت قرار دهند، و سلاح جدیدی را که توسط آن بر فرهنگ اسلامی حمله کنند از خود آن بگیرند^(۱). این چنین یک تحول عظیمی در حرکت تنصیر بوجود آمد، و تنصیر با یک شیوه جدید وارد صحنه شد، و پس از شکست در می‌دان نبرد، جبهه دیگری را در می‌دان عقیده آغاز نمود، و حرکت استشراق که قبل از جنگهای صلیبی به وجود آمده بود، در بیشتر موارد با حرکت تنصیر هماهنگ شد و استعمار نظامی نیز از وی حمایت و پشتیبانی نمود. درینجا باید متذکر شوم که حرکت تنصیر در طول تاریخ در خدمت استعمار بوده و بهمین سبب است که استعمار همواره از وی حمایت و پشتیبانی نموده است.

وسایل تنصیر

روش و اسلوب تنصیری ها را در دعوت بسوی مسیحیت میتوان به دو دسته تقسیم نمود:

دعوت علنی

این وسیله از کهن ترین وسایل تنصیری بشمار میرود، و تنصیری ها درین وسیله از وعظ و خطابه و مناقشات استفاده می نمودند. اساس این نوع دعوت مبنایش قناعت شخصی فرد است. اما این شیوه در دعوت بسوی نصرانیت آنطوری که تنصیری ها میخواستند مفید واقع نشد، چون مسلمانان بهیچ صورت آماده شنیدن خرافاتی نیستند که از طریق تنصیری ها بیان می شود.

دعوت غیر مستقیم

در توضیح این شیوه باید گفت که جمعیت ها و گروه های تنصیری قبل از سفر به کشورهای اسلامی، احوال مسلمانان را دقیقاً مورد بررسی قرار می دهند تا ازین طریق بتوانند جوانب ضعف مسلمانان را نشاندهی نموده از آن سوء استفاده نمایند، و هنگامیکه وارد کشورهای اسلامی شوند به خاطر آنکه مورد سوء ظن و تهمت قرار نگیرند نخست بکارهای

۱- أسالیب الغزو الفکری د. علی جریشه ص: ۱۹.

اجتماعی دست زده به تأسیس شفاخانه‌ها، و محافل گردهمایی دختران و پسران جوان، و تأسیس مکاتب مدرن و پیشرفته می‌پردازند و ازین طریق دست به تنصیر افراد میزنند^(۱). ما درینجا مهمترین وسائل تنصیر را مورد بررسی قرار می‌دهیم که شامل هر دو نوع دعوت می‌باشد.

وسیله اول: تنصیر از طریق علاج

اهمیت علاج منحیث یک وسیله تنصیری در قرن سیزدهم هجری هنگامیکه اولین دسته پزشکی به غرض خدمت در مراکز تنصیر تشکیل شد، ظاهر گردید. اهمیت علاج و درمان را در پیشبرد تنصیر یکی از منصرین چنین بیان می‌دارد: «هدف از ارسال این نوع دسته‌های پزشکی ایجاد فضای همدردی در میان دسته‌های تنصیری بوده و تأکید بر حقیقت رابطه‌ای است که میان افراد این جهان مشترک وجود دارد، و سپس هموار ساختن راه برای مسیح در دل‌های بشریت و در نهایت علاج مردمان از امراض است^(۲).

«ایراهاریس» مسئولیت یک دعوتگر نصرانی پزشک را چنین بیان می‌دارد: «ضروریست تا به غرض سیطره بر اذهان و قلوب مسلمانان از هر فرصتی استفاده نمائی تا بتوانی ایشانرا به انجیل مژده بدهی، و طبابت بهترین وسیله به خاطر رسیدن به این هدف است». روی همین سبب است که دعوتگران نصرانی میگویند: «وظیفه نرس تنها این نیست که درد و الم بیماران را بکاهد، بلکه در عین حال او مسئولیت حمل رسالت مسیح را بسوی آنان نیز دارد».

۱ - مراجعه شود به کتاب: الغزو الفکری تألیف نذیر حمدان ص: ۱۱۶-۱۱۷.

۲ - بنقل از ملامح عن النشاط التنصیری ص: ۶۴

وسیله دوم: تنصیر از طریق تعلیم

امر دوم که من حیث وسیله برای دعوت تنصیری استفاده می‌شود، انشای مکاتب و دانشگاه‌ها به سیستم غربی است که تعلیم در آن مختلط می‌باشد، و نصاب تعلیمی در آن مکاتب باید به همان سیستمی باشد که در غرب رایج است. چون تعلیم در تحولات فکری سهم بسزائی دارد به این اساس تنصیری‌ها این وسیله مهم را نادیده نگرفته و در پیاده نمودن افکار خود ازین طریق فعالیت‌های بزرگی را انجام داده‌اند.

یکتن از دعوتگران نصرانی می‌گوید:

«ما باید مسلمانان را بر انشای مکاتب به سیستم تعلیم غربی تشویق کنیم، چون بسا از مسلمانان هنگامیکه زبان انگلیسی را آموختند در عقیده ایشان فتور و سستی رونما گردید»^(۱). در برخی از سخنرانی‌هایی که توسط دکتور «واتسن» رئیس دانشگاه امریکائی در قاهره ایراد شده است چنین آمده است: «ما در سیاست دینی خود بر محتویات، تأکید می‌ورزیم تا بر اسماء، و ما خوشنود می‌شویم هنگامیکه بتوانیم یک جوان مسلمان را آماده‌ای پذیرفتن مبادی عقیده و ایدلوژی خود بسازیم، و هنگامیکه مبادی نصرانیت در زندگی آن جوان مسلمان سرایت کند، مبادی مذکور در فکر و اندیشه آن جوان به نشو و نما می‌پردازد، و روزی فرا خواهد رسید که او خود را بنام دیگری نامگذاری خواهد نمود، که شیوه زندگی اش را از شیوه عادی زندگی جهان اسلام جدا خواهد ساخت، و شاگردی که از ما جدا شود ممکن است که او خود را مسلمان تصور کند، اما او درین حالت نیز شخص دیگری جز آن شخصی می‌باشد که با ما پیوسته بود، و ما توسط سیاست دینی خود می‌توانیم جوانان را در مسیر مسیح بحرکت درآوریم»^(۲).

۱ - التبشیر والاستعمار ص: ۸۸.

۲ - جریده‌ای، السیاسة چاپ مصر شماره: ۳۱۶۲ - ۱۰ جولائی ۱۹۳۲. بنقل از ملامح عن النشاط

التنصیری ص: ۳۱.

تنصیری‌ها به خاطر متزلزل ساختن عقائد و افکار مسلمانان دستگاه‌های آموزشی و دانشگاه‌های متعددی را در اماکن متعددی از کشورهای اسلامی کشوده اند از آن جمله: دانشگاه امریکائی در بیروت - لبنان، دانشگاه امریکائی در قاهره - مصر، و دانشکده روبرت در استنبول - ترکیه و... میتوان نام برد.

وسيله سوم: براه انداختن اختلافات و جنگها

یکی از وسائلی که زمینه را برای دعوت بسوی مسیحیت هموار میسازد براه انداختن اختلافات و دامن زدن عصبیات و جنگهای بی هوده می‌باشد، بویژه جنگهای داخلی در جوامع اسلامی. چون هنگامیکه مسلمانان همه ارزشهای اسلامی را بالای طاق نسیان نهاده درگیر اختلافات بی محتوا از قبیل عصبیت های قبیله‌ای، نژادی، لسانی، و منطوقی شوند و صف واحد خود را بنامهای سیاه و سفید، عرب و عجم، یا پشتون و تاجک و ازبک و غیره پارچه نمایند، از دسایس دشمنان غافل شده مصروف درگیری و درهم کوبیدن یکدیگر میشوند، و می‌دان به مردمان مغرض و فساد پیشه خالی میماند، چنانکه واقعیت های حاکم بر بیشتر عالم اسلامی بزرگترین گواه بر مطلب فوق است.

وسيله چهارم: استخدام وسائل فرهنگی

آغاز فعالیت های تنصیری دریچه های ابتکار و استفاده از شیوهای گوناگون را در دعوت بسوی مسیحیت گشود، گرچه برخی ازین وسائل، از وسائل معمول است از قبیل تعلیم، تألیف کتب، و انشای مدارس و... اما استخدام وسائل تکنیکی و پیشرفته و برنامه ریزی های جدید، فعالیت های تنصیری را گسترش داد.

در میدان فکر و اندیشه

نصراری، تمدن و پیشرفتی را که غرب در زمینه های صنعت و تکنالوژی و زمینه های دیگر رشد علمی داشته است، نتیجه و محصول فکر نصرانی قرار می‌دهند، و ازینرو می‌کوشند تا نصرانیت را طوری جلوه دهند که گویا جوابده خواسته های گوناگون بشریت در

ادوار مختلف بوده و با تمدن عصر توافق و سازگاری دارد، و بر عکس اسلام را به صفت دینی جلوه دهند که گویا با تمدن سازگاری ندارد. تنصیری ها به خاطر متزلزل ساختن افکار و عقاید مسلمانان از روشهای گوناگون استفاده نموده‌اند، بطور مثال: گاهی شخصیت پیامبر ﷺ را با طرق مختلف مورد هجوم قرار می‌دهند، و گاهی به نشر رسائل و کتابهای می‌پردازند که اسلام را مورد طعن و نقد قرار می‌دهد، و گاهی هم احادیث نبوی را بر وفق و خواهش خود تفسیر و توجیه می‌کنند. کتابها و نشراتی که درین زمینه به نشر و توزیع سپرده شده است از حد افرون است که بخشی ازین کتب به هدف توضیح و بیان دین نصرانی به نشر میرسد که از آن جمله کتابهای زیر است:

۱- ترجمه انجیل به زبان فارسی (و زبانهای دیگر) که از آن بنام «مژده» یاد میکنند.

۲- پادشاه آسمان

۳- شبان نیکو

۴- طیب صالح

۵- رستاخیز عیسی

۶- عیسی مسیح در اسلام

۷- راتلونکی پادشاه (پشتو)

۸- مسیحیت چیست (از ویلیام میلر)

۹- بهای محبت

۱۰- پیام زبور و تورات

۱۱- قربانی

۱۲- نقشه ای خدا برای بشر

۱۳- نامه‌ای برای تو

۱۴- ده احکام شرعی موسی ﷺ و صدها رسائل و نشرات دیگر.

در کتابهای که جنبه انتقادی دارد بیشتر پیامبرگرمی اسلام را مورد هجوم قرار داده و اکاذیب و افتراءات زیاد را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسته اند که هر عقل سلیم از پذیرفتن چنین دروغها ابا می‌ورزد.

رادیو و تلویزیون

تنصیری ها رول رسانه های دسته جمعی - رادیو و تلویزیون - را برای پخش افکار خود نادیده نگرفته اند، و فلم های متعددی برای ترویج اکاذیب شان ساخته اند که همه مجانا توزیع می‌گردد. و به خاطر پیشبرد اهداف تنصیر، به تأسیس دستگاه های رادیویی متعددی پرداخته اند که از آن جمله میتوان از رادیوهای ذیل نام برد:

رادیوی تنصیری که ویژه کشورهای آسیایی است و تقریباً به بیست و هشت زبان آسیایی برنامه‌هایش را پخش می‌کند. این رادیو از کشور فلپین پخش می‌گردد، و در سال ۱۹۸۰ جهت تقویه این رادیو مبلغ بیست میلیون دالر امریکایی تخصیص داده شد. علاوه برین رادیو، و هزاران استیشن های رادیویی در اختیار دارند که از آن جمله ۱۱۱ استیشن های رادیوی تنصیری تنها مربوط به طائفه معمدانی می‌باشد که از هشتاد و هشت کشور جهان پخش می‌گردد^(۱).

نا گفته نباید گذاشت که یکی ازین رادیوها تخصیص افغانستان است که پروگرامهایش به دو زبان فارسی و پشتوی افغانی به نشر می‌رسد.

انگیزه های حرکت تنصیر

برخی شاید گمان کنند که هدف و انگیزه اصلی برای آمدن جمعیت های تنصیری به شرق همانا نشر دین نصرانی است، اما واقعیت این است که در تمامی فعالیت های تنصیری نشر و پخش نصرانیت مقام ثانوی دارد، زیرا در میان جمعیتهای تنصیری با چنین افرادی که پخش نصرانیت را یک وظیفه مقدس - به زعم ایشان - تصور کند، با چنین افراد شاید به

۱ - به نقل از کتاب: الغزو الفکری، تألیف: نذیر حمدان ص: ۱۲۴.

ندرت روبرو شویم. و سببش هم اینست که با اندکی تأمل در طرز تفکر جهان غرب ما درمی‌یابیم که غرب یک دنیای ملحد است که آنجا دین را نه ارزشی است و نه معنویات و اخلاقیات را مقامی. بطور مثال امریکا که آهن و طلا و نفت را می‌پرستد، بیشتر کره زمین را منصرین امریکایی فرا گرفته است که بزعم خود بشریت را به زندگی معنوی و دین مسالمت آمیز فرا میخوانند. و بهمین منوال کشور فرانسه که یک کشور سیکولرستی محض است، در خارج خود را حامی و پشتیبان رجال دین مسیحی معرفی می‌کند. و همچنان کشور ایتالیا که پاپ را در محصوره واتیکان نگاه داشته است، تمام سیاست‌های استعماری‌اش از طریق حرکات تنصیری به اجراء گذاشته می‌شود^(۱).

اهداف تنصیر

۱- استعمار فکری

طوری‌که معلوم است وحدت عقیده و هماهنگی فکری مؤثرترین عامل در برقرار نمودن روابط می‌باشد، به این اساس حکومت‌های غربی از طریق حرکت‌های پخش نصرانیت تلاش می‌کنند تا اقوام دیگر بویژه مسلمانان را هم کیش خود بسازند، البته نه به خاطر آنکه آنان بامسلمانان همدردی و گرایش هم‌نوعی دارند، بلکه به خاطر آنکه تا ازین طریق بتوانند راه را برای استعمار سهل و میسر سازند.

بناء ما به یقین می‌توانیم حرکت‌ها تنصیری را چهره دیگری از چهره‌های استعماری بنامیم، و چهره سیاه استعماری این گروه را میتوان در سخنانی که «راید» یکی از چهره‌های بارز حرکت پخش نصرانیت، ایراد نموده است، بخوبی مشاهده نمود.

او می‌گوید: «من تلاش می‌ورزم تا مردم را از محمد بسوی مسیح بکشانم، و احتمالاً مسلمانان درین مورد فکر کنند که من درین تلاش خود هدف خاصی دارم، ولی باید گفت که: من با مسلمانان هیچ نوع همدردی ندارم، و نه آنها برادران انسانی من هستند، و اگر منافع نصرانی‌ها در آن نهفته نمی‌بود، هیچ‌گاهی نمی‌خواستم با مسلمانان کمک و همکاری صورت گیرد»^(۱).

«کوتوی زکلر» یکی دیگر از چهره‌های حرکت تنصیر در کتاب خود بنام «اصول تنصیر» چنین می‌گوید: بدون شک توسعه طلبی استعمار دو هدف داشت: یکی اقتصادی و دیگر سیاسی، و حرکت تنصیر جزء اساسی ازین توسعه طلبی اروپائی بود^(۲).

۱ - التبشیر والاستعمار ص: ۱۹۳.

۲ - دراسات فی الأديان ص: ۲۴۳.

۲- جلوگیری از اتحاد و همبستگی مسلمانان

هدف دیگر حرکت تنصیر جلوگیری از اتحاد و همبستگی مسلمانان می‌باشد، چون بروز مسلمانان من حیث یک قوت واحد، منافع غربی‌ها را به مخاطره می‌اندازد. لورنس براون از شخصیت‌های مبتکر حرکت تنصیر درین باره می‌گوید: «هرگاه اگر مسلمانان در صورت یک امپراطوری اسلامی گرد هم آیند، احتمال آن می‌رود که جهان غرب را به خطر مواجه کنند، اما تا زمانیکه متفرق از هم پاشیده باشند، آنان فاقد هر نوع نیرو و تأثیر در جهان می‌باشند»^(۱).

شخص مذکور تسلسل و همبستگی اسلامی را یگانه مانع بر سر راه استعمار می‌داند. کشیش سیمون، اهمیت تنصیر را در فروپاشی هماهنگی اسلامی چنین بیان می‌دارد: «همبستگی اسلامی پیاده کننده آرمانهای مسلمانان بوده، و آنان را برای نجات از سیطره ای استعمار اروپائی‌ها یاری می‌دهد، و حرکت تنصیر در فرو ریختن این اتحاد رول اساسی را بازی نمود، چون حرکت تنصیر برای منور و جذاب جلوه دادن اروپائی‌ها و ربودن عنصر قوت و مرکزیت واحد از جنبش اسلامی، سرگرم عمل است»^(۲).

در رابطه با این هدف باید عرض نمود که تنصیری‌ها دو دسته اند: دسته اول: کسانی اند که تدین و التزام به مسیحیت در ایشان به شکل قوی وجود دارد. هدف این دسته از تنصیری‌ها از دعوت شان بسوی مسیحیت جلب و جذب اقوام غیرمسیحی بویژه مسلمانان بسوی نصرانیت است.

دسته دوم: تنصیری‌هایی اند که التزام دین مسیحی در ایشان ضعیف است و یا اینکه حقد و دشمنی علیه مسلمانان در اذهان ایشان چنان ریشه دوانیده است که حتی نمی‌خواهند یک فردی از مسلمانان به نصرانیت گراید. فعالیت این دسته از تنصیری‌ها در میان مسلمانان

۱ - التبشیر والاستعمار ص: ۳۷.

۲ - مراجعه شود به کتاب: الغزو الفکری ص: ۱۱۱.

فقط به خاطر نشر فساد اخلاقی و بی دین ساختن مسلمانان است. چون انسان هنگامیکه دین خود را از دست دهد در حقیقت سرمایه اصیل خود را از دست داده است.

یکن از سرکردگان مسیحی تنصیری درین رابطه چنین می گوید: آیا گمان می کنید که هدف و سیاست تنصیر در قبال اسلام بیرون آوردن مسلمان بسوی مسیحیت است؟ اگر شما چنین تصویری در خود داشته باشید، بدین معنا است که شما تنصیر و اهداف تنصیر را درک نه نموده اید، چون تاریخ ثابت نموده است که مسلمان هیچ گاه مسیحی محض نمی شود، و تجارب، ما و ارباب سیاست را بر محال بودن این امر قانع ساخته است. پس هدف اساسی که ما در پی آن هستیم همانا بیرون آوردن مسلمان از اسلام می باشد و بس، تا او در دین خود دچار اضطراب شود، آنگاه او عقیده ای را که از وی پیروی می کند و از ارشادات او الهام و رهنمائی می گیرد، از دست می دهد، و همانست که در مسلمان از اسلام تنها نام احمد و مصطفی بجا می ماند و بس^(۱).

خطرناک ترین چهره در میان این گروه صموئیل زویمر است. او در یک اجتماع تنصیری اهداف تنصیر را چنین بیان می کند:

«برادران همکارم! آنهایی که خداوند جهاد در راه مسیحیت و استعمار کشورهای اسلامی را بر ایشان فرض قرار داده و آنان با بدست آوردن توفیق مقدس (به قیام به چنین مسئولیت مهم) مورد عنایت و توجه پروردگار قرار گرفتند.

مسئولیتی را که به شما سپرده شده بود، یقیناً آنرا با موفقیت تمام انجام دادید، هر چند که بعضی از شما به هدف اساسی آن پی نبرده اید.

من در باره آنعده مسلمانانی که به مسیحیت پیوسته اند، به وضوح می گویم که آنان مسلمانان حقیقی نبوده اند، بلکه یکی از سه گروه می باشند:

۱- یا طفل خرد سالی بوده که در اقاربش کسی وجود نداشته که اسلام را به او بیاموزاند.

۱ - ملامح عن النشاط التنصیری به نقل از جریده السیاسة، چاپ مصر، شماره: ۲۰ ۳۱۴۵ جولای ۱۹۳۳.

۲- و یا شخصی بوده که به ادیان هیچ نوع ارزشی قائل نبوده و فقط به خاطر بدست آوردن غذای روزمره اش مسیحیت را از فقر و تنگدستی پذیرفته است.

۳- و یا شخصی بوده که از طریق پیوستن به مسیحیت در تلاش بدست آوردن اهداف و اغراض فردی خود می باشد.

مسئولیت تبشیری که کشورهای اروپائی شما را بحیث نماینده آن به کشورهای اسلامی فرستاده است، جذب کردن مسلمانان به سوی مسیحیت نیست، چون این کار سبب هدایت و کرامت ایشان می گردد. بلکه وظیفه و مسئولیت شما این است که مسلمانان را از اسلام بیرون کنید، تا ایشان حیثیت موجودی را به خود گیرند که نه بخدا ایمان، و نه به ارزشهای اخلاقی پیوندی داشته باشند، و ازین طریق شما می توانید پیش قراول پیروزی استعمار در کشورهای اسلامی شوید، و این همان مسئولیتی است که شما آنرا به وجه احسن انجام داده اید، بناء من شخصا و کشورهای مسیحی، و مسیحیان جهان همگی به این مناسبت به شما تبریک و تهنیت عرض می داریم.

درین مقطع از تاریخ از اواخر قرن نوزدهم تا امروز، ما توانستیم تا در کشورهای اسلامی که استقلال دارند، و کشورهایی که تحت نفوذ مسیحی هستند، و همچنین کشورهای که حکومت در آن، از آن مسیحی هاست، برنامه های تعلیمی را تحت کنترل خود در آوریم، و همچنین ما به پخش کمینگاه های تبشیرمسیحی، کلیساها، و مکاتبی که تحت کنترل کشورهای اروپائی و امریکائی هستند، و تطمیع شخصیت های متنفذ (در کشورهای اسلامی) که دست نشان نمودن ایشان در مصلحت ما نیست، قادر شدیم، که همه و همه نتیجه کاوشها و فعالیت های خستگی ناپذیر شما است.

شما با وسائل در دست داشته ای خود توانسته اید که اذهان همه مردم را بر پذیرفتن مسیری آماده کنید که قبلازمینه را برای آن مساعد ساخته اید.

شما نسلی را به وجود آورده اید که نه پیوندی با خدا دارد و نه می خواهد آنرا بشناسد، و توانستید که مسلمان را از دینش برون آرید، و در مسیحیت داخلش نه نمایید، و در نتیجه

نسلی بروز نمود که مورد نظر استعمار می‌باشد که جز به راحت طلبی و تن پروری به چیزی دیگری اهتمام ندارد، اگر چیزی بیاموزد تنها به خاطر شهوات نفسانی اش می‌باشد، و اگر مقامی را بدست آرد، به خاطر اشباع غرائز نفسی اش آماده قربانی و لو به هر چیزی، خواهد بود.

مسئولیت شما به اکمل وجه پایان می‌یابد، در حالیکه به دست آوردهای عظیمی نائل شده اید، و مسیحیت را مبارک ساخته اید، و استعمار از شما راضی شده است، پس در ادای رسالت خود ادامه دهید که شما در نتیجه این جهاد مقدس مورد برکات خداوند قرار گرفته اید»^(۱).

۳- نابود ساختن قرآن از میان مسلمانان

چون قرآن کتابی است که همواره مسلمانان را درس توحید و یکتاپرستی داده و ایشان را بر مکارم اخلاق ترغیب می‌دهد، لذا هنگامی که قرآن وجود داشته باشد موفقیت کلی نصیب دشمنان اسلام نخواهد شد، و این یک حقیقتی است که دشمنان اسلام نیز آنرا بخوبی درک کرده اند. چنانچه یکی از مبشرین بنام «ولیم جیفورد» می‌گوید: هرگاه از مکه و مدینه و سائر بلاد عرب، قرآن نابود شد، آنگاه می‌توانیم که مسلمانان را دور از محمد و کتابش، بر سیر تمدن غربی گامزن بینیم»^(۲).

اما این رؤیایی است که مسیحیان تعبیر آن را در بیداری نخواهند دید - إن شاء الله - چون قرآن من حیث کتاب آسمانی و رهنمون بشریت، جاویدان خواهد ماند.

۱ - به نقل از کتاب: دراسات فی الأديان ص: ۲۴۲-۲۴۴.

۲ - به نقل از: قادة الغرب يقولون ص: ۴۹

۴- ایجاد شکوک در اذهان مسلمانان

حرکت های تنصیری که در میان مسلمانان در بخش های مختلف فعالیت میکنند، از طریق ایراد یک سلسله اسئله می خواهند آنچه مسلمانانی را که در باره ای دین شان معلومات کافی ندارند متردد و بدگمان سازند.

لذا این مسئولیت هر فرد مسلمان است که خود را به فهم و درک واقعی اسلام مسلح سازد، و اگر برادر خود را ببیند که دچار چنین تردد شده است، او را از چنین منجلاب نجات بدهد.

دشمنان اسلام همیشه در تلاش اند تا مسلمانان را در برابر مقدسات و مصطلحات مقدس اسلامی بی تفاوت سازند، بناء می بینیم که گاهی جهاد را مورد حمله قرار می دهند، و گاهی اکاذیب عجیب و غریب را در باره پیامبرگرامی اسلام ﷺ اشاعه میکنند، و گاهی هم اسلام را دین وثنیت و وحشت و نیمه تمدن معرفی میکنند، اما ﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينِ﴾ (الأنفال: ۳۰). «و مکر می ورزیدند و خداوند [هم در قبال مکرشان] تدبیر می کرد و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است».

۵- فاسد ساختن زنان و نشر فساد جنسی در میان آنان

مسیحیان هنگامیکه در هر می دان دیگر دست آوردهای چشمگیری در مسلمانان نداشتند، خواستند که از طریق فروریختن حجاب، زن مسلمان را به فساد بکشانند تا ازین طریق به اهداف خود نائل شوند.

«ملیگان» یکی از زنانی است که در پخش نصرانیت فعالیت می کرد، او می گوید: «ما توانستیم در صنف های «کلیه البنات» در قاهره دخترانی دور خود جذب کنیم که پدران شان افراد متنفذ در دولت هستند، و این چنین مکانی که در آن به این تعداد از دختران مسلمان جمع شوند، و در عین حال تحت سرپرستی مسیحیان باشد، جز تأسیس چنین دستگاه

های تعلیمی وجود ندارد، و بالآخره برای نقب زدن قلعه اسلام (یعنی: فساد زن مسلمان) راه دیگری کوتاه تر ازین تربیت گاه وجود ندارد»^(۱).

مطلبش این است که با برون آوردن زن مسلمان از دینش، می توانند یک امت را بی دین سازند.

بهمین خاطر است که ما می بینیم مسیحیان در اشکال مختلف می خواهند زن مسلمان را نخست از حجابش بیرون آرند، سپس او را به بازارها و سینماها بکشانند و بالآخره او را از دینش منحرف سازند، و به خاطر نایل شدن به این هدف، گاهی از حقوق زن سخن می گویند، و گاهی هم روز معینی را برای زنان تخصیص می دهند. این درحالیست که زن در کشورهای غربی حیثیت متاع بی ارزشی را دارد که گاهی از وی به خاطر اعلانات تجاری استفاده می شود، و گاهی هم من حیث آله و وسیله... و اگر زن مسلمان حیثیت و ارزشی را که اسلام به وی عطا کرده است درک کند، هیچگاه فریب آن سیاه دلان سفید لباس را نمی خورد.

دشمنان قسم خورده اسلام در تلاش شان برای فروپاشی اسلام جزئی ترین فرصت را غنیمت شمرده اند و همیشه به خاطر فروپاشی خانواده ای مسلمان، انحراف جوانان مسلمان، و جلوگیری از رشد اسلام، تلاش های گوناگون ورزیده اند، چنانچه «بکر» یکی از اعضای مجلس مستعمرات در- هامبورگ - موقف و علاقه ای خود را با تنصیر در برابر اعضای مجلس و حکومت خود چنین ارائه می دهد:

۱- حکومت وظیفه دارد تا فرزندان مسلمان در صورتیکه از مدارس مسیحی فرار میکنند،

در مدارس علمانی تربیه نموده اماده بهره برداری گردانند.

۲- باید دانست که ارتقای اسلام خطر بزرگی است در برابر مستعمرات ما که باید با

کمال بیداری متوجه جنبش های اسلامی گردیم.

۳- امور دینی باید تحت توجه عمیق قرار داده شود.

۴- کسانی که زمام امور مستعمرات را بدست دارند، مسئول اند با کمال دقت از توسعه اسلام جلوگیری کنند، و برای نشر نصرانیت سعی بخرچ دهند، و از انجمن های تنصیری و اعضای آن بصورت کامل استفاده نمایند.

۵- ما باید بکوشیم در جاهائیکه تا هنوز دین اسلام نرسیده است، اولتر نصرانیت را در آنجا پیاده کنیم^(۱).

بدین صورت ما مشاهده می کنیم دشمنان دین ما به خاطر فرو پاشیدن مجتمع اسلامی چه پلانهای دقیق سنجدیده اند؟! و چگونه توانسته اند تا دسته ای از جوانان مسلمان را بدام خود آورند، و به خاطر پیاده نمودن اهداف خود اختلافهای دامنه داری را در میان مسلمانان برآوردند، و از طریق سینماها، تدویر تیاترها، بازیهای ورزشی، دوره های آموزشی زبان، مکاتیب هنری و رقص، مسلمانان را اغفال نموده منحرف سازند، و مجامع اسلامی متأسفانه حیثیت رمه ای گوسفندان بی شبان را بخود اختیار نموده اند که بهر سوی که سوق داده شوند، بهمان سوی حرکت می کنند، خلای فرهنگ دینی در میان جوانان، و جهل به مهمترین مسائل دینی زمینه را برای غرق به گودالهای انحراف فکری و اخلاقی و اجتماعی مساعدتر ساخته است، اینجا مسئولیت افراد با احساس دوچند می گردد، تا در تلاش شوند که این کشتی درحال غرق را به ساحل نجات بکشانند، جوانان را به دین شان آگاه سازند و به آنان بفهمانند که دشمنان ما چگونه جالهای دقیق می بافند تا از طریق آن مسلمانان را اسیر افکار و روش خود سازند. ما باید به جمیع اقشار ملت، این امر را ذهن نشین سازیم که عزت ما تنها در اسلام نهفته است، و اسلام است که ما را از امراض گوناگون روحی که جهان غرب بدان گرفتار است، نجات می دهد، و قول عمر رضی الله عنه را باید بیاد داشته باشیم که ایشان فرمودند: «ما ملتی هستیم که الله توسط اسلام به ما عزت بخشید، و هرگاه اگر عزت را در غیر اسلام بجوئیم، ما ذلیل و خوار می شویم». در اخیر از خداوند دعاء می کنم که امت

اسلامی را ازین بدبختی که دچار آنست نجات دهد، و آنرا درمسیر اصیل اش که عبارت از قرآن و سنت است گامزن سازد.

إنه ولي ذلك والقادر عليه. وصلى الله على نبينا محمد وعلى آله وصحبه ومن تبعهم

ياحسان إلى يوم الدين.

شنبه: ۱۴۱۸/۱۲/۲۹ هـ ق ۱۹۹۸/۴/۲۵ م

فهرست مراجع

- ١- قرآن كريم
- ٢- تفسير نور، تأليف: دكتور مصطفى خرم دل
- ٣- تفسير نمونه، تأليف: جمعى از نويسندگان.
- ٤- صحيح مسلم، تأليف: مسلم بن الحجاج القشيري، ناشر: المكتبة الإسلامية استانبول - تركيه.
- ٥- الأجوبة الفاخرة، تأليف: أحمد بن ادريس المالكي القرافي، ناشر: دارالباز، مكة المكرمة.
- ٦- الأديان والفرق والمذاهب المعاصرة، تأليف: عبدالقادر شيبه الحمد، ناشر: جامعه اسلامى مدينه منوره.
- ٧- اساليب الغزو الفكرى، تأليف: د.على جريشه و محمد شريف الزبيق، ناشر: دارالإعتصام، قاهره - مصر.
- ٨- آشنائى بامكتب وحى مسيحيت، تأليف: شيخ على آل اسحاق خوينى، نشر: قم - ايران.
- ٩- اظهار الحق، تأليف: رحمت الله بن خليل الرحمن كيرانوى - هندی، ناشر: الرئاسة العامة للإدارات والبحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد، رياض - سعودى.
- ١٠- اناجيل اربعه و رسائل ملحق به آن.
- ١١- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، تأليف: أحمد بن عبد الحلیم بن تيمية، ناشر: مطابع المجد التجارية.
- ١٢- حاضر العالم الإسلامى، تأليف: د.عبدالله عزام، ضمن مجموعه «الذخائر العظام». جلد دوم.
- ١٣- دراسات فى الأديان، تأليف: د.سعود بن عبد العزيز الخلف، ناشر: مكتبة العلوم والحكم.
- ١٤- الغزو الفكرى، تأليف: نذير حمدان، ناشر: مكتبة الصديق، طائف - سعودى
- ١٥- الفصل فى الملل والأهواء والنحل، تأليف: ابن حزم، ناشر: شركت مكنتبات عكاظ - رياض - سعودى.

- ۱۶- الفكر الغربى، تأليف: أنور الجندى، ناشر: وزارة أوقاف وشئون اسلامى، كويت.
- ۱۷- ماهى النصرانية؟ تأليف: محمد تقى عثمانى، ناشر: رابطہ عالم اسلامى، مكه مكرمه.
- ۱۸- مجلة دعوة، شماره ۱۶۰۰، ماه ربيع الأول ۱۴۱۸هـ، رياض - سعودى.
- ۱۹- محاضرات فى النصرانية، تأليف: محمد أبو زهرة، ناشر: دارالفكر العربى، قاهره - مصر.
- ۲۰- مسيحيه چيست، از نشرات جريدهء خاطرات.
- ۲۱- مقايسه‌اى ميان تورات و انجيل و قرآن، تأليف: دكتور موريس بوكاى فرانسوى، ترجمه: ذبيح الله زبير.
- ۲۲- ملامح عن النشاط التنصيرى فى الوطن العربى، تأليف: د. إبراهيم عكاشه على، ناشر: إدارة الثقافة والنشر، جامعه امام محمد بن سعود اسلامى، رياض - سعودى.
- ۲۳- مناظرة بين الإسلام والنصرانية، تأليف: مجموعه از علماء، ناشر: الرئاسة العامة للإدارات والبحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد، رياض - سعودى.
- ۲۴- الموسوعة الميسرة فى الأديان والمذاهب المعاصرة، ناشر: ندوة العالم الإسلامى، رياض - سعودى.
- ۲۵- النصرانية والإسلام، تأليف: المستشار محمد عزت طهطاوى، ناشر: مكتبة النور، مصر.
- ۲۶- هداية الحيارى فى أجوبة اليهود والنصارى، تأليف: ابن قيم الجوزيه، ناشر: دارالكتاب العلمية، بيروت - لبنان.

ملاحظه: قبل از همه به نویسنده این اثر تبریک عرض می‌گردد که با وجود سرگرمی‌های روزمره زندگی توانسته است با استفاده از گوشه‌ای از وقت خود چنین اثر پر محتوی و جالبی را تهیه و تولید نماید. البته که این نوشتار جایگاه و حیثیت خود را نزد دانش پژوهان داشته و برای خوانندگان به طور عموم مفیدیت عظیمی خواهد داشت.

مستعین بالله